





که عبارت سلیس نگاشته آید ایامی فرمود عاصی اگر چه بکرواات و ران که هر فرد بشر را از ماه حیات استعار  
نیچ هیچ استخلاص از ان نیست پابندی سیداشت انا از انجا که رنجانیدن دل و دستان چهل است علمی معتد  
و انکار بنو و اجرم تا انفسش بر و اختم و از کتب معتبره متقدمین و متاخرین مثل مجمع الحکمه و فاسع الاسقام  
مؤلفان شیخ الکسیر و تالیفات رازی رحل لم یوحز و نفیسی و زبده و اسباب و علامات شرح آن  
و ما شیه شرح اسباب علامات مولفه حیات حکیم محمد شرف خان مرحوم بهادر زاده جناب حکیم  
احمد خان صاحب مغفور و مخزن و تحفه و اختیارات بدیع و مجموعه جناب حکیم اکل خان صاحب موصوف که این  
تجیف را سلسله فرزند می و تلمیدی با جناب مربوط است و تقویم الابدان و بر و الساعه و بر و ساله قمریه  
و علاج الامراض و حدود و الامراض فصول بقراطی و حلیه البرجالی و سیدیدی و فرمود و خف و یاقوت اتم  
و دافع اعطل و غیره و مسائل و معالجات بانجاب و رآورده به تکشیف الحکمه که سال آغازش  
و ان گفت موسوم نموده و بیایچه را مزب و مزین گردانیدم بانجاب گرامی حضور فیض کنجور خداوند  
نعمت خدا یگان مخزن وجود و الاحسان خورشید فلک و ادب بخشی و کامرانی کوکب اوج جهان بانه  
و کشور کشانی بهار گلزار عدل و انصاف رونق ریاض حمت الطاف معدن جود و سخا طبع کرم و عطا  
گلشن بهار عنایت و اکرام سر و جو بهار لطیف و انعام گوهر عثمان عا طفت و نوال یاقوت به نشان  
عظوف و افضل راجه راجگان مهابه او بهر جناب سری سوانی مهابه راج رام سنگه بهادر و اتم حشره  
و لکه قطعه آنکه فیض ترجم عایش + و جهان تربیت نردانی + نو بهار نظام عالم را + دست او  
چون سحابه سانی + و چون که این به استطاعت قلیل البضاعت را سلسله ملازمست آن بارگاه مهابه  
مستحق الاوصاف مربوط است سید و اثنی که این مختصر منظوم نظر اکسیر اثر حضور لامع النور مختصر الیه  
گرد و النجا از مبصران جواهر و اهر علوم و فنون است که اگر مقتضای فعل انسان لای مخلوقین خطا و نسیا  
جای سهو و خطا راه یافته باشد معاف فرمایند بیتی به پوشش گرد بخطای رسی و طعنه مزین +  
که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود + و این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و سه قانون و یک خاتمه  
و من الله توفیق الاتمام مطلوب مقدمه و رحد طب علمیه است بقوانین که شناخته می شود  
از و احوال بدن انسان از جهت صحت و مرض تا که حفظ صحت کند در وقت موجود و استمراد آن  
در حالت نروال و موضوعش بدن انسان است و منقسم میشود به علمی و عملی پس علمی آنکه گفته شود در طب که  
انقسام نبات سه اند و از منجزه و علمی آنکه گفته شود در طب که در ادراک الله واجب است گذاشتن  
بر و در این باره و اوج نظر می گویند هر دو قسم را بیای نسبتی علمی و عملی و ازین نسبت این هر دو و بعلم



طب است و طب علم است پس مغایرت نیست در میان منسوب منسوب الیه لازم می آید نسبت شے  
 بنفس شے و این محال است جواب مراد از علمی علمی است یعنی شناختن علم عمل مثل علم بقصد و مراد  
 از علمی نفس عمل است مثل قصد کشادن و داغ دادن پس وقتی که غریب ثابت شد نسبت کردیم علمی  
 را بعلی و علمی را به نفس عمل قانون اول در قواعد طب مثل بر دو مقاله مقاله اول  
 در قواعد قسم نظری و آن مثل است بر سه اجزا جزو اول در اسباب و آنها چهار اندام و  
 و صوری و فاعلی و غائی و وجهی و قریب که خواهر یافت پس اسباب ادوی صحت آن اسباب اند  
 که حاصل میشود و آنها صحت بدن انسان و از آن انچه سیما اندازگان اند و آنکه مرکب غلیظ اند اعضا و اند  
 و آنکه لطیف اند روح اند و آنکه متوسط اند اخلاط اند و اسباب صوری بر سه صحت مزاج و قوس  
 و التیام اعضا است و اسباب غائی برای صحت افعال اند و این هر سه اسباب امور طبیعی نامند  
 زیرا که طبیعت بمنزله کمین است و بدن بمنزله مکان و غیر این هر سه اسباب وجود بدن محال و نسبت  
 کمین بمکان ضروری است از جهت این امور طبیعت منسوب کردند و بقول بقدر طبیعت قوت  
 مدبره بدن است بی اراده و شعور و اسباب فاعلی برای صحت چند امور اند پس اگر چه در شومند  
 بر وجه اعتدال موجب صحت اند و اگر بر وجه اعتدال صادر نشوند موجب مرض اند و باید دانست  
 که اگر محتاج اند آن امور جمیع افراد انسان در جمیع ازمینه پس آن اسباب ضروری اند و اگر محتاج  
 اند آنها بعضی افراد در جمیع ازمینه پس اجناس اند و اگر محتاج اند در بعضی ازمینه جمیع افراد آن  
 انسان اند و اگر محتاج اند در بعضی ازمینه بعضی افراد آن عادات و صناعات اند و اگر محتاج  
 نیند بسوی آنها بعضی افراد و نه جمیع افراد در بعضی ازمینه آنها اسباب غیر ضروری اند بدانکه اسباب  
 غیر ضروری گاهی مضاد طبیعت باشند و گاهی غیر مضاد چنانچه مفصل بیان می یابند اما ارکان  
 و آن اجسام اربعه بسیط و اجزاء اولیه بر سه موالید اند و هر یک از آن یا متوجه مرکز است  
 یا متوجه محیط و بر تقدیرین یا طالب غایت بود یا طالب جهت انچه طالب غایت جهت محیط است آن  
 آتش است و انچه که متوجه جهت محیط است آن باد است و انچه متوجه جهت مرکز است آن آب انچه  
 طالب غایت مرکز است آن خاک است و هر واحد و کیفیت دارد یکی کیفیت فاعله و مفعله  
 پس کیفیات فاعله حرارت و برودت اند و کیفیات مفعله رطوبت و میوشت بدانکه حرارت  
 و برودت در خود خود و نیز رطوبت و میوشت فعل میکنند و رطوبت و میوشت در خود خود  
 فعل میکنند لیکن در حرارت و برودت فعل نمی کنند از جهت حرارت و برودت را کیفیات فاعله



رطوبت و یوست را کیفیات منفعله نامند و برای هر عنصر تعریفی مختص است تعریف آتش نار  
 جمیست بسیط عنصری لطیف و خفیف و گرم و خشک چیز آن زیر فلک قمر است تعریف هوا  
 باو جمیست بسیط عنصری لطیف خفیف گرم و تر چیز آن زیر کرة آتش تعریف آب باو جمیست  
 بسیط عنصری جامد ثقیل سائل از حرارت آفتاب سرد و تر چیز آن زیر کرة هوا و دلیل بر جامد بودن  
 آب نیست که چون تازت آفتاب زایل شود آب بنجم میگردد و تعریف ارض خاک جمیست  
 بسیط عنصری جامد ثقیل سرد و خشک چیز او وسط کل و بدانچه اطباء دلیل آورده اند بر حرارت  
 آتش که تشکیک نزد ما است حرارت او ظاهر است پس نار بسیط که در حرمت خود است او باعتبار این  
 اولی خواهد بود و دلیل یوست آن نگذاشتن شکل منصوبی و نه قبول کردن شکل دیگر مربع یا مثلث  
 و غیره را و دلیل بر حرارت هوا خفت و لطافت است و دلیل بر رطوبت او سهل قبول کردن شکل  
 دیگر را و سهل گذاشتن او را سوال هوا اگر گرم است ابدان مایان را چه سرد محسوس  
 میشود جواب هوا اگر گرم است لیکن به نسبت ابدان مایان را سرد است ازین جهت  
 سرد محسوس میشود و دلیل بر برودت آب و خاک ثقل و کثافت آنها است و دلیل  
 بر رطوبت آب سهل قبول کردن شکل و بر یوست خاک عسر قبول شکل و هرگاه فارغ شدیم از بحث  
 ارکان شروع میکنم کلام در اثبات ترکیب مرکبات اعنی موالید که از ارکان پیدا میشوند  
 فصل در اثبات ترکیب مرکبات از عناصر بدانکه خلقت حیوان کامل الخافیه  
 حاصل میشود از منی و منی حاصل میشود از دم و او حاصل میشود از غذا و غذا بر دو قسم حیوانی و نباتی  
 پس حیوانی حاصل میشود از نباتی و نباتی حاصل میشود در اصل خلقت از ماده معادن و ماده  
 معادن حاصل میشود از احتباس بخار و دخان و دخان و بخار حاصل میشود از امتزاج  
 عناصر زیرا که بخار اجزاء هوائی اند و مخلوط میشوند با بخار اجزاء ارضیه که لطیف بحرارت میشوند و  
 دخان اجزاء آبی اند که مخلوط میشوند با بخار اجزاء ارضیه که بحرارت لطیف میشوند فصل در  
 حدوث موالید بدانکه موالید بقول جمهور بر سه قسم منقسم میشود صاحب مجمع الحکمة بنویسند  
 که آنها چهار اند اول معادن و او مختص اند در پنج قسم یکا اقسام حریه دوم زیق سوم اجسام منقره  
 چهارم اجسام متعلقه هم اجسام لمحیه پس بدانکه وقتی که بخار و دخان در این مختبس میشوند آن وقت  
 اختلاط می یابند و اجسام باختلاطات المختلفة فی الکلیف و الکم لیس اگر بوقت اختلاط دخان بر بخار  
 غالب افتد پیدا خواهد شد طبع و کبریت و نوشادر و اگر بخار بر دخان غالب آید پیدا خواهد شد



یا قوت و زیرین و از اخلاط ازین و کبریت هفت اجسام متفرقه متولد میشوند و هب و فصد و نحاس  
و حدید و جار علی و سرب و قلعی و ورم نبات و سوسم حیوانات پس وقتی که حاصل خواهد شد اعتدال  
در ماده معدن زیاده از آن اعتدال که در ماده معدن موجود بود آن وقت ماده مذکور مستعد خواهد شد  
بقبول نفس نباتی و حاصل خواهد شد در وقت غازی به ناسیه و مولده و حادث خواهد شد از نباتات  
موافق مزاج معدن چنانچه ظاهر است از شجر مرجان که ماده مرجان حیر است بدلیل آنکه بعد مرور  
مدت کثیره از رسیدن حرارت شمس بسبب جوع اصل خود استحیل گنج میشود و هرگاه که حاصل خواهد شد  
اعتدال در ماده نبات زیاده از آن اعتدال که در ماده نبات موجود بود آنوقت ماده مذکور مستعد  
خواهد شد بقبول نفس حیوانی و حاصل خواهد شد در وقت مدر که و محتر که پس حاصل خواهد شد از  
حیوان موافق مزاج اصل آن چنانچه شیخ الرئیس میگوید که فصدی را دیدم که نصف لحمی و نصف ارضی بود  
بعد مدت مدیده تمام جسمش لحمی گشت بدینکه حیوانات درنده بطیور از ماده اجسام مشتعل و حیوانات  
که مدت حمل شان طویل و عمر دراز است از ماده اجسام محریه و حیوانات که بر اجسام آنها غلبه شمس  
نیست از ماده زیرین و حیوانات که لحم شان لذیذ و عمر قصیر است از اجسام طحیه و حیوانات که بارگرا از  
می بر و از مثل شتر و گاو را از ماده اجسام متفرقه متولد شده اند و وقتی که حاصل خواهد شد اعتدال در ماده  
حیوان زیاده از آن اعتدال که در ماده حیوان موجود بود آن وقت ماده مستعد خواهد شد بقبول نفس ناطقه  
و حادث خواهد شد انسان چهارم هر کس که نبات ناقصه بدینکه هرگاه که حرارت شمس واقع خواهد شد  
بر سطح ارضی از و بخار یا دخان یا هر دو معاً مرفوع خواهد شد اما بخار پس اجزای مایه آن بسبب شدت  
حرارت شمس اگر به تحلیل روند مستحیل به هوا شوند اگر اجزای مایه به تحلیل نروند و بخار بسوی فلک  
مرفوع شود پس اگر رسد در طبقه زمهریره و در طبقه مذکور بر و قوی باشد پس اگر قبل از سیلاب شدن  
بر و آن رسد نازل شود و اگر نرسد نازل شود و اگر در طبقه مذکور بر و قوی نباشد بخار کثیف مجتمع  
و متقاطر گردد و بخار مجتمع می بسباب شود و متقاطر بمطر و اگر بخار قلیل بود و بسبب قلت طبقه مذکور  
نرسد پس اگر از پیش آب نرسد و می شود و بصیقع و اگر جای نگیرد و رطل خوانند و اگر بخار کثیر باشد گردد  
مسمی شود بسباب اگر کثیف نشود و نام نهاده شود و بصیاب اما دخان هرگاه مرفوع شود و بطرف خود نبرد و  
در میان سیلاب پس آنچنان بلند شود و با غلغله می در و سیلاب و از وریدش آنچنانچه آواز مهولناک پیدا آید  
رعد است و آنچنانچه از حرکتش روشن گردد و برق باشد و بعضی اوقات دخان مشتعل بسبب  
کثرت امتزاج اجزای ارضیه بر زمین می افتد و بصاعقه موسوم می گردد و گاه دخان لطیف



در چیز نارسیده روشن گشته مستحیل بنابر میشود و الا اول طرف اعلی آن روشن میگردد و بعد رفته رفته  
طرف آخرش پس هرگاه اجزای ارضیه او بنابر خالص مستحیل میشوند از نظر غائب میگردد و لیکن <sup>غلطیات</sup> در خان  
مرور ایام و ماه با بقدر غلظت خود ظاهر خواهند ماند و از نظر غائب نخواهد شد و این در خان نارسیده  
میشود و شهاب و بصورت کواکب و مدار و کیسودار و بصورت نیزه ها و حیوانات شاخ دار و غیره میباشد  
و گاه در خان در چیز نارسیده و منقلب به او میگردد و اما وقتی که بخار و در خان معاصر تفرغ شوند پس اگر غالب  
بود بخار بر در خان و در روی حرارت معتدله اکثر کند و حاصل شود و ملاوت پیدا خواهد شد و ترنجبین و اگر  
در خان بر بخار غالب بود پیدا خواهد شد خشکترین و اگر هر دو برابر باشند پیدا شود شیرخشت بدان  
و قتی که بخار قلیل باشد و زمین محسوس شد میل بطرف جهت خواهد کرد و از برودت ارض سرد شده  
منقلب آب خواهد گشت اگر بخار کثیر گنجایش در ارض نداشته باشد میل جهت خواهد کرد و انشقاق  
ارض لاحق شده چشمه های آب جاری خواهند شد و اگر بخار غلیظ در ارض کثیف مدیم المسام  
خواهد بود که بخار نفوذ نتوان نمود پس بوقوع صورت کذائی هرگاه جمع خواهد شد بخار و میل بطرف  
جهت خواهد نمود و حدوث زلزله صورت خواهد بست و اگر بخار کثیر قوی خواهد بود و انشقاق ارض و  
حدوث آواز بولناک و ظهور شعله های نارحادث خواهد گشت اما اعضا و آن اجسام اند که  
متولد می شود از اول مزاج اخلاط چهارگانه از اول مزاج ارکان و منقسم شده اند بر ریه و غیر ریه  
و غیر ریه منقسم شده اند بخار و دم ریه و غیر ریه و خاوم ریه منقسم شوند به قسم ممتی و مودتی و  
و غیر خاوم ریه منقسم میشوند به نوع مودتی و غیر مودتی پس ریه است که مبادی قوتها است و بسوی  
او حاجت بود در بقای شخص یا در بقای نوع و ممتی است که چیزی را متیان نماید براس قبول فعل  
مخدوم خود و مودتی آنست که چیزی را که مخدوم در فعل کرده باشد او را از فعل کرده بسوی  
دیگر اعضا که قابل آن چیز اند برساند و مودت اعضا اند که جاری میشود و بسوی آنها قوت از  
اعضای ریه و غیر مودت اعضا اند که بسوی آنها قوتها از اعضای ریه جاری میشود یعنی در ذاتها  
شان بالاستقلال قوت غریزی قائم است که امر تغذیه را از تمام میشود پس بدانکه برای بقای شخص  
اعضای ریه سه اند اول کبد و دم قلب سوم و مانع و ریه حسب بقای نوع انبشین هر سه مذکور  
اند اما ممتی چون ریه برای قلب و معده و آلات غذا و اسرار بقا برای کبد و شکم برای مانع  
و اعینی برای انبشین و مودتی چون شده این برای قلب و ریه برای کبد و اعصاب برای  
و مانع و اعلیل برای انبشین و مودت چون کبد و لحم حساسه و غیر مودت مثل غلظت و منقسم می شوند



اعضا بمفرد و مرکب مفروق است که بر جز و محسوس که از مکرر گفته شود در اسم و در کل مشارک باشد و مرکب  
 بخلاف آن اما اعضای مفرد عظام و غضروف و غشاد و ترابا و شش این آورده و عضل علی  
 راسی بعضی شعرو ظفر و لحم و شحم و عین است بدانکه شعرو ظفر و لحم و شحم و عین را اعضای مویته نامند  
 و عظام و غضروف و غیره را اعضای منویه اما اعضای مرکبه که ترکیب آنها با اولیه بود مثل عضل یا ثانیه بود  
 مثل چشم یا ثالثه بود مثل ویدیا رابعه بود مثل راس این همه را اعضای عالییه گویند اما بعضی از اعضا  
 مرکبه آلات حیات نفس اند مثل قلب ریه و قصبه و حنجره و لهات و دیا فرغمه و بعضی آلات غذا اند  
 چون فم و لسان و لوز و تین و سفین و مری و معده و کبد و طحال و مراره و امعا و شرب و کلیتین و مثانه  
 و بعضی آلات شعور اند مثل جلد و دماغ و نخاع و چشم و گوش و بینی و بعضی آلات تناسل مثل اعضاء  
 و قضیب و رحم و بعضی آلات حرکت اند مثل دست و پا اما عظم و او عضو منوی غیر  
 حساس صلا ایش بحدیست که از کج نمودن کج نشود و فائده آن استحکام بدن و حفظ اوست  
 و جمله استخوان بدن انسان در تعداد علی مانی القانون بعد از رحم ۲۸۲ اند اما جمیع مرکب است  
 از هفت عظم چهار مانند دیوار قایم هر یک هر چهار طرف الا استخوان پیشانی که بقدام مثل  
 دیوار خمدار قایم است و در اطفال که وخت میباشند و بچوانان استخوان واحد و از استخوانیکه  
 بسوی راست قایم است متصل بسوی چپ گوش استخوان مثل شاخ برآمده و بشانخیکه از استخوان  
 رخسار راست نمودار شده پیوسته است به همین منظر از استخوان چپ و یکی بمنزله سطح است  
 که آنرا قاعده دماغ نامند و از دو شاخ نمودار شده یکی بسمت راست و دیگری بسمت چپ پیچیده برآمده  
 اند که هر دو را استخوان صدغین باید گفت و بمنزله سقف اند که آن را قحف گویند که  
 هم مشاهدنا اما فک علی مرکب است از چهار دانه عظام و دو براسه استخوان پر آ  
 خسار پنج برای بینی و پنج استخوان براسه خانه با سه چشم کرات علی اما فک اسفل پس برای آن  
 و اطفال و عظم اند و بچوانان استخوان واحد و در اونی و و دندان مرکوز اند که نظرت و  
 اختلاف است در خلقت دندان بعضی گویند عصب است و بعضی گویند استخوان و بهر ایک  
 بر اثبات مطلب و دلیل می آرد و اما حکم استخوان گویند دلیل می آرد که اگر عصب بودی از ساق  
 و تراشیدن آن آلم بدید آمد و اما حکم عصب گویند دلیل بر اثبات دعوی خود می آرد که اگر استخوان  
 بودی از ترشی حذر نشدی لیکن حق آنست که دندان استخوان اند و الیاف خصبها که و مانی که در  
 بیخهای شان منبسط و پیوسته اند باعث مشاکت الیاف آنها را حس حاصل می آید اما علق



مرکب است از هفت عظام که آنرا فقرات عنق نامند اما تر قوه از دو عظام مرکب است اما صدر  
موافق تحریر تقدیم مرکب است از هفت استخوان و در آخر شان قریب بیستم عدد و عظم غضروفی مستطیل  
مسمی بظلمه تجری می باشد لیکن مولف باطفال موافق قول مذکور شایده نمود و بچوانان صدر را بچهار استخوان  
مرکب یافت که سه از آن استخوان بلویل بودند و یک بضم سعد مستدیر شکل فی الاصل اما ثلثه مخلوق  
است از دو از دو فقره و بیست و چهار ضلع که از بیست فقرات مرکب اند اما قطن مرکب است ب پنج فقرات  
اما بجز موافق قول اطباء تقدیم مرکب است از سه فقرات و بیست و دو عظم مسمی بظلمه عازیه و سه  
که اطراف اربعه شان با سحای مخصوصه و سوم اندکیست جهت قدام مسمی است بظلمه عازیه و جهت خلف مسمی  
است بظلمه الورک و جهت جشی مسمی بظلمه و جهت اخیل مسمی است بظلمه الورک لیکن مولف بجای فقرات  
عجز و جوانان فقره واحد کلان که مرکب است ب شش فقرات بود و الا در میان آنها در زرع و فصل نبود و بکلاف  
فقرات دیگر و باطفال بجای فقرات عجز فقره واحد کلان مرکب شش فقرات که در میان آنها  
در زرع بود و اگر چه جدا فی شان کما حقه مثل فقرات دیگر محسوس نبود و شایده نمود اما محسوس مخلوق  
است ب سه فقرات اما دست مرکب است از کتف و عضد و ساعد و رسیخ و کف و پنج  
اصابع پس بر کتف عظمی واحد مخلوق است و همچنین بر اس عضد عظمی واحد ساعد مولف  
است از دو عظم و آنرا زنده اعلی و زنده اسفل نامند و رسیخ مولف است از هشت عظم و کف مولف است  
از چهار عظم و پنج اصابع مولف اند از پا زو و عظم اما پا مرکب است از مخد و زانو و ساق و قدم و رسیخ و مشط  
و پنج اصابع پیش عظم مخد بزرگتر از استخوان اتامی بدن است و برابر زانو عظمی مستدیر شکل  
که آنرا کاسه زانو خوانند مخلوق است و ساق مرکب است از دو عظم که او را قصبه  
صفرا و قصبه کبریا نامند و قدم از عظم نرود و عقب و کعب و زور و قی مرکب است و رسیخ  
مرکب است از سه استخوان و مشط مرکب است از پنج عظام و پنج اصابع مخلوق اند از چهار ده عظام  
اما غضروف و او عضو است شبیه بضم لکین البین از دو اصلب از سائر اعضاء و فائده او اتصال عظام  
و عظمی که منبع استحکاک نماید و قائم مقام عظم است در عضو که عظم و ران مفقود است  
و جمله غضاریف در بدن انسان چنانچه مولف شایده نمود و بدین تفصیل اند براس هر دو گوش  
و در غضروف و براس اجفان هر دو چشم چهار و بر کسب منی شش و برای حنجره قصبه بیهی و پنج غضروف  
و برای قاعده قلب یک غضروف و بر اس اصابع ب سه چهار غضاریف و بر رخم عدد یک عظم  
مسمی بظلمه تجری و برای فقرات عصب سه غضروف و در مفاصل جمیع استخوان و در میان فقرات



ووصفش غضاريف اند اما عصب وعضویت سفید رنگ صلب و کشنده و لین در انعطاف فایده  
 آن بالذات حس و حرکت است بالعرض تشدید اعضا و اعصاب منقسم میشوند بدو قسم قسم اول از دماغ  
 رسته و آن هفت زوج اند و قسم دوم از نخاع رسته و آن سه و یک زوج و یک فرد است و پوشیده  
 نمائند که از اعصاب دماغی اعصاب عالی را حس و حرکت حاصل است و حس و حرکت اعصاب  
 عنق را از اعصاب نخاعی و بدانکه اعصاب حس از مقدم دماغ و اعصاب حرکت از مؤخر دماغ  
 رسته اند سوال ازین ثابت شده که حس و حرکت اکثر اعضا متور بدین از اعصاب نخاعی است  
 نه از اعصاب دماغی پس باید که وقت فساد دماغ فتوری در حس و حرکت اعضا که در آن  
 حس و حرکت از اعصاب نخاعی است راه نیاید و حالیکه در صرع و سکتة بجملا ف آن بطور  
 میرسد جواب حس و حرکت چه در اعصاب دماغی و چه در اعصاب نخاعی از روح نفسانی است  
 و مجلس دماغ است پس ظاهر است که چون در اصل مبدأ رسته افتد روح مذکور بسوی اعصاب  
 نافذ نشود و بالضرورت حس و حرکت سایر اعضا متور راه یابد اما عضل مولف است از الیاف  
 و عصب متور و ربط و تشطایا که با هم منبج گشته است و فیج که در میان آنها واقع شده و بجمجمه مملو است  
 و غشای بر و محیط شده و فایده او تحریک اعصاب بواسطه تشنج و استرخاء از معاونت او تار و فایده  
 دیگر آنکه مجلس حسارت غریزی در بدن و ستر استخوان می نماید و جملة عضلات در بدن  
 انسان صاحب مجمع الحکمة مینوسد که با فصد و نه اند و گویند که با فصد و نوزده اند و گویند که با فصد  
 و سی و نه اند و گویند که با فصد و سی و نه اند و گویند که با فصد و سی و نه اند و گویند که با فصد و سی و نه اند  
 مشاهده نمود و بدین تفصیل است که برای سر و دماغ و بر لب چشم راست هفت عضله چهار بر آن  
 حرکت هر چهار طرف و سه بر آن که گوش چشم و چشم چپ همین مختار بر آن است اجفان هر دو  
 چشم شش و بر آن بینی چهار و بر آن لب بالا پشرد و بر آن لب زیرین سه و برای هر دو فک  
 ده و برای هر دو گوش شش و برای زبان ده و برای حلقوم ده و برای عنق سی و چهار و برای  
 مری ده و برای حنجره ده و بر آن صد و هشت و در میان خلل اضلاع شش بالا و معد و مجده و بر آن  
 مقعد شانزده و برای کفین و دانه ده و برای عضلین هشت و برای ساعدین چهار و برای  
 هر دو سرین هجده و بر آن فخذین سی و دو و برای ساقین بیست و شش و برای قدین بیست و چهار  
 اما غشای جسمیت عصبانی با رباطی با مؤلف از هر دو عریف تشدید الرق و صلب القوام سفید رنگ  
 حدیث حرکت فایده آن ستر و نگاه داشتن بهیت اعضا و نیز تشدید آن و مجلس حرارت



غریزی نماید فائده آن بخشیدن جس در اعضا عدم الحس اما در جمیع شبیه عصب از اطراف  
عقل می روید با عصاره متحرکه برای حرکت دادن ملاقی میگردد و اما با جمیع شبیه عصب سفید  
رنگ صلب زیرا که از عظم می روید و جس ندارد و فائده آن وصل کردن عظم را به عظم و عضو را  
بعضوی اما شریان عروق متحرکه مجوفه اند که از بطن ایست قلب بسته و از لیف عصب مخلوق اند و آنرا  
حرکتیست انبساطی و انقباضی بسبب روح و حرکت ندارد و در جوف آنها روح کثیر و دم قلیل  
است فائده آن رسانیدن روح از قلب جمیع بدن و جمیع شریان و دو طبقه دارند الا شریان و رید  
که یک طبقه دارد و بر بر زخمه اما آورده عروق مجوفه ساکن اند که از لیف عصب مخلوق اند و از  
محدب مقعر جگر بسته و در جوف شان دم کثیر و روح قلیل است جس ندارد و فائده آن رسانیدن  
روح طبعی و دم از جگر جمیع بدن و جمیع آورده یک طبقه اند الا و رید شریانی که از جگر قلب رفته و طبقه  
دارد اما شریان منقبض است آنست که فضول از بدن بیاعت آن منفع میشود پس بعضی از آن برای  
زیب بدن اند مثل شریان لحمیه و بعضی برای منفعت و هم برای زیب بدن اند مثل اجفان و صاحب  
مجمیع الحکمة مینویسد که مثل ظفر بعد موت نیز می رویند و کیفیت خلقت شعر چنین است که بخار و خانی  
که اجزاء را مائی و تحلیل شده باشند و قدری که تماسک اجزای ارضیه بدان تواند شد  
در آن بماند پس چون بسام در آید و زمانی شایسته درو محبتش بماند و قدری پذیرد و تحلیل شدن  
بکیفیت غیر ملائم اند بخار مذکور منعقد میشود و موسوم میگردد و بماده شوری و چون رطوبت بدن  
لحم و چرب باشد و از عقب مدور رسد از قوت دفعه ماده مذکور دراز شده بر می آید و جای  
بخار ناف در مسام بدن نشود و یا فک گردد و لیکن زمانه شایسته محبتش نماند که منعقد  
گردد یا محبتش مانده الا کیفیت می از صور مزاج مبدل بکیفیت غیر ملائم شود پس درین صورتها  
تولید مو صورت خواهد بست یا مطلقاً متولد خواهد شد و بدانکه عدم نفوذ بخار در مسام بچند نوع  
اول آنکه ماده آن قلیل بود یعنی بخار و خانی کمتر متولد شود بسبب نقصان حسارت  
و نه رسیدن لحمیه در اطفال و زنان ازین سبب است دوم آنکه خون که ماده بخار و خانی  
است که متولد شود چنانچه سقوط موی در ناخن و پیران بجهت نزدیک شدن مدوست سوم آنکه  
در بدن رطوبت بخاریه زیاده و ماده و خانی کم باشد و ظاهر است که تا ناریت غلبه نبود  
بخار میل بخارج نه نماید چنانچه در صبیان از نیمه لحمیه روید چنانچه آنکه منافذ و مسام بسیار  
تنگ و باریک باشند بسبب بر دیس مزاج کثیف و ماده مویان تواند که از آنها بیرون آید



پنجم آنکه سیلان قصول مانند طشت دوم بواسطه غیره باعث اماله بخار گردد اما عدم وزنگ بخار  
 مخافی در زمانی که متولد گردد و بر سه وجه است اول آنکه ماده او بسیار رقیق باشد و بدان سبب زود  
 تحلیل رود و ظاهر است که ناکثافت که لازم و خانیست است در بخار نباشد قبول انعقاد و موها  
 نمی کنند زیرا که بالعقاد و رنگ لازم است و دوم آنکه مسام بسیار وسیع باشند که ماده مستعد بر روی  
 بر آید و تحلیل رود و سوم آنکه ماده و مسام جدا باشند لیکن بان اسباب محله مفطره  
 از امور بدنی یا خارجی جمع شوند و ماده را که منعقد نباشد به تحلیل برند اما تکلیف بودن ماده  
 بکیفیت رویت ظاهر است که است باعث فساد و تگون است زیرا که نمی گذارد که ماده شعری است  
 جلد و رنگ نماید و در مسام نفوذ کند و بر آید و نیز از احتیاس خلط روی ماده شعری فاسد میگردد  
 اما ظفر جسمیت فی حس مثابه غضروف فائده او محکم داشتن سر انگشتان و چیدن اشیای باریک  
 و شکافتن بعضی اشیاء و سبب تگون او فصول او خند بدنی است که طبیعت بسمت اطراف دفع  
 می نماید و جرم او ذی العطاف واقع شده تا که از ملاقات اشیای صلب شکافتن نگردد  
 اما لحم جسمیت که از دم طبیعی متولد می شود و عاقد او حرارت و پیوست است و فائده او تسخین  
 و دفع کردن آفات از آن و پر کردن خلل اعضا اما لحم جسمیت سفید رنگ از اعضا عصبانی  
 مثل ثرب و غیره از ماده مائیه دم متولد می شود و عاقد او بر د است لهذا از اعضا عصبانی و غشیه  
 متکون میشود و فائده او تربیت اعضا میباشد اما همین و او مثل تخم است که از دم و دم متولد  
 میگردد و فائده او تربیت اعضا میباشد و فرق در بین و تخم است که در تخم بطوبت و لیسیت  
 کم می باشد و همین بعکس آن اما قلب عضو نیست بکس موافق از تخم صلب و اقسام لقیات و تخم  
 صلب که بقاعده قلب جمیده و از قلب قدر جداست بر و محیط گشته و قاعده او بر پای  
 مضبوط و مربوط است و شکل تنوری دارد و قاعده در وسط صدر و راس او بجانب  
 یسار است و دو بطن و از بطن ایمن مجاذی کبد که در خون کثیر و روح قلیل است و در به  
 جهت رسانیدن دم لطیف از کبد با متصل گشته و بطن ایسار است از بطن ایمن که  
 در و روح کثیر و دم قلیل است و آن را شفاف القلب خوانند و از و دو شریان یکی  
 شریان و ریدی که جهت جذب نسیم بریه رسیده و دیگری شریان عظیم که اصل جمیع  
 شریان است طالع شده و در میان بطنین قلب منتهیست مثل قمع جهت تطهیر و دم که از  
 بطن ایمن بایسار می رود که آنرا طینر القلب خوانند و از هر دو طرف قلب قریب بقاعده آن



که موضع دخول نسیم است و وزانده اند که بر وقت انقباض قلب می شود و بر وقت انقباض  
کشیده می گردند و آنرا از بین القلب خوانند اما ریه عضویست مرکب از لحم نجف و روی لالون  
و در ذات خود حس ندارد و لیکن غشای ظریفی از لحم بر او محیط است و شکل آن تنور آسا است بدو  
منقسم گشته یکی بطرف سین و دیگری بطرف یسار حصه بینی به شعبه منقسم گشته و حصه یساری  
به دو شعبه و مجموع بگرد قلب برآمده و فائده آن ترویج قلب است بواسطه جذب هوا و استحاله  
هوا حسب مزاج قلب می نماید و دفع بخار و خانیه می کند اما قصبه ریه عضویست مرکب از لحم  
مرکب از غضارین بدور که دو و آنرا آن غیر نام دارند و بر غشائیت محیط و مجاش قدام صریح است  
و فائده آن حصول نفس اما حنجره عضویست غضروفی مرکب از غضروف و فیله از پیش  
که مسه زور قوی و دو و دیگر از خلف مرے اند که را نام نیست الا آنرا با اسم لا اسم می خوانند و  
دیگری را یکی گویند زیرا که بوقت خوردن طعام و نوشیدن بر منفذ قصبه می افتد که در ریه  
نزد و در این هر دو غضروف کوچک تر اند اما لهات عضویست لحمی منومر می شکل فائده او صاف  
نمودن هوا از دغان و غبار است و بصوت مدد می بخشد اما ویاف غده عضویست مؤلف از اجزای  
لحم و غشا و از اعصاب حس و حرکت و فائده او نیست که صدر را بر انقباض و انقباض مدد می بخشد  
و در میان آلات نفس غذا عاجز است اما لسان عضویست مؤلف از لحم سفید  
و عصب حساس و شریان و اورده و غشائیکه متصل است بقشر مرے و در اصل او قطعه  
خند و اند فائده او قلب طعام و مدد بخشدن بر بلع و قوت تکلم با و حاصل است آید اما  
لوتین و جسم لحمی مدو که اصل زبان رسته و فائده آن حفاظت است از انکه  
دفعه نفوذ نکند اما شفتان عضویست مخلوق از عصب عضلات و شریان و اورده و فائده  
آن مدد دادن تکلم و حفظ مضمون و ستر دهن است اما می عضویست مخلوق از لحم و غشا  
و از ابتدا در ماقوم ابتدا در موده بظلام القص می شود و منو غشای قصبه ریه است اما  
بعد جسمیست مستدیر شکل مؤلف از لحم و شریان و اورده و عصب و دو طبقه دارد طبقه  
داخلی آن عصبانی است و طبقه خارجی لحمی و معده از طرف خلف بقفار و از طرف پیش بکبد  
و از طرف یسار بطحال مربوط است و نم مقابل ببطحمرے است که این عظم از لحم معرر است و در  
قعر معده مائل بطرف دین قدرے لحم است فائده آن مضغ غذا است اما کبد عضویست مس  
بدلی شکل مرکب از شریان و اورده و لحم چور ندارد و لیکن غشای نوری حس بر او محیط است



وزنگش شبیه به هم جامد و مجلس جانب امین و محذب او بر اطاعت قوی با ضللی خلف مبرور است  
و مقعر او بمقعر معده پیوسته و از مقابل حجاب سینه اندک روده و تا خاصه منتهی شده و نسبت  
رگهای او روده و مبداء روح طبعی است و فائده آن از کبد اخلاط الاربعه و آن را پنج قدری در مثل  
انگشتان است که با روده و معده متصل گشته چنانچه کسی چیزی را با انگشتان می آید و روزه و عجز کیستی  
که آنرا باب اند یعنی از روده و نفس کبد منشعب شده بعضی جهت غذا بیرون آمده و آن را ما سار فیا  
نامند و بعضی از اسما را غذا لطیف جذب کرده و در عصب و اخلاط جمع گشته اند تا که مفعج باید و از  
محب که در رگ گشته که آنرا اجوف خوانند یعنی از عصب و سه جهت جذب و دم و نفس  
که متفرق شده و آنچه از و خارج شده اصل او روده است بدینم تقسم میشود قسم منشعب شده باطل  
بدن صاعد است و قسم باطل شده باطل بدن متفرد که روده اما طحال عضو است  
سپاه رنگ مرکب از او روده و شتر امین و لحم و عشا حسه بر و محیط اگر چه بذات خود  
حسن ندارد و مجلس در میان اضلاع خلف معده و محذب آن ماس اضلاع و مقعر آن  
ماس بقعر معده و آن طرف سودا و اسه است و فائده آن جذب کردن سودا از کبد و روده و  
وار و یک متصل یک جهت جذب سودا و دیگر متصل نفسم معده جهت انصباب سودا بر و  
اما هر اره عضو است عصبانی طرف صغرا که یک جهت پیوسته و از ورگه بیرون آمده منقسم  
بدو قسم شده قسم بمغای صائم برات رسانیدن صغرا متصل شده و قسم بقعر  
معده برای انصباب صغرا بر و متصل گشته و فائده آن جذب کردن صغرا است از کبد اما  
امعاض اجسام اند عصبانی مولف از شتر امین و او روده و عصب تخم و او شش عدد و اندکی  
اشنای عشر که متصل بقعر معده است و دم صائم سوم و فیک و این هر سه امعاض و فاق و عالی  
نامند چهارم اعور پنجم قولون ششم مستقیم و این هر سه امعاض غلاظت و سفل نامند و فائده آن  
دفع اقل طعام است اما کلیه عضو است مولف از لحم غلیظ صلب قلیل الحره و او روده و شتر امین  
و لحم کثیر و مثل نصف دانه مخلوق است که در بدن دو عدد و یک بجانب راست و یکی بجانب  
چپ گشته باشد و در روده و لیکن عشا حسه بر و محیط است و فائده آن جذب کردن بول  
است از کبد و جاری کردن آن بسوی مثانه اما مثانه کیسه عصبانی است مولف از  
شتر امین و او روده و دم و عنق مخلوق گشته و موضعش در میان عاز و دیر است فائده آن  
جمع کردن بول و اخراج آن اما جلد متبع است از لیقات و سفلایا و عصب و خلل او بلغم مملو است



و جس کثیر دارد فائده آن شرعاً است و حفظ طبیعت آنها و او را که لموسات مایع  
جو هر دو مخلخل ضد رنگ مخوی رئیس مخروطی شکل مرکب از پنج و شش این و او رده و غشاء رفیق که  
مسی بام الدماغ است و بغشاء صلب که تماس بقلب است و میرا روح نفسانی است قاعده او  
جانب پیشانی و زوایا و بطرف موخر دماغ است و در طول جسم تقسیم که آنرا الطون دماغ گویند و در  
عرض به دو قسم تقسیم و علت غائیة دماغ معلوم اول گوید که وجود و حسیم است و از میرا که بلند تر از  
سواضع بدن است و امام و او گوید که برودت دماغ تعدیل حرارت قلب نماید پس علت غائیة  
او تعدیل قلب است اگر وجودی از برودت تعدیل صورت دماغ و چنانچه دماغی که حرارت موضع قلب آن  
بباعث تنوین قلبش بدماغ رسیده هم قانس می گردد و نیز در مانع مشابهه میشود که سبب آن  
دماغ تعدیل قلب آن از برودت آب سیکر و لند الوقت بیرون شدن از آب میسر و  
و صاحب مجمع الحکمت برودتیش نیز گوید که برطان با وجود یک دماغ ناز و از برودن بدن خشک  
نمی میرد پس علت غائیة دماغ ثبوت حس و حرکت است اما شجاع جسم است شبیه بچوهر  
دماغ که مثل ونبال الفقرات مندر شده تا بعضی رسیده و آن در عرض مثل دماغ و بخش است  
لیکن جدا از این دو بخش باعث غایت تماس محسوس تنگ و دو و براس آن سه غشاء مخلوق اند  
اما عینیان پس هر واحد از مرکب است بهفت طبقه و سه رطوبت طبقه اول ملته و دوم  
قرنیه که رنگ ندارد و سوم غلبه که در چشم بعضی سیاه و در چشم بعضی ازرق می باشد و بعد  
رطوبت بیضیه واقع است چهارم غلبه بنیه بخلاف آن رطوبت جلیده و بعد آن رطوبت زجاجیه  
واقع است پنجم شکلیه ششم میتم صلبیه که نظرت اما اذن مخلوق است از عصب سیاه  
و کم غشوف و فائده آن قبول صوت است اما الف پس منخرن تا انتهای بینی رسیده  
بدو مجراین منقسم می شوند قسمی با قصاب فرمتی میشود جهت تنفس است شقاق بود قسمی بطنامی که  
شبیه بصفات است تمام میگرد و جهت فضلات دماغی و او را که رواج حاصل می شود و بدان خود  
که شبیه بدو سر پستان اند و انداز و اندامان و همتان نامند اما این هر واحد مرکب است  
از لحم سفید غدوس و در شریان و او رده و لیفات مجتمع شده و غشاء بر و محیط است  
و هر دو و میانه مخلوق اند و در رومنه مجتمع گردید و طبعی باید دانست که منی از فضله  
هضم رابع متولد میگردد و در فمین آمده بواسطه بیاض جوهر آن سفید رنگ میشود چنانچه دوم  
طمنی که در پستان زنان و منی در آئین فرا هم شده است بعد از تولید بیضی نماید و این مرد



خارج و بزرگ میباشند و انشین زنان عریفین صغیر و پوشیده اما مقتضیست که است از اعصاب شریان و او رده و عضلات و خلل او مملو است بطحیم قلیل و او بطحیم غایب و اصل او را طبعیت و فائده آن ایصال ماده بر جم باشد و بسیار دارد و سیما حشفه آن طول او اقل از شش انگشت صاحبش زیاده از دوازده انگشت نباشد و لغو و او آنست که شریان آن بر روح و او رده آن بر دم و تجاویف بر روح منتهی شوند اما رحم جسمیت عصبانی فی عنق تا بفرج منتهی میگردد و در اصل آن دو انشین اند و از سره ابتدا کرده و فائده آن قبول حمل است و دو طبقه دارد و مشابه بقضیب است و طولش کم از شش انگشت صاحبه خود و زیاده از دوازده انگشت نباشد و قویات عروق بدو متصل شده اند براس فضله طبعی و تغذیه جنین مجری دارد و محاذی بفرج است خروج جنین و نفوس منویه و بر فم آن غشای است رقیق که از آله بکارت بآن گفته و رحم در ایام حمل فراخ تر گردد و فضله جنین در حالت حمل غذای جنین میشود و رحم را بچند مانی شوق مغرط است و بوقت محاسن فم خویش کشاده مائل بطرف فرج میگردد و کیفیت تولد جنین بدانکه وقتیکه نطفه در رحم قرار گیرد پس تا وقت تمام شدن خلقت جنین شش احوال متغییر می شود و آنرا حالات سته نامند حالت اول آنکه حاصل میشود در غلیان و بر روز سوم یک نقطه در وسط آن پیدا میشود که آن نقطه قلب است و بر روز چهارم نقطه مالیش پیدا آید و آن نقطه است و بر روز ششم نقطه دیگر بطرف کین ظهور می یابد و آن جگر است و بر روز هفتم نقطه چهارم که محیط بر مجموع میباشد مستقیم شبیه طاس میگردد و بر نطفه موسوم میگردد و بر غوه اختلاف است اطباء را در آنکه اول از همه اعضا کدام عضو متکون میشود معلوم اول گوید که چیزی که اول متکون یا بد قلب است زیرا که معدن حرارت غریزی و محل روح قرار یافته و تبر و بدش صاحب مجمع بالکیت مینوسد قول غلط المعلوم فی ذلک لان القلب عضو لحمی بالاجماع والاعضاء اللحمیه متاخره فی الوجود و بقول گوید که اول دماغ متکون میشود زیرا که محل روح نفسانی و مبدأ اعصاب است و رازی میگوید که اول جگر متکون میگردد زیرا که محل تولد دم است بدو نش نمودن و تغذیه آن محال است و در بعضی سهره متکون میشود و در حالت دوم آنکه ظاهر میشود خطوط و عروق در و متغیر میگردد و بزرگ و جاری میشود و از راه سره دم طبعی بآن و این حالت نام میشود و چهار روز حالت سوم آنکه حلقه گردد و این حالت در شش روز تمام یا بد حالت چهارم آنکه منفرگ شده طلب گردد و در شش دم طبعی و استعداد برای صورت حیوانی حاصل آید و این تمام میشود



در روز و از روز حالت نیم آنکه اعضا صلیبه تولد شود و مزاج و کوری یا انونی حاصل گردد و این تمام میشود و در سه روز حالت ششم آنکه تمام خلقت حاصل آید و عروق و مجاری و مفاصل ظهور یابند و این تمام میشود و در پنج روز بعد بر و رفتن و در جنین لباس لحمی می پوشد و بعد نور و روح حیوانی متولد میشود و بعد نوشش روز قدری روح حیوانی به طرف کبد میرود و بعد صدر و روز روح حیوانی قدری در دماغ میرسد و جنین بواسطه حرارت بی اراده حرکت میکند و درین وقت حکم جنین مثل شخصی بود که هم در خواب و هم در بیداری باشد و بعد ازین حاصل میشود قوت کامله جنین حرکت بار آورده کند و بدین حال که مذکور در و کور بدت قلیله و در امانت بدت و در تمام میشود پس خلقت و کور و رفت و نشی و رفت و نشی روز اتمام می یابد و خلقت ناشد در چهل روز تا پنجاه و طفلی که در ماه هفتم یا نهم یا ده یا ده از آن متولد شود و زنده ماند و خلافت اکثر میرود بعضی اوقات در رحم و جنین اکثر از آن متولد می شوند چنانچه شیخ الرئیس و شفا گویند که زنی را از شکم پنج جنین برآمدند و آنرا و سبب ندید که آنکه از اختلاف انزالین بواسطه حرکت مجامعین واقع شود و دوم آنکه از دو جماع یا زیاد از دو جماع شود پس علامت سبب اول متولد شدن و جنین یا زیاد در یک روز است علامت سبب ثانی متولد شدن و جنین یا زیاد تقدیم و تاخر روز ولادت است اما ارواح اجسام اند لطیف بخاری که از اخلاط مجوده متولد شد و بواسطه شش اثنین تمام بدن منتشر میشوند و آن منقسم میشوند به قسمی که روح حیوانی که معدن او قلب است دوم روح نفسانی که مجلس دماغ است سوم روح طبعی که مجلس جگر است و بدینکه چون از روح حیوانی قدری بدماغ رسد بر روح نفسانی موسوم گردد و چون قدری از نفسانی بجگر رسد بر روح طبعی گردد و اما اخلاط جسمیت طب بالفعل قابل تسخیل و تسخیل میگردد و بسوسه آن غذا در اول استحاله و قید رطب بالفعل برای آن نموده شد که تا و هم نشود که صغیره اوسودا که یابس اند آنرا اخلاط نباید گفت زیرا که مراد ازین پوست پوست بالقوة است نظر خون را که از بلغم و سودا را که از احتراق اخلاط پیدا میشود و خلط نباید گفت زیرا که در تعریف اخلاط اولیه استحاله غذا مذکور است جواب اولیه باعتبار نوعیه و در خون که متولد از بلغم میشود و سودا که از احتراق اخلاط یافته میشود پس بیکونه خلط گفتن نشاید و بدانکه چون غذا وارد بدن گردد پس تا وقتیکه حسه و تمام اعضا شود بخار استحاله تسخیل میگردد و هر یک را ازین استحاله مضمر نامند مضمر اول از زمان مضغ است تا وقتیکه در معده قرار گیرد و تا آنکه یوس گویند کثیفش بر او اسعار منفع گردد و



که بر آنست و لطیف آن بر او با سار لقا بکبر می رسد و مضموم دوم در جگر است و آن نفع کبد است  
که آنرا کیموس خوانند و ازین نفع حاصل میشود و شش مانده رغوبه و او مفر است و شش مثل رسوب  
و او سود است و شش مضموم است و شش خاص و آن بلغم است و فضل این مضموم بر او که در  
و مثانه که بول است مندرج گردد و طبعش بعروق که رود و مضموم سوم در عروق است و او عبارت  
است از استحاله اخلاط باغضاء و آن را طوبت ثانی گویند و این از دو نوع خالی نیست یکی آنکه  
فضول بود و بدن را از او حاجت نیست آن قائم مقام اخلاط باطبعی است و اخراش مفید و دوم  
آنکه بدن را با او حاجت بود و آن چهار قسم است یکی آنکه در عروق صفار و قاق موجود است و دوم  
آنکه مستحیل شود و بجز هر یک سبب مزاج و مقصود از مضموم مین است سوم آنکه بمنزله طل یعنی مثل شبنم  
در اعضا منتشده است چهارم آنکه القیام و التماق اعضا را باوست مضموم چهارم در اعضا و آن  
عبارت است از استحاله طوبت ثانی قابل تغذیه پس به آنکه تمام مضموم تمام میشوند در و از و ه  
ساعت طی بدن طریق که استحاله شش ساعت و دیگر استخالات بد و دو ساعت شش  
میشوند و اگر فرض کنیم که مقدار کل اخلاط است چهار جزو است پس نصف از آن یعنی دو جزو  
خون خواهد بود و ثلث جزو یعنی هشت جزو و بلغم و ربع جزو یعنی شش جزو و صفرا و از صفرا ثلث  
جزو یعنی یک جزو و سودا و بایر دانست که اخلاط چهار انداول دم و او گرم تر است و دوم صفرا و او  
گرم و خشک است سوم بلغم و او سرد تر است چهارم سودا و او سرد و خشک است و هر یک این  
هر چهار طبعی بود یا غیر طبعی پس دم طبعی و او افضل ترین اخلاط است معتدل قوام طعم او شیرین و رنگ  
او سرخ است فائده آن تغذیه بدن تنها با خلط دیگر و دم غیر طبعی و او چهار گونه است یکی آنکه زیاده  
شود و در تعداد و دم رقیق القوام و آن از آمیزش صفرا یا بلغم بود و اگر از صفرا بود و کف  
زرد و بر خون پیدا باشد و اگر از بلغم بود و رنگش سفیدی زرد سوم غلیظ القوام و او از آمیزش  
سودا و بلغم باشد اما از سودا اکثر بود و از بلغم اقل اگر از سودا بود و رنگش مائل بسیاری باشد  
و اگر از بلغم بود و رنگش سفیدی زرد چهارم متعفن و بیش از حد است که اخلاط را کننده  
کند و بلغم طبعی و مائل بشیرینی و فائده آن تر و اشتن با خون مخمر و گشتن جهت غذا و دماغ  
و خون شدن و قوت فقدان خون و بلغم غیر طبعی و آن برده قسم است یکی بلغم مائع یعنی طعمش  
نمکین بود و او مائل بحرارت و میو است باشد زیرا که از آمیزش صفرا و محترق حاصل می آید  
و آنرا بلغم صفراوی نیز نامند و دم بلغم حامض یعنی طعمش ترش و او مائل به برودت



ویسوست است سوم بلغم غصص یعنی طعمش غصص بود و او نیز مائل برودت میبوست است که سودا  
 باوی آمیز چهارم بلغم خلوی یعنی طعمش شیرین بود زیرا که از خلط دم حاصل آید پنجم بلغم قفص  
 که خالص لبر و غامض باشد زیرا که ماده آبی بر و غالب آید ششم بلغم زجاج رنگ او مثل آب گینه  
 بود غلیظ باث لیکن رطوبت در و باقی بود هفتم بلغم حصی یعنی مشابه کچ و آن از همه اقسام غلیظ تر  
 است که رطوبت او تجلیل رفته باشد هشتم بلغم ماس که از همه اقسام رقیق و لطیف است نهم بلغم مخا  
 و هم بلغم خام هر دو مختلف قوام اند اگر اختلاف محسوس شود مخا طری است و اگر غیر محسوس بود خام  
 و صفرا که طبع رنگ او مائل بسرخ و زردی و در جگر دو قسم میشود یکی همراه خون و عروق میرود  
 برای رقیق نمودن دم تا که در منافذ ضیق نفوذ کند و غذای بعضی اعضا مثل ریه میگردد و قطع خلط  
 از جبهه نماید قسم دوم همراه روده و از آنجا معا در ریه جهت غسل او و صفرا و غلبه طبع و او برش  
 نوعست یکی مره و موی و آن در نفس خود بجز فاسد شود و دم صفرا که از آن رنگ او چون  
 آب گندنا بود و او با ذات خود در معده احتراق یا بسوم صفرا رنگاری و این نیز قسمی  
 از صفرا می باشد که محترقه است که بیشتر احتراق یا بد رنگ او زنجاری گردد و چهارم مره و صفرا  
 و آن از خلط بلغم رقیق تغیر یابد و رنگش زرد بود و پنجم صفرا که رنگ و قوام آن مثل زرد و بنفشه مرغ  
 بود و آن به آمیزش بلغم غلیظ فاسد گردد و ششم صفرا که محترقه و آن را صفرا سوداوی نیز گویند  
 و آن از آمیزش سودا و احتراق یا بد و بداند احتراق اخلاط عبارت از آنست که اجزاء رقیق  
 و لطیف تجلیل روده و آنچه باقی ماند کثیف گردد و سودا طبع و آن در خون طبع است طعمش  
 میان حلاوت و عفوصت بود و آن در کبد دو قسم تقسیم میشود قسمی با خون برای تغلیظ دم  
 بعروق رود و غذا بعضی اعضا گردد و مثل غصص و قسم دوم بطحال رود و از آنجا به سینه  
 ریزد جهت دفعه غذا تا که باشد تا آگاهی حاصل آید و سودا و آنچه غیر طبع و او بر سه نوعست یکی  
 از احتراق اخلاط بود و این قسم مفصل غریب گفته آید و دم آنکه از بر و خا به پا و ا غلظت  
 اخلاط منجم گردد و سودا و غیر طبع است و این قلیل الوجود است سوم آنکه در خون نا طبع بود  
 و بهر خلطی که از اخلاط احتراق یا بد سودا و غیر طبع بود اگر خود ا طبع احتراق یا بد پس سودا  
 موی و این قلیل الفساد است و آنچه احتراق او تمام نبود طعمش شور مائل بشیرینی و آنچه  
 احتراق تمام یا بد طعمش تلخ گردد و سودا و ا صفرا و ا و اکثر الفساد است و این  
 زود علاج قبول میکند طعمش بسیار تلخ و سودا و ا یعنی آنچه از ماده لزج باشد و در روده



اگر چه ضررش کمتر باشد و آنچه از بلغم غلیظ بود طعمش تلخ مانده بشیرین و عفو صفت سودای سودا و آنچه سودای رقیق محترق شده و علاج قبول میکند و آنچه سودای غلیظ محترق گردد و جوشش آن کمتر تر باشد به اعضا کمتر بود جهت غلط خود و لیکن قبول علاج عاصی بود و آنچه از سودا رقیق بود طعمش ترش مانده عفو صفت و آنچه از سودای غلیظ بود عفو صفت و در آن غالب ترسی کمتر باشد و چون اخلاط اربعه ذکر یافتند بیان حال راجعه آنها نیز لازم آمد زیرا که علم بوجودی که کمال نمی شود الا بعد علم بسبب آن پس باید دانست که سبب و معرفت عام چیز را گویند که آن وسیله کنند بحصول امر دیگر و در اصطلاح حکما را میگویند غایب و عام است که توقف برای ماهیت بود براسه وجود این چهار قسم است زیرا که سبب یا داخل بود یا خارج پس اگر داخل بود بالقوه آنرا سبب ماکو گویند چون آهن نسبت بسیف و اگر بالفعل داخل بود آنرا سبب صوری گویند مثل صورت سیف که معوج بار است است و اگر خارج بود که موجود است آنرا سبب فاعلی گویند چون خدا و اگر ایجاب برای آنست آنرا سبب غائی گویند مثل قتل اعدا و یا نحو علت غائی اگر چه در وجود و موجود است لیکن در زمین مقدم بسبب فاعلی چون حسارت مقتدره است و سبب مادی او تغذیه و اثریه مقتدره کامل الکیوس و سبب صوری او نفیج کامل و سبب غائی او تغذیه و ترطیب و تسخین و سبب فاعلی صفر حرارت مقتدره و سبب مادی او غذا و لطیف حیدر شیرین و تیز و سبب صوری او نفیج کامل و سبب غائی او تغذیه و ترطیب و دم و سبب فاعلی بلغم حسارت قاصر و سبب مادی او غذا و سبب فاعلی لزوج سرد و سبب صوری او نفیج قاصر و سبب غائی او تغذیه و ترطیب خون شدن وقت فقدان آن و سبب فاعلی سودا حرارت مقتدره و سبب مادی او غذا و سبب فاعلی الرطوبت و سبب صوری او ترشینه و سبب غائی او تغذیه و آگاه نمودن بر شهوت طعام و بدانکه نفیج آنست که حرارت اثر کند و جسم که تری دارد و او را بجائی که در حق آن مطلوب بود دیگر داند و واضح باد که هر غلطی را نفیج خاص اعتدال قوامی است لایق نه آنکه جمیع اخلاط را یک نفیج و یک قوام تساوی است مثلاً نفیج بلغم تقطیع و ترفیق و نفیج صفرا و غلیظ و نفیج سودا و ترفیق است اما دم محتاج به نفیج نیست پس مقصود به نفیج اعتدال قوام است که تا در منفع شدن آن قهوه سازد و اعتراض در حده نفیج حرارت مایه خواست و شفق اندا طب را براسه آنکه منفع صفرا بار است پس حد نفیج فاسد گشت جواب منفع جمیع اخلاط طبیعت است و آن طبیعت و نفیج حرارت غریزی است از غیرت نفیج حرارت



ثابت شده و اما اشیا بارده در صفرا و طبیعت اند زیرا که طبیعت بحسب سواد و محتاج بمعاونگی  
مناسب است میباشد و این قاعده مقصود نیست اما مخرج و قیاس ارکان ریزه ریزه شوند و حال  
شود هر واحد با هم دیگر و فعل کند هر یک بقوت خاص متضاده بدن طرق که بشکند هر کس سورت  
کیفیت دیگری را و بشکند کیفیت آن پس هرگاه فعل انفعال منتفی شود حاصل گردد و کیفیت متوسط آن  
مزاج است و مزاج بدو قسم منقسم میگردد و یکی معتدل حقیقی و دوم معتدل غیر حقیقی زیرا که مشتق است  
از عدل فی القسمة که او غیر معتدل است و آنرا معتدل فرضی طبع خوانند یا مشتق نیست از  
عدل فی القسمة بلکه از تکافؤ و این معتدل حقیقی است که وجود مرکب صورت نخواهد بست که هر کس  
باشند و یکی را بر دیگری غلبه بود پس بین وقت وجود مرکب صورت نخواهد بست که هر کس  
از ارکان اربعه میل بکوه خود دارد پس بالضرورت هر یک بکوه خود خواهد رفت و بی قاصر کجا قرار  
نخواهند گرفت و بعد از آنکه غیر معتدل که معتدل فرضی طبع است منقسم میشود بهشت قسمی که  
معتدل نوعی مثل انسان از انواع حیوانی و دوم معتدل غنی مثل ترکی و پند می سوم معتدل  
تخفیف چهار معتدل عضوی مثل طبل پس این هر چهار قسم نظر بر اصل خود و نظر بحاجت خود و بهشت قسم  
و غیر معتدل که در مقابل معتدل حقیقی تر مشتق است از تکافؤ و بهشت قسم است و این بهشت قسم  
بر دو نوع است یکی مفرد و دوم مرکب اما مفرد چهار نوع است یکی حار و دوم بار و سوم طرب و چهارم  
یابس اما مرکب و آن نیز چهار نوع است یکی حار یابس و دوم حار رطب و سوم بار و یابس و چهارم  
بار و رطب و غیر معتدل که در مقابل غیر معتدل است که آن معتدل فرضی طبعی است او نیز بهشت  
قسم است زیرا که چهار از این بهشت قسم مفرد اند و چهار مرکب اما چهار مفرد یکی حار و دوم بار و سوم  
ارطب و چهارم یابس و چهار مرکب یکی حار یابس و دوم حار رطب و سوم بار و یابس و چهارم  
چهارم بار و رطب و بعد از آنکه عدل مزاج انسان است و عدل است و اما این سن شباب  
و اعتدال اعضا و جلد و اندامها به است پس جلد ناعل و دیگر پس جلد اجماع پس جلد کف پس جلد  
دست پس جلد مطلق بدن است و حار و رطب بدن قلب است پس کبد پس معده پس کبد پس معده  
پس کلیه پس ریه پس شش و این پس او ریه پس جلد و بار و در بدن شش پس عظم  
پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشای پس عصب پس نخاع پس و باغ پس  
شحم پس سکن پس جلد و یابس و در بدن شش است پس عظم پس غضروف پس  
رباط پس و تر پس غشای پس شش و این پس او ریه پس عظم پس غضروف پس



پس قلب پس عصب پس جلد و رطب در بدن همین است پس ثم پس دماغ پس نخاع پس شرب پس شری  
 پس این چنین پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل پس جلد اما قوی میسر و فعل اند با ذات  
 پس اگر صدر و فعل قوت بشعور بود و قوت نفسا سستی گویند و اگر سلب شعور و مختص بحیوان بود  
 قوت حیوانی نامند و اگر مختص بحیوان نبود قوت طبع خوانند اما قوت طبع  
 کارش تغذیه و تنمیه و محاش کبد است و او خادم بود یا مخدوم و یا متصرفه برای تناس  
 شخص پس متصرفه براس بقای شخص و انواع است یکی غاذیه و او آنست که غذا را امتشاج و  
 عضو میکند که بدل یا تحلیل منته شود و دوم نامیه و او آنست که زیاد کند افطار جسم علی التماسط الطبع  
 و اقطار جسم سه اند طول و عرض و عمق و مخدوم نیز بر دو نوع است یکی مولده و او آنست که جوهر  
 منی را از اخلاط جدا نماید و تیار سازد و هر جزو منی را مختص بعضو عضو و دوم مصوره و او آنست  
 که صادر شود از او و تحطیط و تشکیل اعضا خادمه بر چهار نوع است یکی جاذبه و دوم ماسک سوم باضمه چهارم  
 و افقه و خادم این هر چهار کیفیت اربعه اند و این هر چهار خادم غاذیه اند و غاذیه خادم نامیه است  
 و نامیه و غاذیه خادم مولده اند و مولده خادم مصوره است اما قوت نفسانی که از و حاصل میشود  
 حس و حرکت و محاش و دماغ است و او بر دو گونه است یکی محرکه و دوم مدرکه و محرکه نیز بر دو نوع است  
 یکی باعث حرکت و آن را شوقیه خوانند و خادم شوقیه شهوانیه و غاذیه اند و دوم برای حرکت  
 که فاعله گویند و حرکت او بر دو قسم است یکی برای قبض و دوم برای بسط پس حرکت قبض بن  
 طریق حاصل آید که کشیده شود و عضل پس منجذب شود از و بعد از منقبض گردد و عضل حرکت بسط بن  
 نج است که فرخ شود و عضل پس دراز گردد و و تر و منبسط شود و عضو و دوم مدرکه و آن بر دو نوع است  
 یکی مدرکه ظاهریه و دوم مدرکه باطنیه اما مدرکه ظاهریه و آن مثل جوایس اند براس مدرکه باطنیه  
 و آن بر پنج نوع است یکی سمع و دوم بصر سوم ششم چهارم ذوق پنجم لمس اما مدرکه باطنیه  
 و او نیز پنج قسم است یکی حس مشترک و او قوتیست که از حواس خمس ظاهریه استیاء محسوسه  
 با و مودی میشود و محاش مقدم بطن اول دماغ است و دوم خیال و او را خزانه حس مشترک  
 گویند زیرا که هر چه در حس مشترک باید با وی سپرد میکند و جامی آن موخر بطن اول دماغ است  
 سوم متصرفه و آن را تخیل نیز نامند و او قوت است که در صور محسوسه که خیال موجود اند تصرف  
 می نماید و محاش مقدم بطن دوم دماغ است چهارم و پنجم او در اک معانی جزئی که محسوسات  
 تمام ضد میکند مثل صداقت و عداوت زید و خلش آخر بطن دوم دماغ است پنجم حافظه و او



قویست که چون خیال و وهم در چیزی تصرف کنند آنرا نگاها دار و او را متذکره نیز نامند زیرا که  
 چیزها را فراموش شده باز بیاورے آر و بملش بطن آخر و ماغ است اما قوت حیوانی  
 و او قوتیست که مستعد میکند سایر اعضا را بر قبول افعال نفسانی و محل آن در قلب است  
 اما افعال و آن بر دو گونه است یکی مفرد و دوم مرکب اما فعل مفرد آنست که از یک قوت  
 تمام شود مثل جذب و دفع و فعل مرکب آنست که از دو قوت تمام شود مثل بلع اما اسباب  
 ضروری و آن بر شش نوع اند زیرا که اگر بیرون آن عارض شود حاجت روح و آن هوا است  
 و اگر عارض شود ضرورتش بالذات اعضا را ماکول و مشروب است و اگر عارض شود ضرورت آن  
 اعضا را بواسطه استفراغ و احتباس است و اگر عارض شود ضرورتش معار روح و اعضا پس  
 اگر عارض شد نشانی اختیار و با اختیار بود حرکت سکون است و اگر عارض شدن آن فقط  
 بی اختیار باشد نوم نقطه است و اگر عارض شود ضرورت آن نفس را اعراض نفسانی  
 است اما هوای که محیط است بآدمیان و محتاج میشود بسوی آن انسان با تشنگی و برآید  
 تعدیل روح و اخراج فضلات آن به بر آوردن نفس پس تا وقتی که هوا صاف و پاک از کدورت  
 و معتدل باشد هر آینه پیدا خواهد کرد صحت را و الا پیدا خواهد نمود مرض و تغییر آتش از اعتدال  
 طبعی باشد یا غیر طبعی اما تغییرات طبیعی تغییرات فصول اند و فصول ما و را سه خط است  
 چهار اند اول بربیع و او معتدل است و دوم صیف و آن گرم و خشک است سوم خریف و آن  
 سرد و خشک چهارم سرد و تر است و هر فصل موافق مزاج خود و امراض پیدا میکند چنانچه  
 بربیع امراض مثل صرع و زکام و سعال و بصیف مثل وجع اذن و بحرئین مثل تقطیر نوبل و سل  
 و بشتا مثل زکام و صداع و ذات الجنب پیدا میشوند و تغییرات غیر طبیعی یا غیر مضاد اند بطبیعت  
 انسان یا مضاد پس تغییر مضاد بجنبه نوع اند که آنکه عادت شوند با سباب سماوی مثل جمع  
 شدن کواکب سیاره روشن مثل مشتری و زهره و غیره آفتاب پس بجمع اینها حرارت حاصل میشود  
 و دوم آنکه صل شوند با سباب ارض باختلاف نواحی و ریاح و عرض بلد و وضع آن و اتصال  
 جبال و بحار و غیره اما نواحی و ریاح پس ریاح جنوبی و ناحیه آن گرم و تر اند و ریاح  
 شمالی و ناحیه آن سرد و خشک و صیاد و بور و ناحیه آن سرد و قریب اعتدال اند اما عرض  
 بلد پس عرض هر بلد قوی است از دایره نصف النهار که واقع است در مقابل آن  
 بلد و در میان سعیت آن بلد و معدل النهار و بدانکه تسلیم دوم و سوم



کثیر الحار است اندوا قلیم اول و چهارم قریب باعتدال اندوا قلیم پنجم و ششم و هفتم کثیر البرود  
اندو شناخته میشود و اقلیم که بعد از ساعات دو رازی ایام پس اقلیم اول آنست که در ابتدا  
آن نهایت درازی پوشش و وارده و ربع ساعت باشد و در وسط آن درازی روز سه روزه  
و نصف ساعت اقلیم دوم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز چهار روزه ساعت ربع  
کم باشد و در وسط آن چهار روزه ساعت و اقلیم سوم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز  
چهار روزه و ربع ساعت باشد و در وسط آن چهار روزه و نصف ساعت اقلیم چهارم آنست که در شروع  
آن نهایت درازی روز ربع کم باشد و در وسط آن پانزده ساعت اقلیم پنجم آنست  
که در شروع آن نهایت درازی روز پانزده و ربع ساعت باشد و در وسط آن پانزده و نصف ساعت  
و اقلیم ششم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز ربع کم باشد و در وسط آن پانزده  
ساعت اقلیم هفتم آنست که در شروع آن نهایت درازی روز هفده و نصف ساعت باشد  
و در وسط آن هجده ساعت ربع کم اما وضع بلد پس آن باید که مرتفع باشد بار و واضح است که آنکه  
پست باشد چار است و آنکه متوسط باشد بلندی و پستی و از هر دو واضح است که آنکه و یکی جبال پس کوه شمالی  
گرم است جنوبی سرد و کوه مغرب بهتر است از مشرق آنکه و یکی کج و او به طرف که بود و هوای آن سرد و اما  
در بای شمالی سرد کننده هواست و در بای جنوبی بعد آن و مشرقی هوا را گرم میکند فقط و مغربی غلیظ تر و سرد  
که در وسط و بایا یکبار آن بود و معتدل بحار است برودت باشد بسبب استغای هوا آن بلد از موثر اما  
اختلافات در بدن پس زمین کسری و در طبقه گرم خشک زمین صخره بسیار خشک و سخت کننده اعضا و زمین  
طینیه لطیف است زمین نمناک تر است اما ماکول و مشروب بدانکه و قتیکه وارد شود شسته  
و در بدن بحر آب پس خالی نیست از آنکه یا متغیر شود از بدن پس اگر متشابه شود به بدن یعنی  
جزو بدن گردد و نام نهاده میشود و غذای مطلق و اگر جزو بدن نگردد و نام نهاده شود و در معتدل  
و یا متغیر کند بدن را و او هم مطلق است یا مساوی بود و هر دو جانب یعنی متغیر شود از او و متغیر گردد  
او را پس اگر جزو بدن گردد و نام نهاده شود غذای دوائی و الا اگر فاسد کند بدن را نام نهاده شود  
دوائی نمی و اگر بدن را فاسد نکند نام نهاده شود و دوائی مطلق و میگویند که تاثير آن شی اگر نهاده باشد  
غذای مطلق است مثل نان و اگر تاثيرش کیفیت بود و دوائی مطلق است مثل بابونه و اگر تاثير آن  
بصورت باشد نام نهاده میشود و دوائی خاصیت مثل زهر ممره و اگر تاثيرش باده و کیفیت بود  
نام نهاده شود غذای دوائی مثل شیعر و اگر تاثير آن بکیفیت بصورت بود نام نهاده شود و دوائی



ذوالخاصیت مثل کاسه و اگر تاثیر باده و صورت بود نام نهاده شود غذای ذوالخاصیت مثل  
روغن زرد و اگر تاثیرش باده و کیفیت صورت بود نام نهاده شود غذای ذواتی ذوالخاصیت مثل  
سیب و آنکه خون از غذا یا رقیق شود یا غلیظ یا متوسط بینما پس غذا که خون رقیق پیدا کند  
نام نهاده شود و غذا لطیف آنچه خون غلیظ پیدا کند نام نهاده شود و غذای غلیظ و آنچه خون متوسط  
پیدا کند نام نهاده شود و غذای متوسط و هر یک این اقسام شش کثیره غذا یا قلیل غذا یا متوسط غذا باشد  
و نیز هر یک اینها صالح الکیوس می باشد پس بعد از این جدول تفصیلی که در جدول است

## نقشه جدول تجزیه اقسام

لطیف صالح الکیوس	لطیف صالح الکیوس	لطیف صالح الکیوس	لطیف صالح الکیوس	لطیف صالح الکیوس	لطیف صالح الکیوس
کثیر غذا از روده	قلیل غذا مانند	متوسط غذا مانند	کثیر غذا مانند	قلیل غذا مانند	متوسط غذا مانند
مرغ نیم برشته یا برشته	وسیب و کاهو	نان گندم	کبوتر	و هر چه پخته شود	ظفر روی الطنج
کشیف صالح الکیوس	کشیف صالح الکیوس	کشیف صالح الکیوس	کشیف صالح الکیوس	کشیف صالح الکیوس	کشیف صالح الکیوس
کثیر غذا مانند تخم مرغ	قلیل غذا مانند	متوسط غذا مانند	کثیر غذا مانند گوشت	قلیل غذا مانند	معتدل غذا مانند
در روغن برشته	پنیر تازه	گوشت بچه گاو	گاو	گوشت قدید	کرم
معتدل صالح الکیوس	معتدل صالح الکیوس	معتدل صالح الکیوس	معتدل صالح الکیوس	معتدل صالح الکیوس	معتدل صالح الکیوس
کثیر غذا مانند	قلیل غذا مانند	معتدل غذا مانند	کثیر غذا مانند کلم	کثیر غذا مانند	معتدل غذا مانند
گوشت بزرگساله	شلغم	گوشت بچه شتر	روغن	زردک	ماهی خشک ساخته

اما آب غذا نمیشود لیکن در بدن فایده مثل ترقیق غذاست بخشد تا در مجاری ضیق نفوذ نماید و ترش  
و تبرید اعضا و تسکین حرارت میکند و بهترین آبها آبست که بر گل خالص یا سنگ یزد یا جاری بود  
و آفتاب بر او تابد و مجری او سمت مشرق یا شمال باشد بقاصه کثیر و از بلندی منحدر شود و زود  
گرم و سرد گردد و تیز و باشت و وقتیکه بایشامند تشنگی نشاند و چیزی را که باو طنج دهند جلد مترا  
گردد و اکثری از این صفات باب گنگ موجود اند و بعد این آب موصوفه آب باران بهترین است  
زیرا که خفیف الوزن و هاضم و سریع الاخذ از معدده است لیکن جلد متعفن میگردد و بجهت لطافت  
و طوبت خود و اصلاحش طنج قرار داده اند و بعد از این آبیکه تقریر عاقبت کشیده شود و بهتر است



و آب و هوی مقوی دل و آب جدیدی مقوی است و محک و سخت کننده اعضاست آب گرم فاسد  
 معده و زائل کننده قویج و مسکن جوع و در بول و حیض است و بصیرت بار و صاحب صرع شراباً  
 و بطول مفید و آب سرد و مقوی معده و محک شهوة و مسکن عطش است و با عصاب با اشتیاق متورم  
 منضرت دارد و آب چاه اقل است باید که بعد از کشیدن بقرع آبی استمالش کند اما استقراغ  
 و احتباس پس احتباس یا از شدت ماسکه بود یا بسبب آنکه طبیعت بیاعتناست انفسه را  
 خود بطرف دیگر متوجه نشود یا از ضیق مجاری یا از سردی یا از ضعف دافعه یا با ضمه یا از غلظ  
 ماده یا از لزومیت ماده و غیره بود و استقراغ در اخلاص اسباب احتباس حدوث می یابد و بعد از  
 استقراغ منفرد موجب تبرید و تخفیف و ضعف بود و احتباس منفرد موجب سردی و تقوط  
 شهوة و ثقل بدن باشد و اعتدال هر دو موجب صحت است اما حرکت و سکون  
 بدنی پس حرکت خنجر روح ماده بود از قوت بتدریج جانب فعل و سکون بقا سکون ماده بود  
 بر قوه یا بفعل پس حرکت موجب تسخین و تحلیل فضلات و خفت بدن است و سکون  
 بقا آن اما اعراض نفسانی که آنرا حرکت و سکون نفسا نه نیز گویند و او حریت  
 روح بطرف داخل یا بطرف خارج یا بطرفین پس بطرف خارج قوه مثل غضب  
 با قلیلاً قلیلاً مثل فرح و بطرف داخل دفعه مثل خوف یا قلیلاً قلیلاً مثل غم و بطرفین مثل  
 خجالت زیرا که حرکت میکند روح بیاعتناست اول بجانب داخل بعد بطرف خارج  
 و ایضاً لازم است حرکت نفسا نه را سخونت مایه حرکت الیه و برودت مایه حرکت عنه و کثرت  
 حرکت نفسا نه ممکن است و افراد سکون نفسا نه مبرداً یا نوحه و یقظه پس نوم  
 بخلو مبرداً است و نوم نهامه مفسد لون و هر سه قوی نفسا نه و مورث صلابت طحال  
 است و کسی را که عادت بود ترکش لازم است التدریج و نقطه مفرد مضع و مانع است  
 اما اجتناس پس مزاج مردان حار یا پس است به نسبت زنان و مزاج زنان سرد و تر است  
 به نسبت مردان اما **اسنان** او آن چهار اندکی سن نمود و سوم سن و قوت سوم  
 سن که ولت چهارم سن شیخوخت پس سن نمود و او بر پنج نوع است یکی سن طفولیت و او  
 قوتی بود که مولود قابل نشست مبرداً است نباشد و دوم سن صبویت و او بعد از نوجوانی  
 قبل از سخت شدن اعضا بود و سوم سن ترعرع و او بعد از تنیدن و ندانست چهارم  
 سن رهاق و او آنست که مولود و بلوغ رسد پنجم سن فنا و این سن شباب است



تا به سال و سن و قوت و آن بعد گذشتن سن نموبود و تا بپیل سال و حرارت بودست درین سال  
غلبه می نماید و سن که دولت که آنرا سن الخطا و نیز نامند و او آنست که ظاهر شود در نقصان لیکن  
قوت هنوز ضعیف نشده باشد و این سن تا شصت سال است و درین سن سردی و خشکی غلبه می نماید  
و سن شیخوخت حدش تا آخر عمر باشد و درین سن برودت و رطوبت غلبه میکند  
اما صناعات و عادات پس صناعات مثل حدادی سخن تحف است و فرس  
موجب تحلیل طویات و در موسم صیف بصفراوی مزاج مفروض است اگر می موجب میسر است  
و فساد می بالعکس آن و صناعی و در موسم ربیع و صوفی مزاج را مضروب و بیماری بعکس آن عادات  
پس ترک آن بتدریج لازم است اگر قبیح بود اما اسباب غیر ضروری  
پس آن مضاد اند طبیعت مثل استعمال سموات یا غیر مضاد اند مثل وضع اخمد و قاعده باب  
مشهوره نزد اطباء بدین تفصیل اند که اگر سبب فاعل باشد برای حالتی از احوال ثلثه  
نام نهاده شود فاعل و متغیره و اگر سبب حافظ باشد برای حالتی از احوال ثلثه نام نهاده شود  
حافظ و بتقدیرین بدنی خواهد بود یا غیر بدنی یا بدنی و غیر بدنی پس هر واحد ازین یا جوهر  
خواهد بود یا عرض پس جوهر مثل اغذیه و زبانی اخلاط و عرض مثل عفونت خلط و حرارت شمس  
و برای هر واحد از احوال ثلثه سبب اندزیر که سبب امری از امور خارجیه یا نفسانی  
خواهد بود و از خلط و مزاج و ترکیب نخواهد بود و نام نهاده خواهد شد با وی و اگر بالعکس این  
خواهد بود و نام نهاده خواهد شد بدنی بتقدیرین مذکورین پیدا خواهد کرد و حالتی را از احوال ثلثه  
پس اگر پیدا خواهد نمود و حالتی را یا بواسطه نام نهاده خواهد شد سبب سابقه و اگر پیدا خواهد ساخت  
حالتی را بواسطه نام نهاده خواهد شد سبب اصلی اما مثال سبب با وی برای صحت مهم است  
مرض مثل خوردن طعام و حرارت شمس و برودت هوا و عصب و مثال سبب نهایی بران  
صحت مثل نضج نام و بحران جید و برای مرض مثل امتلاجهت حی عفتی و مثال سبب اصلی  
برای صحت اعتدال مزاج و ترکیب و برای مرض عفونت خلط و انحراف این امثله که ذکر کردیم برای  
صحت اگر واقع شوند در میان مرض پس اسباب مسطوره برای حالت متوسط خواهند شد  
و گاه شی واحد هم سبب و هم مرض و هم عرض یا مختارات مختلفه می باشد خیر و دوم و احوال  
بدن انسان را باینوس گوید که احوال ابدان مردم شده اند یکی صحت و دوم مرض سوم حالت  
متوسط اما صحت نیست بدنی که جاری می شوند جمیع افعال بسلاستی بر جری طبیعی و مرض حالتی که این



در حالت ثالثة حالتی است که نه صحت بر و صادق آید نه مرض مثل حال شیخ و نافه اما مرض و او  
 بدو قسم است یکی مفرد و دوم مرکب پس مفرد باین قسم است که سور المزاج دوم مرض ترکیب  
 سوم تفرق اتصال اما سور مزاج و او نیز بر دو نوع است یکی متفق که ویرامستوی نیز نامند دوم  
 مختلف و در معنی هر دو لفظ اطباء اختلاف نموده اند چنانچه شیخ الرئیس گوید که آنچه در جوهر عضو مستقر  
 شود و بمیاننش و در طبیعت مقاومت نماید و حکم مزاج اصل پیدا کند مستوی است و الا مختلف  
 و جالینوس گوید که آنچه در جمیع بدن عام بود مستویست و آنچه مخصوص بعنصر بود مختلف است اصول  
 مسیح گوید که آنچه انداخته و بد مستوی و آنچه میدارد مختلف است پس بقول شیخ و مسیح  
 عطف سور مزاج مختلف بود و بقول جالینوس مستوی و مرض نزو شیخ مستویست و نزو  
 جالینوس مختلف و پشیده نماید که سور مزاج گاه خلطی بود و گاه عارضی خلطی آنست که مزاج  
 در اصل خلط غیر معتدل باشد و عارضی آنست که مزاج در اصل خلط معتدل بوده باشد و بعد متغیر  
 گردد و سور مزاج منقسم میشود باده و سافج پس ماده آنست که از جهت خلطی حادث  
 شود و سافج آنست که بسبب حرارت یا برودت یا رطوبت یا یبوست خارج حادث  
 گردد و سور مزاج خارج و ماده بشارت زده قسم است چنانچه درین جدول

جدول

سور مزاج خارج مفرد	سور مزاج خارجی مفرد	سور مزاج خارجی مفرد	سور مزاج خارجی مفرد
حار چون تب دق	بارد چون جمود که از بسبب برودت خارجی است	رب چون ترهل و رابتدا	یابس چون تشنگ یا بس که از ریا و اشتقاق است
سور مزاج مرکب	سور مزاج خارجی مرکب	سور مزاج خارجی مرکب	سور مزاج خارجی مرکب
حار رطب چون اشتقاق	حار یا یابس چون دق و بر جود دوم و سوم	بارد رطب چون ترهیل مستحکم	بارد یا یابس چون دق شیخوخت
سور مزاج مادی مفرد	سور مزاج مادی مفرد	سور مزاج مادی مفرد	سور مزاج مادی مفرد
حار چون تب و مونی و غرق یعنی از بر و خلط بود	بارد چون فالج	رب چون استسقام لحمی	یابس چون جذام
سور مزاج مادی مرکب	سور مزاج مادی مرکب	سور مزاج مادی مرکب	سور مزاج مادی مرکب
حار رطب چون تب و مونی	حار یا یابس چون غب خالص	بارد رطب چون تب بلغمی	بارد یا یابس چون می سودا و
سوال وجود سور مزاج مادی مفرد محال است زیرا که هیچ خلطی نیست که آن کیفیت را پیدا باشد پس هرگاه خلطی از			

و



از اخلاط اربعه خواهد افزود و بر کیفیت آن خلط غلبه خواهد نمود جواب در وجود سور مزاج  
افزون ماوه شرط نیست بلکه تغییر کیفیت بدن پنج رطوبت خون از اغذیه یا اشربه زیاده شود  
و حرارتش بر حال خود ماند پس بود سور مزاج مادی مفرد و تحقق میشود و نیز اگر فرض کنیم که خلط  
از اخلاط اربعه بغیر و پس در صورت ممکن است که مثلاً چون خون بغیر اید حرارت او است  
تأیید و رطوبتش از جهت غذا یا دوا که معدل رطوبت بود و برقرار ماند و نیز ممکن است که در خون  
و صفه تغییر پیدا یابد و رطوبت نبوت هر دو از جهت فعل و انفعال بر حال اصلی ماند فقط حرارت  
خون و صفه شدت پذیرد و نفس علی هذا مابقی اما مرض التریب آن بر چهار قسم است یکی مرض  
خلقت و دوم مقدار سوم عدد و چهارم وضع اما امراض خلقت و آن نیز چهار نوع الیه یکی امراض  
شکل چون اعوجاج استقامت معوج و دوم امراض المجاری و آن بر سه قسم اند یکی اتساع  
مجاری مثل اتساع چشم و دوم انسداد مجاری چون انسداد مجاری مراره سوم تضیق المجاری مثل تضیق  
مجاری نفس سوم امراض الصفائح چون ملاست معده و رخم و شونت و سبب چهارم امراض التجاوید  
و آن بر چهار قسم است یکی آنکه بزرگ شود مثل کیسه نمیشین و دوم آنکه کوچک شود و مثل صغر معده  
سوم آنکه خالی شود و مثل خلوت تجارین قلب و فرج و ملک چهارم متکثر و متدر و متدر و متدر و متدر و متدر  
دوم امراض المقدار و آن یا زیادتی بود یا نقصان و آن هر دو یا عام باشند مثل سکن مفرط یا خاص با  
مثل او اما نفیل سوم امراض العدد و پس عدد و عضو یا کم یا بیش باشد یا نه اما اگر کم یا بیش بود  
یا زیاده مثل کمی و زیادتی اصابع و این یا طبعی بود یا غیر طبعی اما طبعی یا کلی باشد یا جزئی پس زیاده کمی  
کلی مثل زیادتی و کمی اصابع و زیادتی و کمی جزئی مثل زیادتی و کمی جزئی اصابع اما زیاده طبعی چون نظره  
و کمی غیر طبعی مثل قطع انگشت پوشیده ماند که طبعی است که مثلش در بدن دیگر اعضا موجود باشد  
و غیر طبعی بر عکس آن چهارم امراض وضع و او زوال عضو است از موضعی بجمع یا بقسبه اما  
تفرق اتصال بد آنکه اسما تفرق اتصال سبب مواضع مختص اند مثلاً اگر تفرق اتصال در جلد باشد  
خارش گویند و اگر در لحم باشد جراحت اگر متقادم نشده باشد قرصه و اگر متقادم شده باشد  
تفسخ و اگر در عظم واقع شده باشد کسر و اگر بعرض بود و صدمه و اگر بطول بود و تفرق و اگر در عروق  
بعرض بود و تضیق و اگر در عصب بود و تشنج و اگر در عروق بود و پس اگر در عروق  
باشد تیر و اگر در طول باشد صدمه و اگر نهی بود که وین رگها کشاوه گردد و شق گویند اما مرکب این  
از جمع آمدن امراض مفروده واقع شود مثل مثل که از جمع و قوه ریه مرکب است و اسما امراض



مرکب یا حسب مشابهت و از مد چون و از الفیل یا بحسب محل بود چون ذات الصدر یا بحسب عرض  
 چون مصرع و پوشیده نماید که مرض اصلی بود و بشرکت آنچه اول حادث گردید و اصلی بود و آنچه  
 از سکون مرض اول ساکن شود و بشرکت باشد و مرضیکه بشرکت بود یا بواسطه مجاورت باشد یا بواسطه  
 آنکه از عضو موقوف بطریقی بود و یا آنکه میان عضوی که می خورد و دیگری می خورد باشد یا چون  
 عصب و دماغ یا مبدی و غشیش بود چون حجاب فیه یا محاذی عضو موقوف چون دماغ و معدة یا حسب  
 موافق عضو بود چون نعل قلب را و مرضیکه بصحت منتهی گردید و بر چهار از منتهی منقسم میشود یکی ابتداء دوم  
 تدریج سوم انتها چهارم انحطاط زیرا که آنوقت که مرض حادث شود زمانه ابتداء گویند و وقتیکه زیاد  
 بود زمانه تدریج خوانند و وقتیکه خفت پذیرد و تدریج قبول کند زمانه انتها گویند و وقتیکه خفت  
 و کمی در مرض پیدا آید زمانه انحطاط شمارند و گویند که امراض متعدیه باشند متواتر پس امراض متعدیه آن  
 باشند که از شخصی به شخصی منتقل شوند مثل جذام و برص آبله و قروح عفنه و حمی و بانیه و امراض متواتره  
 آن باشند که از والدین به فرزندان رسد مثل برص و نفرس و وجع مفاصل مثل وجع دام و مایه و لیا و  
 و بواسیر و این همه که گفته شد از قبیل ممکن الوقوع است جز رسوم و علامات  
 بدانکه علامت آنست که استدلال کنند بر وجع و بحالت بدن و آن امور حلیه اند که وقوف می یابد  
 طبیب بسبب نشان بر احوال خفیه بدن و آن گاه نافع میشوند طبیب فقط و آن امور اند که دلالت  
 کنند بر حال ماضی مثل نداده بدن بقدیم عرق و این همه میشود و بذكره و گاه نافع شوند بر مرض  
 و آن امور اند که دلالت می نمایند بر احوال مرضی چون دلالت نبض و غیبه بر حالت موجود  
 و آن همه میشود و بر ال و گاه نافع بمر و میشوند و آن امور اند که دلالت میکنند بر زمانه مستقبل  
 چون دلالت اختلاج لب زیرین بر تری و این را سابق العلم و تقدم المعرفة نامند و علامات  
 افترجه جلیه بحدی نوع منقسم میشوند یک طمس اعتدال آن دلیل اعتدال باشد و میانش کیفیت  
 از کیفیات اربعه دلیل آن کیفیت بود و دم لحم و تخم و همین کثرت اینها دلالت میکند بر غلبه  
 امزجه اینها و قلت اینها بر عکس آن مثلاً کم دلیل حرارت بود و همین دلیل برودت سوم  
 شمر غلظت و سیاهی گوشتش دلالت بر حرارت و میس نماید و سیاه آن بر برودت و حرقتش  
 دلیل اعتدال مزاج باشد چهارم لون بدن سفیدی آن دلیل بلغمیت و برودت و حمیت  
 بر حرارت دم و صفرت بر حرارت صفرا و کمودت بر سودا و بونم افعال نفسانه کثرت  
 و سرعت و قوت آنها دلیل حرارت و سرعت و وال آنها دلیل رطوبت و شباهت آنها



و دلیل بیوست و بلاوت نشان دلیل برودت و جدت و هین و سبیل حرارت و شدت قار و حیا  
 و دلیل برودت باشد ششم افعال طبیعی اگر کامل اند دلیل اعتدال و اگر سریع اند دلیل حرارت  
 و اگر بطی اند دلیل برودت بود هفتم بهیت اعضاء عظم نبض و وسعت سینه و دلیل حرارت باشد  
 و بخلاف آن دلیل برودت هشتم نوم و لقیظه اعتدال هر دو دلالت اعتدال مزاج است و کثرت  
 لقیظه دلیل حرارت و بیوست کثرت نوم دلیل برودت و رطوبت نهم کیفیت افعال عسر  
 افعال بکثرت از کیفیات اربعه دلیل غلبه آن کیفیت بود دهم فضول مندفعه شدت راحه و صیغ  
 آن دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل برودت و کثرتش دلیل رطوبت و قلتش دلیل بیوست است  
 و علامتهای امزجه مرکبه از ترکیب علامات مفروده شناخته میشوند و علامات داله بر احوال  
 بدن انسان از جهت اخلاط اربعه بدین تفصیل اند علامات غلبه خون حرمت و تند و حلاوت  
 و هین و تکدر حواس و حرمت قار و روره و چشم و زبان و طهر و رطوبت و با و و بیابا و سیلان و هم ازین نژادان  
 و بی غلبه علامات غلبه بلغم سفیدی رنگ بدن و چشم و زبان و قار و روره و لینت لمس و ضعف بلغم  
 و قلت عطش و علامات غلبه صفرا زردی رنگ بدن و چشم و زبان و قار و روره و خشکی بدن و خمر  
 و ضعف شهوت طعام و تلخی و هین و عثیان و وقوع قی و صفرا و خضر و قشر مره و شدت  
 عطش و علامات غلبه سودا سیاهی بول و چشم و بدن و زبان و شهوت کاذب و کثرت افکار  
 و گاه بر نوع ماده سن عادت و بلد و صنعت و فصل و تدبیر مقدم دلالت میکند مثلاً سن شیخوخت  
 و سکوت و غوامض و بلد و فصل بار و تدبیر مقدم که بار و بود بر برودت ماده دال است  
 و گاه بر نوع ماده خواب دلالت می نماید چنانچه دیدن خیالات اسود بر سودا و خیالات اصفه  
 بر صفرا و خیالات سرخ بر دم و خیالات سفید بر بلغم دلالت می نماید و بدانکه علامات امراض ترکیب  
 با جوهری باشد چون استدلال از خلقت مثلاً اگر خلقت اعضا کامیغی باشد دلیل صحت بود  
 و بخلاف آن دلیل مرض یا عرضی باشد چون استدلال بجایی مثلاً اگر تناسب اعضا کامیغی  
 باشد دلیل صحت بود و بخلاف آن دلیل مرض با تمامی باشد مثل استدلال با افعال پس  
 اگر افعال سلیم اند دلیل صحت است اگر ناقص یا باطل اند دلیل برودت و روایت ترکیب  
 است و اگر راکنده اند دلیل حرارت است و چون نبض و نفس و بول و براز از علامات کلیه  
 داله بودند از جهت شرح هر یک لازم آمد اما بنقص پس آن حرکتی است وضعی بلای  
 او عیبه روح مولف از انبساط و انقباض و نبض بر اکثر حال دل دلالت میکند و انبساط



که دیده شود نصف دست راست بدست راست و نصف دست چپ بدست چپ و نصف پیش طیب  
نقش مربع نهجیکه دست و بازوی او به پهلوی زمین بالین و غیره چسبیده بنویسند و از  
حرکات که حرکت نصف را متغیر نماید معتز بود و در مباحض باید که صحیح المزاج باشد و اجناس نهجی اند  
اما جنس اول با خود است از مقدار انبساط منقسم میشود به دو قسم یکی طویل و دوم قصیر سوم معتدل  
چهارم عرض پنج قسم ششم معتدل هفتم شامق که آنرا مشرق نیز گویند هشتم معتدل نهم معتدل  
و از ترکیب این اقسام حاصل میشوند پنجاه و چهار قسم زیرا که ترکیب بخوابد افزون و از ترکیب شامق  
و شلاست جهت استحاله را می و خامسه و مانوق آن از بر است آنکه چهار قسم از اقسام ششم جمع  
نمیشوند مگر آنکه دو قسم از قطر واحد باشد و اجتماع شصین و در قطر واحد بسبب اجتماع صدین باشد

## جدول امثال ترکیب شنائی

طویل عرض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عرض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	معتدل عرض	معتدل ضیق	معتدل معتدل
طویل شرف	طویل متخفیف	طویل معتدل	قصیر شرف	قصیر متخفیف	قصیر معتدل	معتدل شرف	معتدل متخفیف	معتدل معتدل
عرض شرف	عرض متخفیف	عرض معتدل	ضیق شرف	ضیق متخفیف	ضیق معتدل	معتدل شرف	معتدل متخفیف	معتدل معتدل

## جدول امثال ترکیب شلاست

طویل عرض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عرض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	معتدل عرض	معتدل ضیق	معتدل معتدل
طویل شرف	طویل متخفیف	طویل معتدل	قصیر شرف	قصیر متخفیف	قصیر معتدل	معتدل شرف	معتدل متخفیف	معتدل معتدل
عرض شرف	عرض متخفیف	عرض معتدل	ضیق شرف	ضیق متخفیف	ضیق معتدل	معتدل شرف	معتدل متخفیف	معتدل معتدل

اما ضابطه در شنائی آنست که گرفته شود سه قسم که در قطر طول است ترکیب کرده شود با سه قسم که  
در قطر عرض است پس حاصل شود نه قسم پس باز گرفته شود سه قسم که در قطر طول است و ترکیب  
کرده شود با سه قسم که در قطر عرض است پس حاصل شده نه قسم باز گرفته شود سه قسم که در قطر عرض است  
و ترکیب کرده شود با سه قسم که در قطر عرض است پس حاصل شده نه قسم و مجموع آنست و هفت قسم



حاصل آمدند پیاپی در جدول مذکور شد و ضابطه در ثلثی آنست که اول حفظ کرده شوند و قسم  
 بعد را اعتبار کرده و در جدول ثالث مثلاً گرفته شود و طویل از قسم طویل و عرض از قسم عرضی پس  
 کرده شود این دو قسم ثالث تا که حاصل شوند در قسم زیر که طویل عرض یا مشرف خواهد بود و مختص  
 یا معتدل و قس علی هذا بقیه پس مجموعه نسبت هفت قسم شد چنانچه بالا گذشت بعد از طویل است  
 که اجزایش در طول اکثر از مقیاس علیه محسوس شوند و سبب آن کثرت حرارت است و سبب آن  
 ضدین باشد و سبب اوقالت حرارت است و معتدل آنست که اجزایش موافق مقیاس علیه محسوس  
 شوند و سبب او توسط حال بینیا است و عرض آنکه اجزایش در قطر عرض اکثر از مقیاس علیه محسوس  
 شد و سبب بیش کثرت رطوبت است و خفیف ضد آن باشد و معتدل متوسط بینیا و مشرف آنکه  
 اجزایش در ارتفاع اکثر از مقیاس علیه محسوس شوند و بیش کثرت حرارت است و معتدل  
 ضد آن باشد و معتدل متوسط بینیا محسوس و دم مانع و است از کیفیت قمر انامل و اولیه  
 نوع است که قوی و او آنکه بوقت انبساط انامل را سخت بگوید و او ولالت میکند بر قوت حیوان  
 و دم ضعیف و او ضد آن باشد و دم معتدل متوسط بینیا محسوس و دم مانع و است از زیاده  
 حرکت و او سبب نوع است که سریع که زمانه حرکت آن نهایت کوتاه بود و سبب او شدت  
 حاجت نسیم بار و است این نبض ولالت میکند بر حرارت و بر غلبه قوت حیوانی و دم لطیف  
 و او ضد آن باشد و دم معتدل متوسط بینیا محسوس چهارم مانع و است از زمانه سکون و اولیه  
 نوع است که می تواند که زمانه سکونش نهایت کوتاه بود و سبب او شدت حاجت ترویج و ضعف  
 قوت حیوانی است و دم متفاوت که ضد آن باشد و دم معتدل متوسط بینیا محسوس پنجم مانع و  
 است از قوام آل و آن بر سه نوع است یکی صلب که ولالت میکند بر بیس و دم لین که ضد آن باشد  
 سوم معتدل متوسط بینیا محسوس ششم مانع و است از امتلا و غلظت و اولیه نوع است که  
 متعلق سبب اکثر دم و روح باشد و دم خالی که ضد آن باشد و دم معتدل متوسط بینیا محسوس  
 هفتم مانع و است از انس آل و اولیه نوع است که حار که ولالت کند بر کثرت حرارت و دم  
 بار که ضد آن باشد و دم معتدل متوسط بینیا محسوس هشتم مانع و است از استوائی و اختلاف  
 و او بدو قسم است یکی مستوی و او آنست که در جمیع قمرات مساوی بود و ولالت میکند  
 بر حسن بدن و دم مختلف که ضد آن باشد و این نیز بدو قسم است یکی منتظم مختلف و اولیه  
 که اختلافش را انلا می باشد یعنی برای او در چند و در اختلافی واحد و دم مختلف و اولیه



که اختلاف را استقامی نباشد یعنی بهر دو را اختلافی دیگر محسوس شود و چنانچه آن مانع از  
از حال وزن و او بر دو قسم است یکی جبهه الوزن که حاصل میشود بر وقت صحت مناسب سن  
صاحب نبض و دلالت میکند بر اعتدال حال دوم غیر جبهه الوزن و او بر سه نوع است یکی متغیر الوزن  
و او آنست که موافق سن صاحب نبض نباشد مثلاً نبض جنسی مثل صاحب شباب باشد دوم  
میان الوزن و آنست که صاحب شباب را نبض صبی باشد سوم خارج الوزن و او آنست که وزنش  
مثلاً به هیچ وزن از او وزن نبض نباشد و این ردی است چون اجناس بسیطه نبض را گرفتند  
بیان انواع مکرر آن لازم آید پس انواع مکرر نبض و آن بر چند نوع اند یکی عظیم و او نبضی است  
که در اقطار قلبه زائد باشد سبب او کثرت حرارت است دوم صغیر و آن ضد او است سوم معتدل  
متوسط بین چهارم غلیظ و او آنست که در عرض و شقوق زائد بود و پنجم دقیق و او ضد او است  
ششم معتدل متوسط بینها و این اقسام مکرر نبض دلالت میکنند بر آن شئی که دلالت میکنند  
بسیاتل اینها هفتم منتشر و آن نبضی است که سریع و متواتر و صلب و مختلف الاجزاء  
در شقوق و غور و رص است لیسیت باشد و دلالت میکند بر ورم حار عظیم که در اعضاء عصاب  
بود و بر انصباب ماده و جرم عروق هشتم مویج و او نبضیست مثلاً بهمنشاریک لیکن الین از و  
مثل موج آب محسوس میشود و دلالت میکند بر ضعف قوت و کثرت رطوبت نرم و و دی و او نبضی  
است مثلاً بسوی لیکن صغیر از و دلالت میکند بر سقوط قوت و نرمی و او نبضیست مثلاً بدو  
لیکن صغیر تر و متواتر تر از و ضعف این اغلب از و و می باشد و بوقت قریب مرگ  
حادث گردد و بعد وضع محل نیز و ال بر هلاکت است یا زود هم ذنب الفار و او آنست که بتدریج  
اختلاف قبول کند یعنی اندک اندک در اجزاء آن از نقصان بسوی زیادتی یا از زیادتی  
بسوی نقصان اختلاف پیدا آید پس اگر این نبض بعد رسیدن بآنها خود رجوع بحالت اول  
نماید ذنب راجع گویند و اگر بحالت اولی رجوع نکند پس اگر منتهی شود بچشمیکه حرکتش حساس  
نگردد شود ذنب منقضی گویند و الا ذنب ثابت دوازدهم غراب و او آنست که قرع کند  
۱۶۱ امل را یکبار و باز قرع کند مرتبه دوم همیشه که سکون و رجوع آن محسوس گردد و دلالت میکند  
بر شدت حاجت ترویج سینه در هم سلی و او مثل ذنب الفار است لیکن عود این بحالت اول  
بتدریج بود و عود آن دفعه چهارم ذوالفترة و او آنست که ساکن شود و قشیکه متوقع باشد  
حرکت پانزدهم واقع فی الوسط و او آنست که حرکت کند و قشیکه متوقع باشد



سکون و دلالت میکنند بر شدت حرارت شانه و هم مطبقی و او آنست که حرکتش چون حرکت مله  
 باشد یعنی قرع کند اول انامل را و عود کند اندک به جانب مرکز و قبل از وصول شدن غایت مرکز  
 باز انامل را قرع نموده حرکت انبساطی تمام کند بقدر هم نقش و او آنست که حرکتش مثل حرکت  
 رسته بود و هیچ هم لتولیت و او آنست که حرکتش مثل کمان پیمانه محسوس گردد و تیز و هم ضرب  
 و او آنست که حرکتش مثل حرکت رعد محسوس گردد و بد آنکه نبض مردان باعتبار زمان قوی  
 تر و عظیم تر و بطی تر بود و نبض حامله در عظم سرعت و تواتر زیاد از آن باشد که قبل از حمل بود و  
 نبض کوهی نسبت نبض بالغ سریع تر و متواتر بود و نبض بالغان قوی تر از ما سبق و هر  
 قدر حیوانی رسد قوت شود و نبض کوهی نسبت به انسان ضعیف و بطی بود و در عظم قوت  
 میان نبض شیع ضعیف و لین بود و نبض در ربع جمیع امر معتدل بود الا در قوت افزدون و  
 در شترهای معتدل موافق آن و در ضعیف سریع و متواتر و ضعیف باشد و در شترهای گرم  
 موافق آن و در خریف مختلف مائل بضعف باشد و در شترهای مختلف الهو موافق آن و در شترهای  
 بود یا ضعیف لیکن نبض محرومان و سرد مایه قوی تر گردد و در شترهای سرد موافق  
 آن و نبض در اول خواب ضعیف بود و در بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع و عظیم  
 و اگر یکایک از سبب خارج بیدار شود نبض سریع و متواتر بود و نبض در ریاضت  
 ریاضت بتدریج قوی تر و عظم تر شود و در آخر ریاضت سریع و متواتر و چون ریاضت  
 قرون از اعتدال کرده شود و ضعیف گردد و اگر قوت قوی بود و سریع گردد و هرگاه  
 ریاضت با فراط تمام رسد نبض را دور و یائلی نماید و نبض طعامی که با اعتدال خورده شود  
 عظیم و قوی و متواتر بود و نبض طعامی که با فراط خورده شود مختلف و بی انتظام باشد  
 و نبض طعامی که کم خورده شود مائل بقوت و سریع و عظیم بود و غسل کردن آب گرم نبض  
 را عظیم کند خصوصاً که در حمام غسل آید و استمال آب سرد که برودتش بقدر تن رسد نبض را ضعیف  
 سازد و استمال آب سرد که برودتش بقدر تن سرد بگذرد ظاهر تن سرد شود و باطن حرارت  
 جمع آید نبض را قوی و عظیم و سریع نماید و نبض در حالت غضب سریع و متواتر بود و بخوف و  
 خجالت بطی و عظیم و در سرد و غم ضعیف و بطی و ضعیف و در فرح سریع و مرتفع  
 و غم و نبض در ابتدا که در جمع عظیم و سریع باشد و در دم جاز نبض فشاری و مرتفع و در دم  
 بار و بطی و در دم نرم و در دم صلب فشاری بود و اما نفس پس نفس غیر بهای تیره و غمت



یکی عظیم و او آنست که بوقت دم زدن سینه و ششش فراخ تر شود و تا هوا اکثر اندرون رود و آنرا  
سبب اندکی بسیاری قوت دوم فرما بر داری آلات سوم بسیاری حاجت دوم صغیر و او ضد  
عظیم است سوم شدید و این نفس مشابه باشد و سبب این کثرت حاجت است و دلالت میکند  
بر قاعده بودن قوت و نبودن آفت در آلات چهارم شامق و او آنست که طرف زیرین  
سینه حرکت کند بغیر از حرکت حجاب و عضله های نیمه طرف زیرین و سبب او کثرت حاجت  
است این قسم در رمی و بانی اکثر حادث میگردد و نیم طول و او آنست که حرکت انبساطی در از تر باشد  
تا هوای بیرونی بیشتر اندر رود و این قسم سبب تنگی آلات تنفس و سبب در وی که جذب هوا  
از سبب او دشوار شود و باشد ششم انقباض و این ضد طول است هفتم سریع  
و او آنست که حرکتهای انبساط و انقباض کوتاه شوند و سبب آن کثرت حاجت است زیرا  
که طبیعت میخواهد که هوای در خانه را زود تر بیرون کند و هوای تازه را اندرون کشد و گاه  
این قسم سبب آفتی که در آلات تنفس واقع شود و مقتدر ششم بطی و آن ضد  
سریع است نهم متواتر و او آنست که مدت میان دم زدن کوتاه بود و سبب کثرت  
حاجت است و گاه این قسم سبب آفتی که بالآلات واقع شود میباشد زیرا که از عظم  
باز دار و طبیعت بدن سبب متواتر رجوع کند و هم بار پس نفس بار و نشان سر شدن  
ولی و تحایل حرارت غریزی است یازدهم مختلف و اختلاف و اسباب این قسم موافق همین  
مختلف باشد و از دهم متضاعف و او آنست که حرکت انبساط یا انقباض بدو حرکت تمام  
شود مانند دم کو دکان که بزنگام گریستن می باشد و سبب او یا آفتی بود در آلات  
یا کثرت حاجت سیزدهم منخری و او آنست که کناره پره بینی را بچنانند و این نشان  
ضعف قوتی باشد یا تنگی گذرگاه تنفس چهاردهم منتن و او آنست که بوقت انقباض  
از تنفس بدو پدید آید و این قسم دلالت میکند بر عجز قوت سینه یا نزد هم نفس العسر و او آنست  
که آلات تنفس اندر هوا تصدیرت بر شوارس نماید اما بول و او دلالت  
میکند بر حال کبد مجاری بول و اینکه گرفته شود قبل از اکل و شرب و استعمال  
ملومات صغیر است و بعد نوم و از حرارت آفتاب و هوا محفوظ بود و زیاده از شش عت  
تا وقت ملاحظه بدو و نگذشته باشد و قبل از بول نمودن از امور نفسانی و بدنی و طبیعت  
و از کثرت نوشیدن آب و قی و جماع اجتناب نماید و بول صبان نیز غیر متغیر است



واجناس بول منبت اند جنس اول لون است و او منقسم شود پنج اصول مهل اول صفر است  
 و او شش مراتب منقسم است مرتبه اول تبن و او مشابه باب گاه یعنی آبیکه در و گاه در و  
 کرده باشند بود و دلالت میکند بر قلت صفر او کثرت رطوبت و برودت و بقصور نضج مرتبه  
 دوم انحراف و او مشابه به پوست ترنج رسیده باشد و دلالت میکند بر نکونی حال نضج مرتبه  
 سوم اشقر و او لونست زرد مائل بسری مرتبه چهارم نارنج و او لونست زرد مائل تر کثرت  
 از اشقر مرتبه پنجم نارسیه و او لونست مثل نار مرتبه ششم زعفرانی و او لونست مغلطه مثل  
 زعفران و بر حرارت دلالت میکند و پوشیده نماید که بول صفر رقیق دلیل هلاکت است  
 اصل دوم احمر است و او منقسم میشود چهار مرتبه اول اصهب است و آن لونست ضعیف و گرم  
 قریب بیاض مرتبه دوم و روی و او لونست مشابیه کل سرخ مرتبه سوم احمر قانی و آن لونست که  
 سرخ در آن غالب بود مرتبه چهارم اقتم و آن لونست بسیار سرخ که سیاهی زرد و این چهار مرتبه  
 بر غلبه دم و حرارت دلالت میکنند اصل سوم اسود و او بر چهار مراتب منقسم میگردد و مرتبه اول  
 سیاهی است که از طریق زعفرانی رسیده باشد یعنی اول لون صفر زعفرانی بوده باشد  
 و بعد سیاه گردد و این دلالت میکند بر سودای مستحصله از صفر مرتبه دوم سیاهی است  
 که از احمر اقتم حاصل شود یعنی اول احمر اقتم بوده باشد پس از او انتقال نموده سیاه گردد و این  
 دلالت میکند بر سودای که از دم حاصل شده باشد مرتبه سوم سیاهی است که از سفید  
 حاصل شده باشد و این دلالت میکند بر سودای مستحصله از بلغم چهارم سیاهی است که از خضرت  
 حاصل شده باشد و این دلیل سودای صرف بود اصل چهارم بغض است که اسباب سفید  
 بول فوه اندکی صحو و حرارت بد باغ دوم سفیدی بول در امراض حار و سوم کثرت بلغم  
 چهارم قرصه متشانه و آلات بول نجیح بران امراض باغمیه شش ضعیف که بدست می رسد و قوی  
 ششم سور مزاج بار و نه حرارت کلیه و هم غلبه عطش اصل پنجم خط و او را پنج مراتب اند مرتبه  
 اول قستی و او رنگیست نیستی و ال بر برودت مرتبه دوم آسمانچوئی و او رنگیست مثل رنگ  
 آسمان مرتبه سوم سیاهی و او لونست مشابه آب که نیل و روح حاصل کرده باشند هر واحد  
 از این دلالت میکند بر برودت مرتبه چهارم کرائی و او لونست که سوادش بیشتر از نیل و صفرت  
 او کمتر از صفرتش باشد دلالت میکند بر احتراق اخلاط و مرتبه پنجم زنجارسیه و او لونست  
 بنفرت و سفیدی مائل بود و او نیز دلالت میکند بر کثرت احتراق اخلاط جنس دوم



قوام بول است و او بر سه قسم است یکی رقیق و او دلالت میکند بر غلبه ضعف کلبه کثرت شرب بار  
و اندفاع رطوبت رقیقه و عدم فنج و دوم غلیظ و او دلالت میکند بر کثرت اخلاط و عدم فنج و با  
که منفع و ال بود سوم معتدل و او دلالت میکند بر توفیق حال بدن جنس سوم صفا و کدورت  
بول است پس صفا دلالت کند بر سکون اخلاط و فنج و کدورت دلالت کند بر عدم فنج و حرکت اخلاط  
و گاه بر ورم باطنی و سقوط قوت دال بود و فرق در غلیظ و کدورت است که قوام غلیظ مستوی باشد  
و قوام کدورت آن جنس چهارم راحه بول و او بر دو قسم است یکی قلیل الراحه و این دلیل بر ورم  
باشد و دوم حامض الراحه و این از حرارت غریبه باشد که در اخلاط بار و الجواهر افتد سوم غلیظ الراحه  
و این از غلبه خون بود چهارم مثلن الراحه یعنی بد بود و این از قرحه مجاری بود و خم حریف الراحه  
و این بر کثرت صفرا دلالت کند جنس پنجم زرد بول است پس کثافت و طول بقایش و کثرتش  
بر ماده غلیظ الزبد و بغلیه ریح دلالت میکند بر ششیم رسوب است و او بر دو قسم قسم  
گشت قسم اول رسوب طبعی است و او آنست که سفید و تشکین و متصل الاجزاء بود و تشکیک  
حرکت دهند زود منتشر و منبسط گردد و لیسعت نازل نشود و این دلالت میکند بر فنج ماده  
بعد از رسوب سفید رنگ احمر بهتر است بعد از رسوب دوم رسوب غیر طبعی است  
و او منقسم بر یازده نوع میشود نوع اول خراطی و او مثل قشور باشد قسمی از آن قشور غریبی  
رقیق الجرم سفید رنگ بود و بخارش شانه دلالت کند و قسمی از آن قشور آکنده سرخ رنگ  
بخارش کلبه دال بود و قسمی از آن قشور که اللون که بخارش اعضای اصلی دال بود و قسمی  
است از رسوب حلاط متصف الاجزاء سرخ رنگ که دلالت میکند بر احتراق اجزای کبد و نیز  
قسمی است از رسوب متصف الاجزاء که سرخ رنگ بنود دلالت کند بر جرب مثانه نوع دوم  
دشمنی که ویرا سویی نیز گویند و او مشابه برنج احمر باشد دلالت میکند بر احتراق چشم نوع  
سوم کرم و او مشابه بجز برنج باشد نوع چهارم دسم و او مثل سمین می بودند و بان که در  
سیند چشم نوع تری و او بر شش قسم قرحه خواهد از فنج و ورم بود خواه از فنج جراثیم دلالت میکند  
در مخاطه دلالت میکند بر خلط غلیظ مثل بلغم خام نوع هفتم شری و او مثل تارهای موی باشد  
که از اخلاط خام و رطوبت المعقود است ظلمات یافته باشد نوع هشتم خمیری و او مثل قطعه های خمیر  
باشد و دلالت میکند بر ضعف معده و سوء هضم نوع نهم رملی و او دلالت میکند بر سنگ مثانه  
و عصاه کرده نوع دهم مادی و این مثل خاکستری بود و دلالت میکند بر احتراق بلغم نوع یازدهم و سوز



و این چون خون منجم بود پس اگر این رسوب بآب منتشر خواهد بود دلالت خواهد کرد بر ضعف  
 بکار و اگر تضید آن باشد بر جراحت مجاری دال بود و بدانکه رسوب باعتبار محل منقسم میشود  
 بسته قسمی کی غلام و او مثل ابر بر بول می آید و سبب او قلت نفیج و بر آمدن ریح بطرف بلاست  
 و قسم تلک و او در میان قاروره می آید و سبب او کمی امرین مذکورین بود و سوم راست و او  
 آنست که ته نشین شود و این قسم دلالت میکند در رسوب طبعی بر قنطیر و در غیر طبعی بر بدست حال  
 بدن جنس منقسم مقدار بول کثرتش دلالت میکند بر کثافت بدن که از بر د واقع شود و بر اکل  
 فواکه رطبه و بر سکون مفراط و بر استفراغ فضول کثیره چنانچه در بحران و قلتش دلالت میکند بر  
 اسهال و ضعف قوت غذای رطوبت شدت بدانکه بول زمان غلیظه تر و سفید تر و کم رونق تر از بول  
 مردان باشد اما بر از لیس افضل ترین بر از آنست که سهل الخروج و تشابها با اجزاء و تخفیف التماس  
 معتدل القوام و مقدار و وقت و راحه باشد و از زرد و غیره عالی بود و کثرت ناریت دلالت می نماید  
 بر حرارت و غلیظه صفرا و قلتش بر سرد و خامی و بیاض دلالت میکند بر غلیظه بلغم و سده واقع شود و بیاض  
 مراره و این قسم مندر است بقولنج و یرقان و بر از بدی و قنطیری دلالت میکند بر انفجار در معده و این  
 قسم اکثر با صاحبان متروک الریاضت حادث میگردد و فائده می بخشد و بر از اسود دلالت میکند  
 بخییری که بول اسود دلالت میکند و بر از اخضر اگر احتراق بنود پس زنجاری و کراسته دلالت  
 میکند بر کثرت جمود و قلت مقدار بر از رقاب فضول غذائیه و اجناس آنها و گاه بر ضعف قوت  
 واقع دلالت میکند و مندر قنطیر است و کثرت مقدارش دلالت میکند تضید آن و وقت  
 قوام بر ضعف و منقسم و ضعف قوت جاذبه و سارقیاد با کل غذا سه مزیق و نزله و سد که در  
 ماسارقیاد واقع شوند دلالت میکند و لزوم قوامش بر اکل غذا و لزوم و اخلاط لزج دلالت  
 میکند و اگر همراهش بد بود و سقوط قوت بود و دلیل ذویان بود و یوست بر از بر بحال لطوبات کثرت  
 حرارت و قلت شرب آب با کل غذائیه یا سه دل است و کثرت بول زرد بر از دلیل کثرت یابح  
 بود و بر از بد رنگ بد بود دلالت بر ملاکت مریض نماید و اگر قبل از بر از رطوبت مثل منی بر آید  
 بنذر بواسیر بود و چون بحران نیز از علامات داله احوال بدن مریض است ذکر می یابد  
**فصل در بحران بدانکه بحران در نفث یونان باد و سوم سوزنده را گویند و فرود اطباء**  
 بحران عبارت است از تغییر عظیم که دفعه واقع شود و نسبت کرده اند مرض را بعد و  
 و بدن را با قلیع طبیعت را با سلطان و ایوم بحران را بر روز قتال لیس اگر درین روز مرض غالب شود



بحران تام روی گویند و اگر طبیعت بمرض غالب شود بحران جتید تام نامند و اگر مرض قدری  
 قلیل غالب آید بحران روی ناقص گویند و اگر قدری قلیل طبیعت غالب آید بحران جتید ناقص  
 خوانند و گاه بحران بانتقال ماده بود از عضو به عضو یا پس اگر انتقال بعضو حسیس بود بحران  
 انتقالی جتید گویند و اگر انتقال بعضو شریف بود بحران انتقالی روی خوانند و بحران جتید آنست  
 که در انتهای مرض بفتح و بدفع ماده بودند بانتقال و بحران که بخلاف بحران جتید بود بدست  
 و بحرانیکه بدفع ماده بود پنج قسم است فی واسهال و رعاف و ادرار و عرق و هر یکی را ازین اقسام  
 علامات مخصوصه اند اما علامات فی خفق النفس غشیان اختلاج لب سیرین علامات اسهال  
 و در اسهال و نقل بدن و در ریشیت قراقر و علامات رعاف نقل سماع و دودی و طنین و  
 او و خارش منی و علامات ادرار نقل مثانه و کثرت غلظت بول و علامات عرق تری بدن  
 و موجیت بغض و انتقال بشیره پس بحران فی کربع و ادرار بود ماده رقیق ازان منافع گردد  
 و ازین سبب آنرا بحران ناقص گویند و بحرانیکه بفتح و اسهال و رعاف بود تام باشد و بحران  
 در وقت تر اید ناقص و در انتها تام و در ابتدا مملک باشد و روزیکه بحران حادث گردد و مرض  
 بیح هیچ بحرانیکه مانند الاید و طبیعت فرماید مثلاً اگر طبیعت برای اندفاع ماده بقی مستعد بود  
 تدبیر قی فرماید و قی علی بنافانده و در تفسیر ایام باجوری و غیره روز  
 اول بحران روز دوم علامتی سوم واقع فی الوسط روز چهارم بحران روز پنجم واقع فی الو  
 روز ششم بحران روی روز هفتم بحران محمود و روز هشتم روز نهم است روز دهم بحران  
 روز دهم مسهل روز یازدهم بحران روز دوازدهم مسهل روز سیزدهم بحران روز چهاردهم  
 بحران جتید روز پانزدهم غلافی روز شانزدهم مسهل روز هفدهم بحران روز بیستم بحران  
 روز نوزدهم مسهل روز سیتم بحران روز بیست و یکم بحران روز بیست و دوم مسهل روز  
 بیست و سوم مسهل روز بیست و چهارم بحران روز بیست و پنجم مسهل روز بیست و ششم مسهل  
 روز بیست و هفتم بحران روز بیست و هشتم خلائی روز بیست و نهم مسهل روز سیتم ام  
 خلائی روز سی و یکم بحران روز سی و دوم مسهل روز سی و سوم مسهل روز سی و چهارم  
 بحران روز سی و پنجم مسهل روز سی و ششم مسهل روز سی و هفتم بحران روز سی و هشتم  
 مسهل روز سی و نهم مسهل روز چهارم بحران کما فی مجمع الحکمة و پوشیده نمایند که در امراض مزمنه  
 حدود ماه سال چون عدد روزهای امراض بود مثلاً در ربع سوداوی هفت ماه و چون



نوبت غیب باشد همچنین بحران بعد یکصد و بیست روز یا بعد نوبت ماه یا بود و نوبت سال یا بعد  
چهارده سال یا بعد بیست یک سال باشد و بقرا بعد چهل روز بخیر و ششم و هشتاد و دوم و نود و بیست  
روز بحران منتهی شده و در جمیع غیب یوم النوبت روز بخیر روز بحران می باشد پس لازم است  
که روز نوبت احکام بحران بخیر و خاطر دارند و بدانند که از علامات اندعلامات محمود و رویش  
علامات محمود و علامات اندک بزوال مرض و لات کنند و علامات رویه آنند که مندرجه به ملاکت  
مرض باشد اما علامات محمود و قاتم ماندن قوت مرض و اشتها و عقل و هوش و حواس و نفع  
یافتن از معالجات سهولت برداشتن مرض و وقوع بحران حیدر و بحران و قاتم ماندن نفس  
تجسس اما علامات رویه و دم زرد و زرد و زرد و لاغری شدن بن گوش و هوای سرد و از بین  
سر آمدن و همیشه به یکجا نظر کردن و بجا آمدن دست زدن و خاموش ماندن و اضطراب بدن  
روز بحران و پوشیده می آید که هرگاه بروی مرض حمرة پیدا شود و سبب ظاهر  
آن بود و در نوبت دست چپ بر سینه نهاده باشد پس ببرد صاحبش بسیر زده و روز  
و اگر در رگهای سر طاق پیدا آید صاحبش ببرد و اگر در ثنابات که رگبست در گردن  
پیدا آید صاحبش در ریخاه و دور و زبیر و اگر در مرض عارضی سه سام شتره مثل شتره مقدار  
دانه انجیر بر زبان ظاهر شود صاحبش بر روز اول ببرد و اگر در بعض اصابع عموم حمرة پیدا شود  
صاحبش در دور و زبیر و اگر در انگشت دست و پا که چپ شتره مقدار دانه با قلا ظاهر شود  
صاحبش در ششش روز ببرد و اگر در بنگام و بار شتره براق انگشت وسطی دست راست  
ظاهر شود صاحبش بدوازده روز ببرد و اگر ناخن پاسباه شوند و در پیشانی شتره سرخ  
پیدا آید صاحبش چهار روز ببرد و اگر در ناخن پاسباه شتره انگشت باخا شش پیدا آید و رنگ  
گردن سیاه کرد و صاحبش بر روز نهم ببرد و اگر بجلد یک شتره یک سیاه و دوم سرخ رنگ  
مانند بزرگی متولد شوند صاحبش بر روز هفتم ببرد و اگر یک یک چشم شتره نرم سیاه رنگ  
مانند گردگان بر آید صاحبش در دور و زبیر و اگر از بین مرض خون سرخ مانع بزرگی  
سیلان نماید و همایش در دست راست شتره سفید شتره سفیدی مانع بیدر ظاهر شود صاحبش  
بر روز سوم ببرد و اگر در ان چپ سرخ باده که در می است صفراوی و انید اندر و طولش مقدار  
شتره انگشت باشد پیدا آید صاحبش بر روز بیست و نهم ببرد و اگر بگوش چپ سیر و شش که  
بنوبت سخت مثل نخ و ظاهر آید صاحبش در بیست روز ببرد و اگر پس گوش چپ شتره سیاه پدید



صاحبش در رشت چهار روز بمیرد و اگر پس گوش راست بشه مثل برق نار پیدا شود صاحبش  
 در هفت روز بمیرد و اگر زیر لجه بشه مانند دانه بلا قلا ظاهر گردد صاحبش در پنجاه و دو روز بمیرد  
 و اگر صدغ چپ حمرة که در میت از دم صغراوی ظاهر شود صاحبش بر روز چهارم بمیرد و اگر در صدغ  
 طان پیدا آید صاحبش در سه روز بمیرد و الله اعلم بالصواب فصل در علامات که دولت  
 میکنند بر اخلاق و آنرا علم قیافه و علم فراست نامند و او استدلالات از صورت و میت  
 ظاهر بر خلق باطنی بود و اگر چه اکثر مصنفین از ذکرش اجتناب نموده اند لیکن احتقر  
 بیا نش را النسب و انسته با و پرواخت پس بدانکه موی درشت علامت شجاعت و قوت دماغ است  
 و موی نرم علامت رطوبت مزاج و موی هر دو کثیف و گردن علامت حماقت و بسیار  
 موی سینه علامت وحشت طبع و موی سیاه علامت عقل و موی زرد علامت حماقت  
 بود و پیشانی فراخ و بیشکن علامت خصومت و پیشانی باریک علامت خیانت و خاست  
 پیشانی متوسط یا بیشکن علامت محبت است و ابرو کشیده تا صدغ علامت محقق و ابرو متوسط  
 میان فردی و بزرگی علامت دیانت و ابرو سه علامت دولت و ابرو سه  
 پیوسته علامت وزوی باشد و حضرت و کبودی چشم با سفیدی لون علامت بی شرمی  
 و چشم از رزق علامت بد ذاتی و چشم کبود علامت بی حیای که چشم سرخ علامت شجاعت  
 و چشم سرخ حرکت در مردان علامت شجاعت و در زنان دلیل بد کارگی و چشم  
 بلط الحکمت علامت نادانی و چشم متوسط میان خرد و بزرگی و سفیدی و سیاهی  
 علامت هوشیاری و راست گفتاریست و گوش بزرگ علامت جهل و درازی عمر و گوش  
 بسیار حرد علامت وزوی و محقق و متوسط بینما علامت دانایی بود و بینی باریک علامت  
 نرم مزاج و بینی کج علامت شجاعت و بینی پهن علامت کثرت باه و بینی که سوراخش فراخ  
 باشد علامت غضبناکی است و فراسخ و من علامت شجاعت و بزرگی لب علامت  
 حماقت و اعتدال لب بزرگی و سفیدی علامت عقل بود و دندان کج و ناهموار علامت  
 خیانت و دندان کشاده و بزرگ علامت امانت نمی علمی است و رخسار میر گوشت تشنه علامت  
 جهل و رخسار لاغری باریک علامت حسن را به باشد و گردن کوتاه علامت خست و مکر  
 و گردن باریک و راز علامت حماقت و گردن متوسط علامت صدق و عقل بود و  
 لاغر کتفین علامت قبح سیرت باشد و دست راست اگر از دست چپ دراز بود



علامت شجاعت است و بخلاف آن علامت بزودی و انگشتان دراز علامت عقل و هوشیاری نو  
 پستان مدور خوش قبه سخت پر گوشت که رگهای سرخ بر آن نمودار باشد علامت سعادت  
 و دولت و پستان دراز و پر گوشت علامت کثرت اولاد و پستان دراز که گوشت علامت  
 افلاس است و شکم وسیع با عتدال علامت حسن رای و عقل و شکم بزرگ علامت جمل باطن  
 و ناف عمیق و پر گوشت علامت دولت بود و ذکر دراز علامت افلاس و کم شهوتی و خال  
 سیاه بر ذکر علامت غش و عشرت است و اندام نهانی زن بدکار بلند باشد و ران پر گوشت  
 و خوش اندام علامت سعادت و ران دراز که گوشت علامت و مقانیت و حماقت بود  
 و حکم ساق مثل حکم ران است و پاشنه پر گوشت علامت وزوی و پاشنه دراز و رنج و فلاح  
 متوسط بود و پشت پا خوش اندام پر گوشت علامت سعادت باشد و ناخنهای دراز نصف  
 سرخ و نصف سفید علامت شجاعت است و هر دیکه در راه رفتن هر دو سه درین خود را  
 بچنان صاحب علت المشایخ باشد و زنی که در راه رفتن بسیار بجنبید و خم و خم بسیار داشته  
 باشد دشمنان را بخانه چشم بگرداند و علامات بدکاری و عیاری باشد مقال دوم در قواعد  
 جزئیات از طب بر وجه اکل و او منقسم میشود به قسم بدست و سکنه  
 و سلم علاج مرضی قسم اول تدبیر اصحاب و او منقسم میشود به تدبیر اول و در مالول  
 بدانکه بهترین اغذیه آن غذا است که دم صامع پیدا کند مثل نان گندم که از  
 آفات سوختن معرا بود و گوشت گوسفند یکساله و بهترین میوه های انگور و انجیر و سیب  
 است و بعد اکل غذا چیزی که ضد مزاج غذا بود تناول نه نمایند که مضرت میکند مثلاً اگر  
 خیار یکد و خورده باشد بالای آن شیر یا نعناع خورند و اگر گندمایا یا پیاز خورده باشند  
 عقب آن برگ خرفه خورند و اگر غذای غلیظ مثل هر سه زبان فطیر و حلوا و نشاسته خورده  
 باشند و سده حادث گرد و پیاز لبس که بخورند و سکنجبین ساوه پسند و تقلیل غذا نماید و گوشت  
 یخنی پلا و بزستان نباید و بتا پستان او را است و وقتی که اشتها غالب شود طعام بخورد  
 و هنوز که باقی بود دست از طعام باز دارد و اتفاقاً اگر که او روز بخوردن طعام کثرت گرفته  
 روز دوم تقلیل غذا کند و بهتر آنست که یک شبانه روز یک مرتبه غذا خورده شود و بعد از  
 غذا حرکت خفیفه براه اندازد و غذا بهتر است و خواب ممد میسر و بعد خواب که بیدار  
 شوند قدری جوارش مبتدل المزاج باید داد و هنگام اکل ترقیب ملحوظ دارند



یعنی چیزی که لطیف تر و نازک تر و در هضم بود اول بخورند و بعض گویند که غذا که لطیف و غلیظ و سیم  
اول از اکل اشیاء لطیف بهتر است و بعد ریاضت چیزهای نازک مثل شیر و ماست باید خورد  
زیرا که ریاضت معده را گرم می نماید و از حرارت معده چیزهای نازک فساد پذیرند و کسی را  
که غذا را بدگوار و بران اعتبار نه نموده بتدریج ترک آن گوشت و مویق اکل طعام نباید خورد زیرا که  
لقمه اولی هضم شود و لقمه ثانی دور افتد و هضم ناپسوار گردد و شخصی که معده گرم بود باید که  
على الصبح چند لقمه نان با شراب لیمو یا غوره یا انار بخورد و بعد بر ریاضت پردازد و در وقت  
که قوت باضمه ضعیف بود غذای لطیف باید و صفراوی مزاج را غذای سرد و تر مثل کشک جو  
که دو سوداوی مزاج را غذای طریح چون کشک مرغ فربه و بیضه مرغ مبر و مزاج را  
اغذیه گرم و لطیف مناسب اند و شخصی که اغذیه غلیظه به قوت تناول نماید باید که بوقت گرسنگی  
صادق خور و کم تر نوش کند تا بخوبی هضم گردد و در اغذیه یا بس و شور و تیز شهوت طعام  
و چشم را زیان دارد و باید که غوره بادوغ و آلو یا سفالو و برنج بزرگ و گوشت مرغ بجفرا  
و آب بجز بمبوه و عسل بجز زهره و شیر با شراب و سرکه و حموضات با ماست و بیضه با مرغ و هر چه  
نزد هضم بود یا در هضم نباید خورد و مرغ را که بادوغ و حموضات را که در ظرف مسیحی  
باشند منظر دارند و از واجبتاب و رزند و در زیستان غذای که مائل بحرارت و نیز بالفعل بار  
و در تابستان غذا که بار و که بالفعل بار و بود مناسب است و بر مع و خد ریف غذا که  
معتدل باید خورد و تدبیر دوم در مشروب بدانکه وقت نوشیدن آب عطش  
صادق باید و معتدل المزاج بعد گذشتن یک ساعت بر طعام باستعمال آب اجازت  
است و در طعام قبل از طعام آب نباید خورد و الا کسی که عادت بود و خوردن آب بعد خواب  
و حرکت عذیفه خصوصاً جماع و حمام مستحب بود و بر فواکه نر و مسهل قوی و بوقت عطش کاذب آب  
نباید نوشید و آب نه با آب چاه و آب باران با آب نرسد ممنوع نه نمایند و آب معتدل البرد  
از آب شدید البرد اولی است و آب گرم و نیم گرم بیل علاج باید نوشید و آب  
بتدریج بنوشند و دوم نزنند و آب ملح با چشمه و اعضا بر نفس و اعصاب مقصرت دارد  
و چه که ذکر آنست الا ذکر گفته اند بیان شد آب ترک نموده شد تدبیر سوم  
در حرکت و مراد از آن ریاضت است و فولک پس ریاضت  
و قی باید که غذا را از معده مخدر گشته باشد و وقت در حرارت و برودت معتدل بود



در ریاضت بعد فراغت بول و بر از مفید افتد و با متلازمه و خلو او مضر و قبل از عرق آمدن ترک  
 ریاضت باید نمود و ریاضت بدو قسم بود یکی ریاضت عام که جمیع اعضاء شامل بود و او نیز بر دو  
 نوعست یکی ریاضت معب مناسب بچوانان و قوی مزاجان مثل کشتی گرفتن و تیر انداختن  
 دوم ریاضت لطیف و نرم مناسب لبضعیان و ناکهان مثل آهسته رفتن او بزورق شستن  
 و دوم ریاضت خالص که ضد عام است چون افکار که ریاضت دماغ و استماع اصوات لذت بخش  
 که ریاضت گوش و نظر با شمای و قیق که ریاضت چشم است و ریاضت آلات تنفس با واد  
 بلند حاصل آید پس و یک و آن نیز نوعی از ریاضت است و لک سخت بدن قوی سازد و نرم  
 خشکی زایل کند و کثرتش بنزال آرد و لک از اسفل باطل باید نمود و باید دانست که بعد  
 اکل غذای غلیظه ریاضت کثیر باید و در تابستان ریاضت کمتر و در زمستان ریاضت آن مفید بود  
 و همچنین بصبیان ریاضت قلیله لطیفه و بشان قویه طویله یا و کمول و مشائخان را لطیفه طویله  
 مناسب است و ریاضت باید آن ضعیف و بعد جماع مضرت قوی دارد و تدبیر چهارم  
 در نوم و یقظه پس بهترین وقت خواب آنست که غذا را از معده منحدر شده باشد  
 و بهترین خواب آنست که مفرق بود اگر بر اعانت هضم خواب منظور بود و اول به پیلوی راست  
 بخسند تا که غذا بقعر معده قرار گیرد و بعد به پیلوی چپ تا که بعد و مشتمل گردد و بواسطه تسخین  
 آن هضم کامل حاصل آید و بعد ازین به پشت اولی رجوع فرمایند تا آنکه غذا اکبید آهسته شود و شکم  
 خففتن مد هضم است و بر پشت خفتن نزل و در پشت و کابوس و صل و صرع پیدا نماید و خواب  
 بخواب معده مضرب و کثرت در خواب نباید نمود و اگر خواب قلت پذیرد و تدبیرش بتدبیر دماغ  
 و مشروبات فید باید و خواب کمتر از شش ساعت مضرب بود و تدبیر چهارم در  
 استفراغ و احتباس اما استفراغ طبعی آنست که هر روز و در مرتبه  
 حادث گردد و اگر بخلاف این طبع را حبس یا کثرت استفراغ حادث شود بتدبیر که در محال  
 و که خواهد یافت بحالات اصلی آرند تدبیر ششم و رجوع بهترین وقت  
 جماع آنست که طعام از معده گذشته باشد و شیخ الرقیس گوید که وقت جماع را اگر و حی  
 که بعد از تمام هضم قرار داده اند بران اعتبار نباید نمود زیرا که آنوقت جماع است و جماع  
 قوی باید که هوامعتدل و شهوت صادق و ادعیه من ممتل و قوت بدن قوی و نفوذ کثرت بدن  
 تحصیل بود و بهترین بهیت جماع آنست که مجبور یا بهیسته نرم به پشت بخوابانند و در بالاس



او باید و پایش را بر داشته و سرین را بلند ساخته مهر و پارچه بر وی بپوشد و سرین  
 ببالش بلند بگذارد و بشوق تمام دست در گردنش انداخته سرستان بزمی اندک اندک بالند و سر  
 مساس عصبی که بر سر فرج زن واقع است لذت تمام می بخشد و بعد سر آلت را بدین فرج  
 بساید تا شهوت زن غالب آید و بهیئت چشمانش بسرخ گردد و نفس بلند کشد پس هرگاه این لذت  
 پدید آید و ذکر فرج داخل نموده سر آلت را بضم رحم بساید الا یافتن قسم رحم ناکرده کار را محال  
 بود پس باید که درین امر سعی نماید تا که لذت زن حاصل آید و ذکر را بسرعت و شدت اندرون  
 فرستد و بلائیت و نرمی بیرون آرد و هرگاه منی بچشش آید زن را بخورد و کشیده آب دهد  
 و اگر زن بالای مرد سوار شود بدترین اشکال است و جماع به پهلوی مضر بود و جماع بمنبت و الحاح  
 و بازمان حائض و نابالغ و پیر و متروک الجماع و زنانیکه بواسیر دارند مضرت دارد و جماع با مجبوبة  
 موجب فرحت و تقویت قوی بود و با غیر مجبوبة موجب ضعف تدبیر مستم و حمام  
 پس حمام معتدل نفع دهنده و دفع کننده فضلات و فریبه کننده بدن و کشاننده مسمومات است  
 و از کثرتش انصباب مواد باعضای ضعیفه و ضعف قوی لاحق میگردد و چنانکه گوید که بهترین  
 حمام نیست که قدیم البنا و وسیع الفضاء بود و هوای آن خوشگوار و آب او شیرین  
 باشد و بهتر آنست که حرارت حمام موافق مزاج شخصی که داخل حمام شود باشد و حمام باید که  
 بسیار گرم و نیم گرم نباشد بلکه بهیئت معتدل باید که برماند معتدل جسم صاحب حمام  
 عرق آلوده گردد و بد آنکه خانه اول حمام سرد و تر است و دوم گرم و تر و سوم گرم خشک  
 و استحمام بخوبی بعد از این پوست کند و به پیرس آن فریبه آرد الا حدوث سده کند پس  
 لازم است که قبل از استحمام سنگبین و غیره بنوشند و بجام خروج و دخول بتدریج بعمل آرند  
 و تا مدت طولی در آن قیام ننمایند و وقت گوید که یا پس مزاج را آب اکثر از استعمال هوا  
 واجب است و طلب مزاج را بعکس آن و صاحبان و رحم و تفرق اتصال و غیره را استحمام  
 نازم نیست و اغتسال باب کبریت مناسبان فالج و رعشه و تشنج و او جاع مفاسل را نفع  
 دارد و آب بار و مقوی بدن است الا استعمالش بوقت طهر بعد از غم غذا جو انان  
 و حار مزاجیان را مناسب است و اغتسال باب سرد و صاحب ضعف معده و خشم  
 و نزله و شیخ و صبر را مضرت نماید تدبیر مستم و در فصول در شروع فصل  
 رزیح باسهال و فصد تنقیه بدن کند و تقلیل غذا و مسکنات مواد و ریختن معتدل و



اجتناب از آشپز حار و طب مثل لحوه و عمل آرند و در فصل صیف بقی و تلبین طبیعت مبادرت  
فرمایند و از کثرت غذا و شراب و ریاضت پرهیزند و استعمال اغذیه لطیفه و نوا که طبع غیر و در  
فصل خریف از کثرت اکل نوا که و جماع و قی و از آب بار و شراب و غسل پرهیزند و غسل محسوس  
و فصد تنقیه بدن کنند و استعمال آشپز قلیل الرطوبت و حرارت و غسل آب نیگرم و در مکان  
بار و خواب نمودن بهتر است و در فصل شتاء از فصد و قی پرهیزند و استعمال اغذیه غلیظه قویه  
حار و لحوه مفید است تدبیر **نهم** و ز فساد و هوا هر گاه که فساد و در هوا پدید آید از  
اغذیه رطبه پرهیزند و تریاق مشرو و بطوس احتیاطا استعمال آرند و اگر مزاج بار و بلوغ طبیعت  
نیز مفید است و اگر اتفاقا رطوبت فضلیه در بدن جمع آید به تنقیه بدن متوجه شوند الا از تحریک  
تسکین ادوی است و خانه از کلاب و دیگر عطریات معطر دارند و اصلاح هوا از بخارات مثل بخور عود  
فرموده باشند و صندل و غیره بپوشند **بید** و نیم در میان و شبان و کولان  
و شتاتخان و مسافران اما میان پس غذا و جمیع تدبیرشان سرگشتک بنسب از افراط  
باید نمود اما شبان پس غذا و جمیع تدبیرشان بار و طب باید اما کولان پس غذا و جمیع  
تدبیرشان گرم و تر باید اما شتاتخان پس اگر از اعراض ظاهره آنها برودت و یبوست یافته  
شود غذا و جمیع تدبیر گرم و خشک باید اما مسافران پس کسی که اراده سفر کند اول تنقیه  
بدن نماید اگر بدن متعین بود و ریاضت و بیداری و تشنگی و پیاده رفتن و مثل آن بجزیرگی  
در سفر حاجت افتد عادت کند **بید** یا ز **دهم** در زن  
حامله پس وقتی که علامات حمل مثل انسداد حیض و تنقیر از جماع و بزرگ شدن شکم  
و صلابت مقام رحم و تنوع و غشیان و سیاه سرستیان و غلبه ظاهر شود از فصد و  
و اسهال حمام و از آواز دشت ناک و ریاضت و رنج و غم و گریه چهار ماه پرهیزند و بعد  
چهار ماه اگر ضرورت قوی افتد باک نیست الا باز بوقت شروع ماه هفتم  
اجتناب از امور مذکوره واجب است زیرا که درین وقت جنین قریب خروج میباشد  
و ازین امور بوسه خستگی حاصل می آید و نزدایام ولادت غذا لطیف تر و دهنم  
و گاه گاه سنجیدن و گاه بخورند و از عانه تا بز نور و غن کنند مانند **بید** و از **دهم**  
و ز مولود و وقتی که از رحم مادر بدر آید نازش از بالا سه چهارم نخست قطع کنند و با دست  
و نرمی کشاقتش را و در نموده رسته بر آن پیچند و پنبه بر میت تر



نموده بالای آن گذازد و مولود را آب نمک نشویند با صیاطیکه آب در گوش و بینی نرود و بعد  
 از آب شیرین نیگرم غسل دهند و قدری شهد خالص بلیسانند و بجای پیچیده هر عضو را بر جای خود  
 بوضع شالیسته بدارند و بخانه تاریک پرورش نمایند و او را خارج اجتناب کنند لیکن  
 بتدبیر باد و عادی کنند **سیر** و **سیر** و **سیر** در هر ضعه پس مرضه را باید که  
 از جماع و ریاضت و از ماکولات غیر مناسب که شیر را فاسد کند و اغراض نفسانی که مزه  
 و مرضه باید که جوان خوب صورت معتدل المزاج و بزرگ پستان باشد و شیر آن معتدل القوام  
 و از زائید نش چهل روز گذشته باشند تدبیر چهارم در **سیر** و **اول**  
 بد آنکه در حق مولود شیر مادر بهتر است الا در شیر دادن اگر از کدای سبب مادرش متعذر بود  
 نامرضه موصوفه شیر دهد و تا پنج روز باین پنج شیر دهند که قطعه پینه بشیر تر کنند و در پیش گذازند تا  
 باعضای بدن آن مضره نرسد بعد از پستان مادر با مرضه شیر دهند و پوشیده نمایند  
 که تا چهل روز از ولادت شیر زن ناقص میباشد **فائده** در **اصلاح** شیر  
 پس اگر شیر غلیظ بود و ریاضت معتدل و مطلقات چون سکنجبین بزوری معتدل استعمال نمایند  
 و اگر رقیق بود و اغذیه مغلظه مثل هر سیه تناول کنند و اگر شیر بمقدار کثیر بود و قلیل غذا نمایند که از  
 فساد این باشند و اگر قلیل بود و علاج آن پر دازند و بد آنکه بعد دو سال طفل را عادی  
 اکل و شرب نمایند الا از اکل اشیاء عار و بار و قوی الاثر و حامض ترسند و اگر  
 هنگام شیر دادن دوا بر بطفل حاجت استعمال نمودنات افتد تا اول معده را از شیر  
 پاک کنند بعد باستعمالش پر دازند تدبیر پنجم در برون آمدن دندان  
 پس وقتی که علامت برون آمدن دندان ظاهر شود آن وقت روغن بابونه و غسل بر لبه ببالند  
 و پیمرغ و مغز خرگوش نیز بگردن و لبه مالیدن خوب بود و اگر انگشت بسا رسد بجای  
 و پیش غسل و نمک بشویند و قطعه اصل السوس مقشر کرده بدست او دهند و بد آنکه  
 اگر حیة این مقام معالجات نیست لیکن بمقدار آنکه الجبش بدکتر بالجبش معالجات امراض  
 که اکثر بطفلا ن لاحق می شوند مجلایان کرده می آید **فصل** در امراض  
**اطفال** و علامات و معالجات آن **فصل** **اهم** **الصبيان**  
 و آن مرضیست که رطوبت غلیظه یا ریج غلیظه در سینه طفل محتبس شود و از آن  
 سبب طفل دست و پا را می پیچد و لب بدین آرد و علاج در وقت



حدوث دست و پا گیرند و کف دست و پا چرمی خشن بالند و بعد گذشتن حالت اگر تپ شدید  
و تشنگی باشد حجامت ساق مع الشرح نمایند و دانه از واد غذا آلیسین طبیعت کنند و بر غصه  
خفیف دهند و اگر تپ و تشنگی نباشد مگر زرقیه به سبیل گرم کنند لیکن از غار رقیون و تربید پر بیرند  
و جد و ارباشیر مادر سائیده و اودن مفید است و بر صندل و ارشادات و معاجین گرم توان داد  
و باشد که این مرض خود بخود بوقت بلوغ زائل گردد و غلطیه ممتو اثر اگر سببش ورم  
حار نواحی دماغ باشد و تب یا حرارت نیز یار بود علاج چشم چون علاج سر سامان  
نمایند و اگر از سردی بود که بسر رسیده باشد اطلیه حاره بکار برند عطا  
بضم عین مملو و رسی است حار که بدماغ صبیان حادث شود علامت آن عدم سیر  
از آب و زردی چشم و در آن علاج تبرید و ترطیب دماغ نمایند از که و خرفه و روغن گل  
و قد رس سر که و آب کشنیر و آب غلب الثعلب و در صورت قبض طبیعت آب  
که و باشیر شست و آب غلب مملو بود و مرغه تعلیل غذا کنند و هر چه ذی قبض بود  
بخوراند اجتماع الما منی الراس گاه باشد که رطوبت مانده در سر اطفال  
داخل قحف بالاس غشاء صلب جمع آید و علامت این قسم آنست که چشم باز ماند و این  
قسم علاج پذیر نیست و باشد که رطوبت مذکوره بخارج قحف زیر جلد سبب خطائی  
قابل که بعد ولادت سر طفل را بشدت غمزه کند و ازین سبب دهن رگها کشاده شود  
و خون رقیق بیرون آید جامد و زیر جلد جمع گردد و علامت این قسم آنست جلد سر بلند محسوس  
شود و طفل بسیار گریه و بیدار ماند و رنگ جلد بحال خود مانده و بانگشت فرو نه نشیند  
و اگر بخلاف این علامت رنگ جلد متغیر گردد و سخت باشد که بانگشت فرو نه نشیند  
و وجه محسوس شود ورم باشد علاج قطره کنند که رطوبت قلیل است یا کثیر پس بر  
تقدیرین یا محصور در آن مکان است یا غیر محصور پس اگر کثیر المقدار و غیر محصور است  
علامت چشم خطر دار و اگر قلیل المقدار و محصور است علاج آن چنین کنند که اول موس سر  
تراشند بعد از آن با بونه و اهلل المنک و سبوس کنند بماب تجوشانند و نطول نمایند  
بعد از او ویه گرم خشک مثل زعفران و غیره ضما کنند و در صورت ورم علاج سر سامان باید  
منوشت که اگر سبب بیوست بود بعد استفرغات و حمیات واقع شود علاج آن  
از مرطوبات کشند و اگر سبب قبض طبع بود و تلین طبیعت نمایند و



اگر از بچوانی بود بدبیر نوم کوشند و اگر وقت بر آمدن دندانان بسبب الهم واقع شود و دیر آن کنند  
و اگر بسبب ضعف و فساد و هضم نبود اصلاح غذا و مرصعه و طفل بعمل آرند کثرت البکار اگر  
در گوش و در چشم بود و علاج آن نیشل و در گوش چشم جوانان کنند و اگر بسبب فساد و شیر  
و در و معده بود و علامت آن از فی راحت یافتن علاج اصلاح شیر و تنقیه معده کنند  
القراض فی النوم اگر از دیدن خوابهای پریشان بود و علاج آن بجای شایسته از آن توهم  
نمایند و اگر بسبب فساد و غذا بود و علاج آن تقلیل غذا کنند و بعد اکل غذا منع از خواب نمایند  
و گاهی طفل را حالتی مثل کابوس حادث میگردد و علاجش مثل علاج کابوس است  
زکام و نزله علاجش مثل علاج جوانان کنند حول و آن بسبب سوء تدبیر شیر و اودن  
بعد صراخ لاحق شود و علاج جامه رنگین بطرف مخالف میلان چشم آورند احتیاج آن  
فی مجری الالاف علاج آن اول آن روغن بنی را حرب کنند بعد چربی که عطسه آرد و  
ببیند قلع علاجش مثل علاج بزرگان کنند صریح الالاف فی النوم  
و آن مرضیست که طفل در خواب دندانان میساید علاج بعد از رفع مسهل گرم دهند و عاودتها  
در شهر سائیده برشته مالند و طفل را سرنگون کنند که رطوبت سیلان نماید و رطوبت  
آن بوقت بر آمدن دندانان حادث شود و علاجش تدبیر بر آمدن دندانان نماید استسما غار  
لهاست علاج آن شب یانی سائیده بجعل آینه بر لهاست مالند سعال و آن از کثرت  
رطوبت حادث شود و علاجش چون علاج سعال بانی بزرگان نمایند و بچه ورم ریه است  
که هرگاه بطفل عارض شود نفس زود زود زند علاج بمنضجات و سهلات تنقیه بکنم نمایند  
و سینه مریض را از هوا سرد محفوظ دارند و اگر مریض تشنه بود انتظار رفع نکشند و خون  
خرگوش در عرق گاو زبان نوشانیدن مفید است فواف علاج آن جویند می کشند سفید  
بدهند و دانه میل نیز مفید است فی تشنه اگر بسبب فساد شیر بود اصلاح کنند  
و اگر ابضباب صغیر یا بلغم بر معده بود و علامت آن خروج اوست علاجش تنقیه نمایند اسهال  
و آن بوقت بر آمدن دندانان حادث شود و نباید نمود و بوقت ظهور مضرت تدبیر بر آمدن  
دندان نمایند و اگر مضرت بحد کثرت رسد بطبای شیر و زهر مرده مجلس جائز است متعوض  
چون باطفال عارض شود خود را می چسبند علاج نمک و زیت و آب نیگار مرهم بشانه گاؤ  
انداخته بر شکم طفل تمکید کنند و لکه دیدن آن یعنی که ماکه در مقعد طفل متولد میشوند



علاج خفض و کمیلہ همراه آب بدینند و دھان منجد یعنی دھانیکہ در سقف مطبخ میباشند و ناس  
 سورتی سرد و را هموزن اینجته در مقعد میرکنند و از روست مقعد را اندک اندک بزنند و روج  
 مقعد اکثر اطفال را مقعد سرون می آید پس باید که اول او را از روست رو کنند و اگر شکل  
 شود از روغن و موم و شیر گاو خوب کنند تا زرد و باز گردد و شست نیم گرم بر و گذارند البول +  
 فی الفرائش طفل یکد بول در فراش کند علاج آن کند و خون لجان و جفت بلوط و گلناز هموزن  
 کوفته بختہ سفوف سازند و استعمال کنند و مشک و جند بیدستر در روغن سوسن ساسیده  
 بر مثانه ضما و نمایند و همچون فلاسفہ مداومت کنند این مفید بود و از اشیا سرد و بیهیزند  
 خمتیات اطفال را اکثریت خلطی حادث میشود پس علائش مثل علاج بزرگان کنند لیکن در تب  
 و موت اگر طفل زیاده از شش ماه بود بر سر گوش او شتر طرزند و قدری خون بگیرند و زنجیر بپایند  
 نیز بهتر است جدری و حصیه باید دانست که ماده جدری خون است و ماده حصیه صفرا  
 پس مناسب که بنابر تقدم حفظ صحت و در بروج زلولیس بنحیسیانند و حجامت مع الشرط بعمل آرند  
 و تنقیه بدن کنند و بقولات سرد و جموضات بخورانند و اگر لجم طبع راغب گردد و لجم را بقولات  
 بارده بختہ تناول نمایند و اگر ازین تدبیر مطلب حاصل نیاید حجتی جدری سے حدوث یابد و در  
 بر آوردن آن کوشش کنند و از حد و شش نه ترسند و اگر یکد کوچک بقدر زده و دوازده  
 دانه بخورانند و سر به در کوشش و بی دمنده تا که تمام و کمال بر آید و چون نمودار شود و شیر  
 غلاب عرق عنق الثعلب گاؤز زبان نبات سفید خاکش بقدر مناسب بطفل دهند و اگر لطفال  
 ضعف باشد عرق کیوڑه نیز باید داد و اگر جدری سے در بر آمدن ویر نماید و روز  
 چهارم بگذرد و اسهال مذکورہ عدس و سبوس گندم و شکر سرخ اضافہ نمایند  
 و تنقیح مسامات درین باب نفع تام دهد و اگر اسهال باشد نیز عدس مسلّم و مر و ارید مناسب  
 است و اگر غارش که علامت بد است پدید آید بچوب گز و بوج پتر بگو کنند و دوش بدن  
 طفل رسانند و اگر بیوشه عارض گردد و بتقویت دل کوشند و غنایر وقت بر آمدن  
 بزنج بکتر بختہ و بخود شیرین و نان شیرین و کھچطس و مال سونگ و عدس  
 بدینند و بموسم سرد و عرق گاؤز زبان بجای آب باید داد و اگر آبله با س جدری  
 بسیار بر آید و بجراحت انحام و متعفن شوند قدری کافور در روغن و بوج وار حل کرده  
 استعمال نمایند و خاکستر یا چکد شسته درین باب مفید است و روغن کنجد نیم گرم



مالیدن از آن خشک ریش کند و اگر زخمشک ریش رطوبت پدید آید مردار سنگ سفید بر آن  
 باشند حقیقا و آن دانه های بزرگ سفید رنگ که زیاده از چند دانه بر نمی آیند از قسم جدید  
 می باشند و احتیاج به علاج ندارد و اگر حاجت افتد علاجش مثل علاج جدره است که گفته شد  
 از و حره یعنی سرخس و عسل آن هرگاه حادث شود بر وضعه مصفیات خون مثل شاه مسته  
 و صندل سفید و برگ حنا و هند و یک حب از جوب سرخس و سرخس و سرخس و سرخس و سرخس و سرخس  
 صفت رسوت صندل سرخس هر یک دو باشد و یک چوب رسته باشد چاکس و چاکس و چاکس و چاکس و چاکس و چاکس  
 باشد مردار سنگ چار سرخس و چوب حنا هر یک یک باشد و یک برگ نیل برگ بکاین هر یک  
 پانزده عدد و ادویه کوفته بیخته با برگ با آمیخته در آب بقدر نیم باشد حب بندند و اگر  
 حاجت قوی افتد علق و حجامت مع الشرط بکار برند و سعه یعنی گنج سدر و قش که حادث  
 شود و علاج آن از حجامت و علق خون بکنند و این طلا بعمل آرند و صفت آله سوخته نیلو مقوخته  
 سوخته فلفل سیاه سوخته پوست ششاش سوخته مردار سنگ همه را با یک سائیده در  
 روغن زرد که یکصد و یکبار در آب شسته باشند آمیخته تیار سازند و نیز طلای روغن سیاه  
 که در آن کیمه سوخته باشند مفید است **قسم دوم در علاج مرض**  
**علاج مرض منجم است البته است یا یکی تدبیر دوم استعمال ادویه سوم اعمال بالبدن**  
**ایا تدبیر و آن تصرف در سه ضروری است با اختیار کردن چیزی که استعمالش آتش**  
**و قتل و عذاب و عقاب باشد و شش از جهت کیفیت مثل حکم ادویه بود و پس از آن احکام**  
**اند که مختص از غذا مثلا واجب است که مریض از غذا وقت نوبت و انتهای مرض در امراض**  
**حاده خذر کند و اگر بر روز بحر ان مریض تحمل نبود و قوتش ضعیف باشد از غذا باز دارند**  
**و اگر تحمل باشد بخلاف این عمل کنند و گاه حاجت بد او غذا را غلیظ بطی النفوذ و قش که بتایید**  
**حسن عضو مطلوب باشد می افتد و اگر خوف سده بود از غذا مذکوره بپزند و گاه احتیاج**  
**بد او غذا را لطیف سریع النفوذ و قش که قوت و بدن مریض قادر بر هضم غذا را**  
**بطی النفوذ و تناسل می افتد و خوردن غذا را غلیظ بر غذا را لطیف سریع النفوذ و تناسل در**  
**امراضیکه زمانه انتهای آنها قریب بود و تقلیل غذا را ایند بخلاف امراض مزمنه**  
**و گویند اگر غذا را صدیق بر آید قوت بود و عداوت بسبب عداقت**  
**مرض که او عداوت است پس استعمال غذا در مرض بقید ضرورت**



لازم است و تنحصر را که بدن از کثرت اخلاط خالی و هضم و اشتها را قوی بود آن را غذای کثیر القدر  
و کثرت غذا را شاید و آنرا که حالش بخلاف این بود حکم غذا را آن نیز بحد آن باشد و کسی را که  
حالتش مشکوک بین الحالتین المذكورتین باشد حکم غذا را آن متوسط و در مین مذکورین بود و ایلاست  
نویسد و قهنگار او را ده ب حفظ قوت مریض کرده شود و آن وقت لازم است که از غذا چیزی  
مریض عطا نمایند الا رعایت هفت امر مریضی را در مریضی نظیر کثرت طبیعت مرض پس او را باید  
ساکن یا متوسط خواهد بود پس اگر حاد و کثرت بود بحالتش در روز و دم و سوم و چهارم و هم  
واقع خواهد شد و اگر متوسط یعنی حاد علی الاطلاق باشد بحالتش بر روز هفتم و نهم و یازدهم  
و چهاردهم خواهد بود پس اگر حاد و کثرت بود و تا وقت انتهائ قوت قوی و مرض بحال خود ماند  
از غذا منع کنند و غلیظ هیچ نخوروا الا شقیق از جلاب که از شرک گیرند بکشتی که نوش و طعمش بکثرت  
نبود تیار کرده باشند و این تدبیر می میشود و بنایت لطافت و اگر مزاج مریض یا فصل بسیار  
گرم بود بعد از جلاب سکنجبین و آب کلاب محل کرده بدهند و بغیر آب یا کلاب نقطه بسکجبین  
اقتصار نوزده و اگر مرض حاد علی الاطلاق بود بر روز اول مار الشعیر رقیق بکلاب یا بشیرت بنفشه  
دهند و اگر صفرا بکثرت غالب بود آب انارین باید داد و بر روز ششم قدری آب انارین  
و جلاب بنوشند و غیر ازین هیچ ندهند و وقتیکه عطش غالب آید تسکین بکلاب فسر مایند  
و اگر مرض حاد علی الاطلاق بدین پنج بود که بحالتش بر روز هفتم و چهاردهم واقع شود و بیک روز  
دو مرتبه مار الشعیر غلیظ دهند و اگر درین قسم ششوت قوی بود بوقت صبح مار الشعیر و بوقت  
شب ضروره استفتاخ بخورند و این را تدبیر لطیف گویند و اگر مرض اسکن بود تدبیرش تدبیر  
غلیظ نمایند یعنی وراج و زرده بیضه مرغ نیم بشت بخورند و این تدبیر می شود و مرض تدبیر  
غلیظ و بصحت تدبیر لطیف پس در مرض اسکن در ابتدا تدبیر غلیظ نمایند و قلیلا قلیلا کم کرده  
باشند بحدیکه بوقت انتها از غذا منع نمایند و در امراض مزمنه تدبیر غلیظ بعمل آرند زیرا که تدبیر  
لطیف ممنوع بود و در امراض مزمنه تدبیر غلیظ بدین طریق بعمل آرند که بوقت انتها لطیف  
نمایند و تدبیر که تقویت قوت و در مرض نماید می شود و تدبیر غلیظ و تدبیر کثرت و تقویت  
مرض کند میست تدبیر لطیف و غذای که بمقدار حاجت خورده شود و حفظ صحت نماید  
چون هرش جید بود و تدبیر معتدل موسوم است تدبیر معتدل مناسب با امراض مزمنه بود و در  
تدبیر لطیف مرض حاد که قوت و دهان قوی بود و در ضعیف و استلا باشد و قوت قوی بود



تدبیرش لطیف کنند و مرضیکه با استفراغ و با قوت ضعیف بود تدبیرش غلیظ بمقدار قلیل باید  
 و مرضیکه از استفراغ باشد و قوت قوی بود و در مرضیکه از امتلا باشد و قوت ضعیف تدبیر  
 معتدل مناسب است و دهم نظر کنند بعادت مریض پس اگر عادت مریض بکثرت اکل بود  
 دفعه مریض را از اکل غذا در نوبت و نه در ابتدا و نوبت و نه در تراشه نوبت و نه در انتها و نه  
 در امراض حاد و بازندارند زیرا که از نخوردن غذا بچنین شخصی حادث میگردد و خصوصاً اگر صفراوی باشد  
 و ضعیف القوت بود و او شخص قوی و فربه را که از عدم غذا ضعیف و نحیف میشوند ممانعت غذا  
 خطر عظیم دارد و شخصی را که در معده خود بوقت تاخیر غذا احساس احماس میشود و آنرا بوقت تاخیر غذا  
 مادر السخیر رقیق دهند و اگر عادت مریض قلب اکل بود و آنرا ممانعت غذا نماید و مادر السخیر رقیق  
 بقدر قلیل و آب انارین دهند و دهم نظر کنند بجهت مریض اگر بشتره علیل رقیق و متخلخل باشد  
 ممانعت غذا از آن نماید و اگر ضد آن بود تدبیرش لطیف نمایند چهارم نظر کنند بشبوت مریض پس  
 اگر طبع مریض ابشی نفقش قلیل است راغب باشد و اگر ایهیت پذیرد و بچیزیکه نفقش کثیر است  
 تا درین صورت لازم است که چیزی که طبع مریض با در اغب است قبول کند و اگر طبع مریض  
 بچیزی که مضرت آن کمتر است یا بچیزیکه اصلاح مضرت آن بشی دیگر ممکن باشد راغب بود تا نظر کنند  
 که مضرت در دادن کثیر است یا در ندادن آن پس در صورتیکه مضرت قلیل بود آن را اختیار  
 کنند و دهم نظر بوقت نوبت کنند پس اگر نوبات حمله بنطاقم واحد باشند تا بوقت نوبت قبل از شب  
 ساعت نوبت و بوقت نقصان حمله بغیر زائل شدن حرارت حمله مع غذا بعلیل ندهند  
 و اگر وقت انحطاط نوبت یا وقت انقضا نوبت وقت غذا را مریض بود از اکل غذا  
 بازندارند ششم نظر بسن مریض کنند پس اگر مریض طفل یا شیخ بود از غذا ممانعت نکنند الا غذای  
 کثیر بوقت واحد دهند مگر تفارلق و حال کمال و شباب را میان حال طفل و شیخ متوسط دانند  
 و هفتم با سبب منع غذا نظر کنند اگر در امعاء یا بعد و ثقل فضله غذا را بود و بعد از آن  
 ثقل کوفضله غذا را غذا دهند و گاه مریض استفراغ برای احتیاج بسهل یا فصد یا هضمی است  
 پس درین صورت بعد از استفراغ بغذا رخصت است اما استعمال  
 افرویه و او بر دو نوع است یکی از داخل و دیگری از خارج اما استعمال دوا از داخل با پیر  
 یا استفراغ یا تغیر مزاج و بدین تعذیل مزاج نماید بی تنقیه و هوس و از خارج یا زیاده میکنند مثل  
 دوا می نیست یا ناقص میکنند در بدن چون دوا را حاد یا منع میکنند چیزی را از خروج که بر می آید



از بدن مثل دواي رادع يا تغيير سید مزاج را چون دواي معدل و باید دانست که اگر دوا از خارج  
 ضما و یا طلا و غیر تحلیل یا یلین او را هم استعمال نمایند زیاده از دو ساعت نگذارند بلکه بعد از دو ساعت  
 موقوف را از دوا پاک نمایند و آب با بونه بشویند و بعد روغن چیزی مالند اگر برای علل  
 کبد و طحال استعمال کنند بجا بعد بهتر است و اگر برای علل اعضاء رقیبه استعمال کنند خرقة ضما و را  
 بعد و بنجر نمایند و اگر استعمال های حرارت قلب و دماغ بود خرقة آن را بر وقت گرم شدن  
 تبدیل نمایند خرقة دیگر آلوده به نند و فرق در ضما و طلا آنست که طلا رقیق بود و ضما و طلا و اقسام  
 استعمال خارج غیر از ضما و طلا که مذکور میشوند چند نوع اند یکی لخته و او دوا سه مرکب است  
 که بپزند و گویند که لخته طریقت که سیاه مناسبه مثل بار الورد و غیره در آن بنید از نند و بپزند  
 و دهم قطور و او دوا آنست سائل که در چشم یا در گوش یا در بینی بچکانند و قطوری که در گوش  
 استعمال نمایند لازم است که نیکم باشد سوم دهم و او آنست که چیزی تر یا خشک بپزند  
 پس اگر چیز تر باشد آفتاده است لخته مانند که ذکر یافت و اگر چیز خشک است ششم دهم  
 چهارم نفوخ و او آنست که چیزی خشک در بینی و غیره دمند و اکثر استعمالش بوسیله انبویه  
 می شود و پنجم سعو ط و او آنست از قطور و اکثر استعمال آن در نفق و دماغ از سحر مل  
 و حقه بهتر است الا لازم است که بوقت کثرت ماوه اول تحلیل آن بسهل و حقه نمایند بعد  
 سعو ط بعل آزند ششم سعو طوس و آن چیزیست عطسه آورنده و جوهر و او آنست که چیزی  
 سائل بخلق ریزند و این قبل از وارد شدن در معده اثر می نماید و استعمالش اکثر در امراض  
 دماغ میکنند هفتم سمنون آنکه چیزی خشک بر دندان بالند نهم کحل و آن چیزیست  
 خشک که از میل و چشم کشند و استعمال کحل خارج مزاج را شب باید و بار و مزاج را در آخر  
 روز و دهم فور و او آن چیزیست خشک که در چشم یا بر جراحت پاشند یا از دهم برود  
 و او آنست که او دیر راسر و نموده در چشم کشند و او از دهم ششم کحل و او چیزیست  
 تر که بر بدن مالند و دهم فیل و او آنست که چیزی طویل را در دیر و بر یا در  
 قبل یا در بینی یا در گوش یا در جراحت کشند چهارم دهم حمول و او آنست که لته را در او  
 تر کرده در دیر یا در قبل دارند یا تر و دهم فیل از حبه و او حمول است که مخصوص  
 بفرج زن باشد ششام و دهم غرغره و او استعمالش بعد نفق بدن باید و در زمانه اش  
 هفتد دهم کما و او برده نوع است یکی کما و طب و آن نیز بر دو نوع است یکی که چیزی



رطب مثل آب حار و کلاب و غیره را در مثانه گاو انداخته گرم گرم بر عضو نهند و دم آنکه در چیزی  
 رطب انفع با خرقة را تر نموده گرم گرم بر عضو نهند و این نوع تکمید از قسم اولی قویتر است اینجکه  
 و معددا که حاجت تکمید افتد بجز تکمید مثانی و استعمال نتوان کرد و دم که او یا بس و آنست که چیزی  
 خشک را مثل نمک و سبوس در خرقة بسته گرم کرد و تخمین عضو نمایند و در ابدان رطب و هوای  
 رطب تکمید یا بس بهتر است همین و هم نطول و سکوب پس نطول آنست که چیزی سائل  
 بر بدن بقا صلیله توقف ریزند و سکوب آنست که چیزی سائل را بر بدن بتوقف ریزند و استعمال  
 سکوب آنجا بکار برند که عضو غلیل را تاب نطول بنویسند یا مریض طفل بود و مکمل او را از غلیل نه نماید  
 و بر هر دو مورد عند الضرورت غیر از سکوب نطول را بکار برند زیرا که نطول قویتر از سکوب  
 است نوز و هم بخور و او آنست که او و یوسف و ده یا مرکبه در مجرمتا بولیش بدماغ رسد  
 و اگر بخور بعضو مخصوص مثل گوش و دندان و مقعد و رحم و همت پس بطریقیکه انسی بدان  
 عضو باشد استعمال نمایند مثلاً اگر در گوش و غیره دهند بوسیله قمع و رود و در سانسند  
 و اگر در مقعد و رحم دهند بخور بر آتش نهند و بر سر آن طرف بوف دار مشقوب الوسا گذارند  
 و مریض را بفرمایند که بر آن طرف نشیند تا از ثقبه دو دو موضع مقصود رسد بستم انکباب  
 و او آنست که بخار آب گرم بر بدن رسانند و خود در جامه پیچیده برو سزگون دارند چنانچه  
 بر اس عرق آوردن معده و ف است یا بخار آن آب و در گوش و بینی رسانند بدین طریق  
 که او و یوسف مناسب در طرف قمع و آب بخورشانند و دهن آن بند نموده از قمع آن بخار  
 در گوش و بینی رسانند بستم و یکم آبریز و آن حوضیست که در حمام بقدر قامت  
 انسان بنامه کنند و آب خالص یا آب ادویه آنرا مملو نموده مریض را و ران می نشانند  
 و گاه مثل آن از قمع و غیره آبریز تیار می نمایند تا از مکانی بمکانی نقل دهند و برای محافظت هوا  
 سرپوشی بر آن می پوشند و بقدر بر آوردن سرد آن سرپوش سوراج دارند تا مریض در آبریز  
 بنشیند و از آن سوراج جهت جذب نسیم سردن حار و بالجمه هر چه توصیفش گفته شد  
 اگر چنین میسر نیاید تا هر طرفی که موجود باشد حسب ضرورت بکار برند بستم و دم  
 وضع الاطراف فی الامام الحار و استعمال آن بهر جذب بخارات انما علی باسفل  
 می کنند و در افرا کاهرات می نمایند الا بوقت ضرورت قوی مثلاً و قتیکه خوف حدوث  
 سرسام بود لازم است که آب نیکرم باشد و طرف چند آن عمیق بود که هر دو پا تا بران عرق



باشند و اطراف را یک ساعت در آن بگذارند و ساقین را از اسفله بسوی اسفل ببالند و آنست  
 است که رومی تخیف پیش روی مریض بکشد تا بخار آب بدست و دماغ نرسد نسبت به وسوم  
 شد الا اطراف و استعمالش بهر جذب ماده از اعضا تمیسه و شریقه و براسه کفیت  
 سمیه میکند و نیز براسه غشیان و صرع بعمل می آید و باید که دست را از بغل و پارا ازین  
 ران بستن آغاز کنند و کشادن بخلاف آن و اختلاف است و آنکه فقط اصل دست و پا بر بندند  
 یا دست و پا را تمامه پس جالینوس گوید که پارا ازین ران تا کف پا و دست را از بغل تا کف دست  
 بر بندند و آنرا هم راز که گوید که فقط اصل دست و پا باید بست زیرا که در طریق جالینوس  
 خطر عظیم است براسه آنکه در آن صورت ماده منجمد بهرام کافی نمی ماند که در آن بگنجد و بدین  
 سبب باز اطراف اسفله رجوع نماید اما آنست که پارا ازین ران تا بزاویه و دست را  
 از بغل تا آرنج بر بندند و باقی را بدستور بگنجد نسبت و چهارم شافیه و او آنست  
 که فقیله صابون تراشیده یا از ادویه مرکبه ساخته و قبل یا در دیر بدارند و شافیه در طول بقدر  
 شمش انگشت مریض باید و شایف در امراض معیه مستقیم کثیر العمل اند و شایف مخدر بکا  
 نیز بر سر آن خوف هلاکت است و شافیه را از ماده از دو ساعت بگذارند و در اصل شافیه  
 رشته محکم بر بندند که بواسطه آن شافیه کشند و چونکه کثرت شایفات عاده احداث بواسطه  
 می نماید از بیخیت لازم است که بعد خروج شافیه روغن بادام بر مقعد مالند نسبت و پنجم  
 حقیقه و او آنست که ادویه سائده مسهل و در محقنه انداخته از راه و بر در معارسانند و استعمالش  
 برای قولنج و اخراج اخلاط غلیظه مفید است و کثرتش مضعف معده و استعمال حقیقه عاده در قولنج  
 و امراض بارده باید و در حمیات و او را هم احتیاطاً حقیقه لینه مناسب است و آب و دوائی حقیقه  
 زیاده از دو رطل نباید و اولی آنست که نصف رطل باشد و دوائی مخدر مثل افیون  
 و دوائی عواصر مثل بلبله و حقیقه داخل نکنند و کثیر و مرزقات و جالیات نیز نه نمایند  
 و ترکیب استعمال آن چنین است که ادویه مسهل را در آب جو شایفیده صاف نموده در  
 محقنه انداخته بعمل آرند و آب ادویه در غلظت و رقت معتدل القوام باید الا بهتر آنست که در  
 قولنج مائل برقت بود و در حج مائل لغاطت و در حقیقه صاحب حج چیز مثل بلبله نهند و در وقت  
 استعمالش مریض از عطسه و سعال اجتناب نماید و باید که قبل از احتقان چیزی مثل گانقند  
 و مصطک باندک شور باد که در آن تو ابل باشند بخورند تا حقیقه در خلط مسدود واقع نشود و



که منفر است و باید که مثل بیمار بهائی کلیه و غیره بیمار را مستقیماً و از راه شش بر بالین نهند  
تا پشت بر زمین نهاده و در قوس و در و ناف و غیره بیمار را بر این خوابانند و اگر آید و او در  
سعی آن بر باشد و در زیر حیر که بسوی پشت داده بیمار را مستقیماً و از راه شش بر بالین نهند  
و رفع سینه و باید دانست که بقراط از طایفه طولی الغرق معوج النفاذ که بسیار خوار است و در  
جست از آن نقل خود را آب و ریای شور و حقیقتان میکند مشایخ و نموده حقیقت را در این داده است  
و در آنچه ای روح آب و نمک که در ریای شور و در این نقل میگردند و بعد از سبب حاجت  
از وی مسافر و آن افزونند اما اعمال بالی مثل جبر و با و سکه و غیر استخوان مشکه  
یا از جاسه بر آمد و را شستن است و شستن استخوان را اگر بکنند و تدبیر کسرت است که عضو را بر  
میکنند و بیشتر است از آن و بعضا بکه چهار و مطابق عضو کسور بود و بر بندگی از آن که اگر  
چوب انار و مثل این که نرم بود و تیار نموده هموار کرده بر و گذارند و بر هر چهار طرفش شش و نمک  
میچسبند و بعد از این فصد کنند و اسهول خفیف دهند و تدبیر لطیف نمایند و بهترین غذا در این وقت  
مزره خوردن است و خوردن گل ارشی یک شقال فائده عظیم بخشد و موسیقی پارسه  
نیز سیرج الاثر است و شسته بارش از دور و زنگشاید بگر بفروردت که او در هم و خارشش  
است زیرا که در این وقت کشادگی و قدری در هوا و شستن عضو لازم است و تشیل به آب گرم  
مفید است و چون یک هفته بگذرد و درم و غیره هیچ نباشد عصبانیه را سخت بر بندند و بعد  
از چهار پنج روز یک شوده باشد و تدبیر لطیف نمایند و درین وقت تناول هر سه و غیره  
مناسب است و تخم را بر یک وضع نهاده اند و بکشد از آنکه کام اندک اندک حرکت  
داوه باشد و میعاد شستن حسب احتیاج است پس وقتی که استوار شد متحقق شود احتیاج  
بآن نباشد و هر گاه ورم کسر بار بود و غیر مر بود و اگر با ضرر بود و لغایت ورم بندند  
و بر وز سده و بار یک نمایند و وقتی که ورم دور شود رجوع بکسر نمایند و اگر گوشت با کسر گرفته  
باشد بر وشم شربازند و خون بر آرند تا از تعفن ایمن باشد و اگر کسر ببرد است بود  
مقام براحت کشود و اگر در بگوالی آن رقاوه و تخم یا بنویسند مناسب بود و بر بندند و اگر  
کسر نشده باشد و استخوان از جاسه خود بر آمده باشد تا تدبیر خلع نیست که اگر خوف جد  
داوه بد استخوان و فصد کنند و طبع نرم سازند گل ارشی یک شقال و خوردن غذا و زور و بارش  
با واهم و اگر خراج مرکب بجراحت و درم باشد اول تدبیر آن کنند بعد از بسلامت



غایب گوشت و اگر خلط در عضوی بود که با سانی در دست شود پس در صورتی که فاسد شود  
 و غیره نمایند و در میان ایشان عضو است که اگر ابتدا بیچ بین و پس از آنکه اندک حرکت  
 دهند پس آنرا بکشند و بکنار بدن که بجای خود نشیند و موضع آنرا به عصبها پیوند و باید که کل  
 ارشی و آنرا با هر یک مورد و سانس و عصبها را بدان آلوده بر بندند اما به شکافش را که نه پس باید  
 که باور هم نکند و نشو و نسازد شکاف و شکاف عدم ایجاد است که در هر عضو تر و بلند تر باشد و باید  
 در طول بدن کشیده و پیوسته شود و در هر بدن آن و بقل و بطول کشیده بکند و در عرض و افق  
 عضون و در هم آن باید شکاف بخلاف جبر که در هر عضو و بی شکاف است لیکن در هر عضو  
 آن رعایت نموده و نمایند که بطول بدن کشیده و زیر آن وضع نمایند و در طول است و چون  
 تقاطع میان کرده پس اگر در بین متابعت آن کشیده و پیوسته شود و عضله جبهه بر عصبها پیوسته  
 و در وقت پس ازین جهت باید که اوضاع الیافها و عروق و عضلات هر عضو واقف بود و  
 و بعد از آنکه کشیده و پیوسته شود که چیزی از جگر کشیده و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته  
 و کشیده و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته  
 و او در هر قسم متشکل و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته  
 و کشیده و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته  
 از قله هر جان چنانچه در اضم العصبان متصل است که نماینده قسم است است از آنکه که در هر بدن است  
 چنانچه در پیوسته است که نماینده قسم است است از آنکه که در هر بدن است  
 یافته بطول و در عرق النساء و غیره است و لیکن باید که عرق النساء که بر روی  
 و در هر متصل که در عصب کی کشیده و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته  
 باشد اسما و شجین و محبوب و سجا و شجین و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته  
 و در از هر قله از قله اولی نمند و بران قطعات یکبارگی درخت از آن و از هر قطعه  
 که بسیار جدا باشد که در و از در میان بطول و در پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته  
 بران برگ نهاده و اگر با یک دشتی و در و از هر قله از قله اولی نمند و بران قطعات یکبارگی درخت از آن و از هر قطعه  
 بر طحال و ریه و از هر قله از قله اولی نمند و بران قطعات یکبارگی درخت از آن و از هر قطعه  
 بعد یک و در و از هر قله از قله اولی نمند و بران قطعات یکبارگی درخت از آن و از هر قطعه  
 مناسب است که نماینده و فاکتور و سجا و شجین و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته و پیوسته



نمیرسد و باید دانست که طبیب را لازم است که به علاج او و به چند امر را به نظر دارد و امر اول آن  
 که اگر مرض حار بود و دوائی بار دهند و اگر مرض کثیر الحار است بود و دوائی کثیر البرودت دهند  
 و اگر مرض بار بود و دوائی حار دهند و اگر مرض کثیر البرودت بود و دوائی کثیر الحار است دهند  
 و رطوبت و یبوست را بهین قیاس کنند و هر دو هم آنکه با اعتبار زمانه ابتدا و انتهای بوقت مرض نظر  
 کنند مثلاً در ورم حار و رابتدای رواج دهند و در مزاج سرد و محلل مخلوط ساخته و در انتهای  
 فقط محلل و بهین نمط در مرض گرم و رابتدای لطیف تدبیر نمایند بر سبیل اعتدال و در انتهای  
 تلطیف نمایند و همچنین اگر مرض کثیر الحار است و قوی همچنان بود بی انتظار استفراغ نمایند  
 و الا اول مشغول بنفخ شوند و بعد به سبیل امر سوم آنکه به عادت مریض نظر کنند پس اگر مریض به  
 قوی عادی بود و اسهال قوی استعمال کنند و اگر مریض بد و اسهال ضعیف عادی بود  
 استعمال آن واجب دانند و اگر مریض بقوی و اسهال عادی بود بوقت عادت آن رجوع بقی  
 یا مسهل نمایند امر چهارم آنکه نظرسین مریض کنند پس اگر مریض طفل یا شیخ بود و مسهلات قوی  
 و ادویه قوی البر و مثل کافور استعمال نمایند اگر چه مرض حار بود و امر پنجم آنکه مزاج بلده  
 نظر کنند پس موافق مزاج بلده رعایت در علاج مرع و دارند امر ششم آنکه بقوت مریض نظر کنند  
 پس اگر مریض قوی بود بوقت حاجت در استفراغ تاخیر نکنند و اگر مریض ضعیف بود در استفراغ  
 توقف فرمایند تا وقتی که از اغذیه و اشربه مقویه که مناسب مرض بودند قوت حاصل آید الا  
 اگر اتفاقاً با استفراغ حاجت قوی افتد تنقیه ضعیف بتفاریق بعمل آرند و نیز مریض ضعیف  
 و اسهال قوی دهند امر هفتم آنکه مزاج مرض و مزاج مریض نظر کنند پس اگر مزاج مرض  
 حار بود و مرض نیز حار لاحق بود تا بتدریج قلیل نمایند زیرا که سبب ضعیف است و اگر  
 بالعکس آن بظهور آید بخلاف این بعمل آرند و اگر مزاج مریض حار باشد و مرض بار و خلوت  
 شود افراط تسخین نمایند زیرا که سبب قویست الا اگر در افراط تسخین ضرر دیکر عائد  
 شود و رجحان اعتدال و حد وسط مرعی دارند و در ضد آن بخلاف این امر هشتم آنکه بفصل و هوا  
 نظر کنند پس در فصل و هوا حار تبرید باید و در هوا و فصل بار و تسخین و یوستشیده  
 نماید که بسراستفراغ و نصف النهار و در گرما قبل از صبح واجب است امر نهم آنکه نظر  
 بجنس مریض کنند پس اگر مریض از کوره بود و دوائی آن قوی از انماش نمایند امر دهم  
 بصناعات مریض نظر کنند پس اگر مریض دائم السقر یا حدا بود و مسهل قوی ندهند زیرا که



فصل پنجم کسان اکثر تجلیل میروند و قدری قلیل در بدن میمانند و هر یک از این دو قسم از طبیعت  
 عضو نظر کنند و آن بر چهار قسم منقسم است قسم اول مزاج عضو است پس اول مزاج  
 عضو صحیح را قیاس کنند و بعد بتوسل آن معلوم نمایند که چه قدر تغییر مزاج اعلی راه یافته  
 پس موافق آن تجویز و درمان نمایند و دوم خلقت عضو است پس برای عضو کثیف مثل کلیه  
 و عضو مصمت مثل اعصاب دست و پا و دوائی قوی باید و برای عضو متخلخل چون ریه و عضو  
 مجوف چون عروق و دوائی ضعیف باید و برای عضوی که در متخلخل و کثافت متوسط بود و دوائی  
 باید که قوی باشد نه ضعیف قسم سوم نفع عضو است پس بر آن عضو که که شریف بود  
 و فائده آن بر آن تمام بدن عام باشد مثل معده و ریه و برای عضو لطیف مثل چشم  
 و عضو تنیس مثل قلب و عضو ذکاء الحسین مثل عصب و دوائی قوی و شدید البرود و دوائی  
 که مرخصه صرف بود نباید استعمال کرد و تحلیل مواد این اعضا بنفید از آمیزش و دوائی  
 قابض نه نمایند و دوائی مثل زنجار برین اعضا نه نهند و استفراغ مواد اینها به فعات  
 بعمل آرند قسم چهارم وضع عضو و معرفت عضو است پس وضع عضو بدین پنج در علاج فائده  
 میبخشد که دانسته شود که کدام عضو چگونه در دوائی و در امعاء خالی  
 و دوائی و شریکات میرسد و در امعاء أسفل بطریق حقنه و معرفت عضو در علاج بیهوش  
 فائده میبخشد که آنکه عضو بیدار و اگر که در دوائی و قوی و قوی مثل کلیه و عضو قوی باید و قوی  
 ضعیف مثل مری و دیگر که گاه حاجت بآمیزش دوائی دیگر میماند مثلاً اینچنین و در دوائی  
 اعضا ببول مدارات و در دوائی قلب زعفران و دوم آنکه عضو صحیح بسبب مشارکت عضو  
 علیل و و اگر که در دوائی و چنانچه مسمومات خوشبو دار و در غشایان سوم آنکه ماده را از عضوی  
 بر آن عضو دیگر استفراغ کنند مثلاً و قوی که در جانب معده که ماده جمع شود و بهرمل از راه  
 امعاء متفرغ کنند و قوی که ماده در معده کبد جمع شود و استفراغ مدارات  
 از راه کلیه نمایند و مشارکت عضو بجهت قسم است که آنکه عضو خادوم عضو  
 دیگر بود مثل عصب بر اس و دماغ و دوم آنکه عضو مبدی و قوی عضو دیگر بود و مثل  
 حجاب بر اس ریه و تنفس سوم آنکه عضو مجاور عضو دیگر بود و مثل گردن و دماغ  
 چهارم آنکه عضو طریق عضو دیگر بود و مثل بن ران بر اس و پنجم آنکه عضوی مقابل  
 عضو دیگر بود و مثل دماغ و معده و ششم آنکه عضوی جای انصباب فصد عضو دیگر بود و



چون بعل برای قلب و انشین برای کبد و خلف الاذن براس و باغ و برانکه ماده اگر انقباض  
 باشد از موضع موضع دیگر که بطرف خلاف آن عضو بود و جذب کنند و آن خلاف خواهد بود  
 خواه بعید پس مثال جذب خلاف قریب نیست که شش را از این و اندام خون کثرت آن  
 پس برای جذب آن رفافه آرند و اگر برای آن از عروق اسافل اخذ و هم نمایند  
 جذب بخلاف بعید بود و واجب است که جذب خواه بطول بود خواه بعرض الا بقدر  
 واحد باشد مثلاً ماده دست راست را بدست چپ یا پای راست جذب نمایند  
 اما جذب در قطر این جایز نیست مثلاً ماده دست راست را در پای چپ کشند و در جذب  
 رعایت مشارکت نیز مری دارند مثل وضع مجامع بر ششین برای شش و ملت و رعایت  
 مجازات نیز واجب است مثلاً قصد باسلیق و اسلیق و حلق کبد نسبت راستی زنند  
 و در حلق طحال نسبت چپ و و قیقه ماده و در عضوی جمع آید و بعد از قریب بود و بیست روز  
 بر و نگذشته باشد تا ماده و از موضع موضع دیگر که از قریب بود و جذب کنند مثلاً ماده و در جسم  
 موضع مجامع بر ساقین جذب نمایند و از هم است که ماده را از عضو شریف بعضی جذب  
 کنند و اگر عید کشش بعید بود یعنی شش و زبر این گذشته باشد و ماده کثیر بود و استفرغ  
 از نفس عضو فرمایند و اگر ماده کثیر بود اول از جانب موافق قصد زنند و بعد از خارج  
 و هم از نفس عضو کنند و پوشیده نماند که اگر بدن متعین و رجوع ماده بعین و ماون نبود جذب  
 بلا استفرغ بعمل آرند و الا فلا زیرا که ماده کلیل المقدار و قلیل الحسرت را جذب بغیر  
 استفرغ کافیست و ماده کثیر المقدار کثیر الحسرت را جذب با استفرغ واجب است  
 و اگر در عضو ماون درو باشد اول تسکین آن نمایند بعد به جذب بکشند و طریق  
 جذب ماده از عضوی بعضی پسندند قسم است اول آنکه عضو را که مقابل عضو  
 ماون بود بر بندند یا برو وضع مجامع کنند یا او را به حاد و به بطل آرند و هم آنکه اگر ماده  
 در دست چپ بود بسبیل ریاضت دست راست را حرکت دهند و بخلاف آن  
 بالعکس آن شوم آنکه اول تسکین وضع نمایند و بعد وضع الطراف  
 یا در حار یا در کب آنجا باشد آنجا بطل آرند چنانچه در امراض اسهال است  
 چهارم آنکه ماده اگر بسوی باطن میل کند و بر سر یا در اوده انقباض نماید  
 آنوقت اطراف را سخت بر بندند و به آنکه چون امراض ترکیب و تفرق اتصال



در کلیات مستفاد از این پنج جهت از واجبات و در زید به بیان علاج سوء المزاج میروا ختم پس  
سوء المزاج یا سافج بود یا مادی و هر دو از ویاجار بود و یا بار و یا طب بود و یا یابس اما علاج  
سوء المزاج سافج تبدیل مزاج است و علاج سوء المزاج مادی استفراغ ماده پس اگر استفراغ  
ماده زائل شود و هوالمزاج در تبدیل مزاج نمایند و سوء مزاج حار و راتها سهل الزوال و با ابتدا  
عسر الزوال بود و بار و تفاوت آن باشد و تخفیف از طریق اسهل است و پوشیده نماند که  
سوء مزاج مستحکم بود و یا بنحوی که هنوز در نیافتن باشد یا ابتدا از ظهور یعنی ظهور یافته باشد  
الا مبدء بر و نگذاشته پس علاج سوء المزاج مستحکم بالصد باشد مثلاً علاج حار باد و یو باد  
کنند و علاج بار و بخلاف آن و علاج سوء مزاج که ظهور بود و حفظ صحت است و علاج سوء مزاج  
که با ابتدا ظهور بود و مثل علاج مستحکم است الا از ویاجار و یا بنحوی که باید و هر گاه بطیب شک افتد که مرض  
حار است یا بار و پس اگر بار و شک افتد و وانی که در درجه اول حار بود و مثل شکراست حال  
نمایند زیرا که اگر مرض فی الحقیقت بار و است فهوالمزاج و اگر حار است مضرت ندارد و  
زیرا که حرارت بروج مناسب بود و اگر بخار شک افتد و وانی که در درجه اول بار بود و است  
نمایند زیرا که اگر مرض حار است فهوالمزاج و اگر بار و است غیر از طوالت مرض که تدارکش  
ممکن است ضرر دیگر ندارد و بطیب لازم است که رعایت عادت مریض در باب علاج  
مرضی دارند زیرا که عادت را در بدن انسان و غلبه کامل و اثر عظیم است و هر گاه  
امراض مجتمع شوند علاج آن مرض که زوال مرض دیگر بدانش موقوف بود و مقدم دارد مثل  
و ررم و قرص که تقدیم علاج و ررم باید یا علاج آن مرض که سبب برای مرض دیگر بود و مقدم  
دارند مثل سل جوی که علاج سل مناسب است یا علاج آن مرض که خطرش از مرض دیگر غلب  
بود و مقدم باید داشت و اگر مرض و عرض مجتمع شود و علاج مرض باید نمود الا وقتیکه عرض  
خطرناک باشد علاج عرض مقدم دانند و گاه انتقال مکان و هوا و بلد و مهیت و مسکن و فصل  
ببرق فائده می نماید و باید دانست که استفراغ بر دو نوع است طبع و غیر طبع اما طبع  
و او نیز بر دو قسم است ضروری و غیر ضروری پس ضروری مثل بول و بیز و عرق و  
غیاط و طمث و نفاس و جلع و غیر ضروری مثل حام اما غیر طبع و او بر چند نوع است یکی  
اسهال بر و او حقه و شایان دو قسم اخراج و هم بقصد و حجامت و ارسال غلق و رعان و طمث  
و نفاس و توهم سه چهارم او را بول پنجم اخراج بود و راس ششم او را عرق هفتم اخراج



مخاطوبه براق و بعد از آنکه طبیب را لازم است که در باب استفراغ غشام نظر دارد و یکی آنکه استفراغ  
موافق میل ماده بوده بخلاف آن مثلا اگر غشایان بود ماده را بقی استفراغ سازند و در مس  
آنکه استفراغ ماده از مخرج طبعی باید مثلا ماده محذب که را از راه اعضا بول استفراغ  
نمایند و سوم آنکه ماده را از عضو می معالی بعضوی که اخس و مشارک بود نقل کرده استفراغ  
سازند **فصل در منضجات** به آنکه نفع چکن را گویند و چکن خلط آنست که خلط غلیظ فوق  
و رقیق غلیظ گردد پس وقتیکه بمسمل حاجت افتد اول نفع ماده نمایند که استفراغ که احق بلای  
حاصل آید و انتظار نفع با مراض مزمنه واجب است و در آخر افضل حاده جائز زیرا که در بچان  
ماده حاده قبل نفع مسمل باید و او که در وقت انتظار نفع خطر عظیم است و خون محتاج  
بنفع نیست لهذا در تب دومی بر روز اول قصد میکنند الا هرگاه فساد خون از آمیزش خلط  
دیگر بود نفع آن لازم است فائده صفرا می خالص بستر روز و صفرا می غیر خالص به پنج روز  
و بلغم که از اقسام غلیظ و رقیقه بنویسد و پنج روز و اگر از اقسام غلیظ و رقیقه بود به ندر روز یا بتقدم  
و تاخر و سو و آب پانزده روز نفع می یابد منضج صفرا کل بنفشه گل نیلوفر تخم کاسنی  
گل شترخ آلبو بخارا مطبوخ یا نقوع نموده ترنجبین یا شربت نیلوفر یا سکنجبین یا مثل آن داخل گردد  
بنوشند آن نقوع آنکه ادویه را در آب که بقدر نوشیدن بود تر دارند بعد ده مالیده صاف  
کرده بنوشند و مطبوخ آنکه ادویه را در آب که بعد سوختن بقدر نوشیدن بماند جوش داده  
صاف نموده بنوشند و اگر نخواهند که تمام قوت دو ابر آید نقوع نموده بجوشانند و آنجا که در مزاج  
مریض حرارت بود یا شرب یا فصل عار باشد الکفایه نقوع و شیرجات باید نمود زیرا که دوا  
از جوشیدن حرارت پیدا میکند و باید که در طبع همه ادویه را یکبار بنهند از ندر زیر اگر بعضی  
آتش کمتر خورند مثل نیلوفر عناب و ترب سفید و افیمون و بعضی بسیار مثل بنفشه و سنبل  
و نیلوفر ابدست نمایند که بعد از پنج مالیدن یا نخی پیدا میکند **منضج بلغم** گاو زبان  
مویز منقعه با دیان نیمکوفته اصل السوس متشتر نیمکوفته مرسیا و شان شکامی مطبوخ یا نقوع  
نموده خمیره بنفشه یا محصل خالص اینخته بعمل آرند و بخورد آب بنفشه بلغم اتمر تمام دارد ولیکن در تب  
تبار و ادویه معدل بلغم است منضج اوست **منضج سب و اکا و زبان** سبکپستان عناب  
با درنجبویه اصل السوس متشتر نیمکوفته اسفود خود و س نقوع یا مطبوخ نموده شربت  
مناسب مزوج ساخته بعمل آرند و هر چه معدل اوست منضج اوست و اگر بخلط خلط دیگر



بار بود رعایت آن مری دارند او و **مفروده معدله خون تخم کاسنی تخم کاهو**  
 تخم کشنیز خشک صندلین بیدانه عناب گل سرخ حنا شامه لیمو گل نیلوفر براده چوب ششم  
 او و **مفروده معدله صفرا** تخم شرفه تخم کشنیز خشک تخم کاسنی تخم  
 خیارین صندل سفید تخم کاهو بیدانه اسپغول او و **مفروده معدله بلغم**  
 بادیان انیسون اصل السوس مویرق سنبل الطیب تخم کنوشت خبازی او و **مفروده**  
**معدله سودا گل گاوزبان برگ گاوزبان پستان تخم خربوزه اصل السوس**  
**افیتون فصل در مسلمات و طبیعات بدانکه مسهل آنست که ماده را از عروق**  
 از اعضا می قریب و بعید بیرون آر و ولین آنکه ماده را از قعر معده و از اعضای قریب آن  
 بیرون آر و ولین منفع و اودن شده طایست بخلاف مسهل و در مسهل شرط آنست که بیرون مسهل  
 ابر و کثرت هوا و شدت حرارت و بیرون نبود و استعمال مسهل و ضعف معده و قلب نباید  
 الا بعد تقویت آن و در سوءالمضم استعمال مسهل ممنوع است و در سحر با بعد یکپاس روز برآمده  
 و بگر با بوقت سه ساعت شب یا قیما کرده و بر سح و خریف بوقت صبح مسهل بخورند و در کثرت سدد و اوجاع  
 بعد تقویت و تسکین مسهل بدینند و اینهمه که گفته شد لیکن بوقت ضرورت جایز نیست و باید که بالا  
 خوب مسهل قدری آب بنوشند که آنرا بگذارند و در مسهل سیال مثل مطبوخ و تقویم آب گرم بنهند  
 که بسبب ترقیق مسهل را و معده می گذارد که عمل کند الا وقتیکه مسهل در معده قرار گیرد و یا در  
 وقت ظهور عمل مسهل جرعه جرعه آب گرم نوشیدن بهتر است و هرگاه قبض اسهال مطلوب بود  
 بقدر کثیر بنوشند که مسهل را از معده بدر آر و قبض حاصل گردد و اگر غیر سیال مثل حبوب  
 و سفوف بود آب نیم گرم بنوشند و اگر در مسهل تر بود و زنجبیل داخل کنند آب سرد نوشیدن  
 لازم است و بحر و مزاج نیز آب سرد جرعه جرعه دهند و چون مسهل خورده شود خواب  
 نباید نمود الا بالائی مسهل قوی خواب کرده مدد اوست زیرا که مسهل نزودی از معده  
 بدر نمی آید و در آن قدر اگر گرفت که مانع عمل خود می نماید و محل محفوظ با پیشست  
 و از حرکات غلیظه اجتناب و زنده و اگر مسهل عمل نکند مسهل دیگر بالاس  
 او نه بپزد بلکه بشافه و با شایا و دیگر مثل شربت و روغن و شربت و نیار  
 بدو نمایند و آنجا که مسهل داده باشد و عمل نکند و بیرون آر و در وقت  
 کنند و اگر کفایت نکند و مانع دیگر بنویسد با سلیق و عمل کنند و اگر بوقت



عمل حرارت مبعده و اسعایدید آید لعاب اسپنول مسلم و لعاب بیدانه بدیند و وقتیکه نفس  
 مطلوب باشد جفرا ت با برنج بخورند و اگر تب باشد بجای آن تخم ریحان و تخم خرفه بریان استعمال  
 کنند و آنجا که بداند که کل نفی خواهد بود برآمد اول فی کنند بعد مسهل بنوشند و بعد انقراض مسهلات  
 از حمام و جمیع حرکات و از دست که قوت القوت یا قوی الطعم بود تا چهل روز اجتناب  
 ورزند و بداند که هیچ دوائی نیست که بجز یک خلط دیگر را بیرون نیارد و آنچه مخصوص بصفرا و بلغم  
 و سودا کرده اند بنابر آنست که در پیشتر بیرون آرند و وی میمفروده مسهل صفرا  
 تر میندوی آلود بخار ترنجبین شیر خشک برگ سنابر هلیله زرر گل بنفشه گل سرخ مغز فلوس  
 ادویه مفروده مسهل بلغم تخم خطل غار یقون ترید سفید جوف خراشید حب نیل  
 سورنجان شیرین ریونیدی زنجبیل انجیر زرد و روغن بید انجیر بداند که غار یقون نباید کوفت  
 زیرا که در وی جسم سخت مانند ناخن است می باشد لهذا غریبال موی مان که اجزاء صغیر  
 مستفرغ شوند و آن جسم می بالای غریبال بماند ادویه مفروده مسهل سودا  
 هلیله کابل هلیله سیاه حب النیل سنابر کی اقیمون اسطوخودوس ریونیدی بسفاج و غیره باید  
 که اقیمون را در پارچه بسته و در پنج اندازند و در تب قبل از دو هفته استعمال نایجابات نکنند  
 الا بوقت ضرورت بعد اصلاح نفس طبعین مبارک که با کثر از جسم و ضعیفان  
 و زنان حامله و اطفال و جمیع امراض باطنه و ظاهره و جمیات و اورام احشاء موافق است  
 مغز فلوس سه توله در آب گرم و گلاب مالیده صاف کرده یا برای حرارت آب کاسه  
 ستر مرقی یا بشیره تخم تربوز و مغز تخم کدوی شیرین یا برای ورم احشاء آب غلب اشلب  
 ستر یا برای نفخ معده بشیره بادیان یا صافه زرد و تخم بادام شیرین و گلشن بنوشند  
 فائده در ترکیب طلح ادویه مسهل اول در آب با عرق اصول و فو که نمکوفته تا  
 جوش دهند و بواسطه تلخ نبرد و نمکوفته داخل کنند و بعد حساسش و شکوفه با  
 بیند از ندیس و قتی که تلخ یا ربع آب باقی ماند مالیده صاف کرده مغز فلوس  
 و ترنجبین و غیره داخل کنند و فصل در ختمه و شافه و بیان هر دو گذشت فصل  
 در فصد و آن استفراغ کلی است زیرا که اخلاط اربعه مستفرغ میشوند و تا با نروسم  
 هر ماه در گرنا و سردا و ابر و هوا و بارش فصد میکنند و از روز مای اسابعه فصد در روز یکشنبه  
 و سه شنبه و پنجشنبه بهتر است و بر روز دوشنبه و چهارشنبه و جمعه خوب نیست و بعد از



بلوغ تا شصت سال بقصد اجازت است و بعده ممنوع الا بوقت ضرورت جائز و هرگز امده  
 و بجز ضعیف بود و بعد فصد غشی حادث گردد و فصد نشاید کرد و فصد بامتلاء معده و خلوان و زنان  
 حائضه و حامله و قوچی را و بر روز بجران زبان دارد و اگر مرض بعضوی یکی جانب افتد و برای  
 آن حاجت بقصد آید و سه روز بر آن گذرشته باشند فصد از جانب مخالف زنند و اگر سه روز گذشته  
 باشند و جانب موافق و اگر در سه حاجت افتد قبل از زوال آفتاب کنند و بجز با بعد از زوال  
 آفتاب و اگر از خطای فصد و زخم نشتر بصب رسد و دین و کشیر ضما و نمایند و بشرط قوت  
 از جانب مخالف فصد کنند و اگر نشتر بشریان رسد بزودی کند و دم الا خون بسفیدی می  
 مرغ سرشته بجرحت نهند و بر بندند و بعد سه روز بکشایند اگر خون بند شود و فوالمرا و اگر  
 بند نگردد و همین مطلق بشیرش بعل آزند و علامت رسیدن زخم بشریان آنست که خون سرخ و چنده  
 از فصد برون آید و بدانکه اکثر عروق آورده و شرابین برای فصد مخصوص اند الا درین مختصر  
 بیان آن آورده که اکثر کاشا و آن حاجت می افتد تحریر بسیار گران پیشانی برک گرانی  
 سر و صداع مزمن میزنند و طریق کشادنش آنست که جامه بگاو بر بندند تا رگ پیدا آید و از نشتر که  
 مخصوص برای رگ پیشانی است بکشایند چهار رگ عبارت از آن چهار رگ است که در و بر لب  
 بالا و در و بر لب زیرین واقع اند و در باطن پهنای کشاید برای امراض لثه و دهن فائده می نماید  
 قیفال سر و را گویند که برابر با هم واقع است و برای علت های سرد و در و در و وسط دست نیز نهند  
 کحل هفت اندام را گویند که برابر با هم واقع است و در و در و وسط دست برای علت های تمام بدن  
 می کشایند و از آنهم البدن نیز خوانند با سلیق برابر انگشت وسطی واقع است و در و در و وسط دست برای  
 علت های تنور بدن و جلده می زنند **جبل الذراع** و بعضی دست بزرگ با سلیق و در بعضی دست  
 بزرگ کحل مشتمل می باشد و منفعتش مثل منفعت با سلیق است **باطی** بر این مختصر است و از اقرب خضر برای  
 علت های آتش میزنند و از اکیم نیز می نامند صافن بر شالنگ برابر انگشت واقع است ماده را از سر و در و  
 و حیض بر اند و برای غارش ران و خفید است **عرق النساء** گویست که در هر که بر ساق پا واقع است  
 و منفعت آن مثل منفعت صافن است **فصل و حجامت و ارسال علق** اما حجامت با شرط بودنی شرط  
 آنچه با شرط بود و استقراغ از جوهر غصه باشد و اولی آنست که تبارخ یا نزد حجامت بکشند و بهترین ایام شانزدهم و بیستم  
 است و بهترین وقت یکپاس روز زمره و تا غایتی بقیه عامه بوده باشند متوجه بقیه خاص نشوند و حجامت  
 پس بر سر را پاک کند و بر روی دوده آملال محل را سود وید و بر فقره های گردن خلیفه احمال باشد



اما نسیان آورد باید که فروتراز فقرات کنند و میان شان با خلیفه با سلیق بودا با معده را ضرر وارد  
و خفقان آورد اندکی بالا باید و بر وقت دندان را سود دهد و بر فخذ از قد احم او را هم خفیه را نافع  
و به ساق و کعب او را طشت نماید و حاجت بی شرط برای آنست که ماده را از جبهه آید به سلیقه  
آن جذب کنند اما علق آنجا بکار آید که حاجت متوان کرد یا کمل شد طرز آن بنور و بهترین علق  
آنست که از آبهای صافی گرفته باشد و مثل و شبانه موشش بود و پشت او سبز و شکمش سرخ  
بود و طولی نیز نباشد و باید که چون علق بگیرند بعد از دو روز بدین نهج به استعمال آرند که اول  
آنرا سرنگون باید کرد و تا قی کند و عضو را بشویند و بماند تا سرخ گردد و بعد علق بر آن گذارند  
فصل در رعایت گاه در امراض و مانع با و حاجت می افتد و تدبیرش آنست  
که بسوی اشیا سرخ نظر کنند و بر شتی که از آتش گرم کرده باشند قدری در غل بران  
بندازند و بخارش در پینه کشند و اندرون بین را از چیزهای درشت بخارند که رعایت  
حادث کرد و فصل در طشت و نقاشی و ادراش گاه بعد از طشت و گاه  
بقصد صافن و غیره حاصل می آید فصل در سق و بسوی آن در امراض مزمنه  
مثل تقس و مایه خولیا و استسقا و رعشه و غیره حاجت می افتد و کثرتش موجب  
ضعف بصر و سمع است و او جماع و غیره را مضرت دارد پس هر گاه بقی حاجت افتد  
یک روز پیشتر غذا از مزه خورند و روغن خوشبو بر بدن مالند و بر وزنه چینی ملائم جویند  
بعد از ماسه شایسته مقیات حسب حاجت بنوشند و قی کنند و کسی را که قی کاسا نه  
نیاید باید که سه روز بهجام رود و تدبیر نماید و غذای مختلف و ملائم بخورد و پس بیجا گرم باجماع  
می کنند اگر هوا سرد بود و اما هنگام قی رفاه بر چشم بند و یا از دست ببرد و چشم را  
محکم گیرند و این براس آنست که نزول در چشم فرو دنیا بد چنانچه بقراط گفته است و او بد هم  
که هنگام قی رفاه بر پشت چشم بسته بود پس در چشم آن نزول الماء پیدا شد و نابینا گشت  
و اگر از مقیات شورشی در معده ظهور یابد شور با سه مرغ باید نوشید و این هم  
که گفته اند و قیست که قی اضطرابی بنود و اگر اضطرابی بود چند آن باید کرد که معده پاک  
گردد و معده صفر گشت و سیاه دهه متقال یا پنجاه متقال آب بنوشند و قی کنند و معده ملایم  
تیم شبت و در نیم باب جو شانیده غسل خالص آید بنوشند و معده کند  
معده سودا تر با آبش گافتند و خسر بق سیاه در آن پر کنند و آن



ترب را در سکنجین ساد و یک شب تر دارند و علی الصبار ح. بخورند و آب مد و کنند تا فی حادث  
 شود فصل و ربوکل پس در او جلع مفصل و او جلع پشت و استسقاء با و حاجت می آید  
 و در ارش از او و یه مدره حاصل می آید فصل و عرق و تدبیر و در ارش چنین  
 است که در حمام گرم بغیر از استعمال آب یا تمارت آفتاب سکونت در زند یا خود را بجای می بیند  
 و بخار آب مطبوع بدن رسانند که عرق آید فصل و در براق و تدبیرش که عاقر قریایانی  
 دیگر نیز مثل آن بر زبان مانند و سترگون دارند فصل و در مخاطا پس در ارش از اخلاط  
 غلیظه و رقیقه و باغ پاک می نماید پس تدبیر آن آنست که سر و گردن را از حمام بچید و چیزی  
 که عطسه آورد و در شینه و منند و مثل آن تدبیر که ممکن بود و فصل آرد قانوق و دوم  
 در کلامی با حکام او و یه مغروه و مرکبه و اغذیه و هر چه متعلق با دست و آن مثل است بچند احکام  
 حکم اول در او و یه مغروه بدانکه هر چیز که در بدن میشود و فعل بجزارت غریزی  
 میگردد و او پس اگر آنوقت اظهار کیفیت نشود و دوائی معتدل گویند و اگر اظهار کیفیت شود و الاکمال  
 محسوس نگردد و درجه اولی گویند و اگر اظهار کیفیت شود و نیز کما حقه محسوس گردد و درجه ثانی گویند  
 و اگر اظهار کیفیت بضرر بود و درجه ثالث است و اگر اظهار کیفیت بجدی بود که ببلایکت انجامد و درجه چهارم  
 است و هر درجه را بینه مرتبه دانسته اند مرتبه اول اعلی دوم متوسط سوم اسفل و پوشیده نماند  
 که بعضی او و یه را بعد ترکیب قوت مرکبه حاصل میشود که او مزاج ثانی است و مزاج ثانی بدو طریق  
 است یکی آنکه ترکیبش طبعی بود مثل لبن که از ماییت و جنبیت و سمیت مرکب است و دوم آنکه  
 ترکیبش جهنائی بود مثل تریاق و برقیقه برین مذکورین آثار متضاده حادث میشود مثل حرارت  
 و برودت و در مزاج ثانی گاه قوی و مستحکم بود که از سوختن جدا نگردد و مثل فوسف و گاه از ضعف  
 بود که از سوختن جدا گردد و در مزاج مثل بابونه که قوت قابضه و محلیه آن در طبع جدا می شود و گاه  
 از ضعف بود که از سوختن جدا نگردد و در مزاج مثل عدس که قوت محلیه آن در طبع جدا گردد و گاه از ضعف بود  
 مثل هند پاکه از غسل اجزاء لطیفه آن زایل میشوند و تاثیر دوائی یا خارجه بود فقط مثل لصل  
 که ضما و منقرج باشد بخلاف اطل یا واسطه بود مثل اسفیدان که اکلاً بخلاف ضعیف و  
 قاتل است و یا تخم خارجه و هم و اخل بود مثل برودت آب و گاه تاثیر دوائی یا خارجه  
 خارجه بود مثل کشنیز که ضما و محلیه است و اکلاً برودت و غلظت می نماید و مزاج  
 او و یه به تجربه و قیاس دانسته می شود و تجربه به پس باید که دوا واحد که



از جمیع کیفیات عارضه سر بود در علل متضاده بسیط که قوت و انیه موافق قوت مرض  
 بود و تجربه کرده آید اما قیاس و او بخیر وجه دلالت میکنند و حسب اول لون و استدلال  
 بان چنین است که برودت جسم رطب را سفید و جسم یابس را سیاه می سازد و حرارت  
 بخلاف آن وجه و دهم را کرم پس حدت و عفونت آن دلیل حرارت و رطوبت بود و عدم آن  
 دلیل برودت و وجه سوم طعم است و او مختلف میشود باختلاف فاعل و ماده یا پس با کثیف  
 بود یا لطیف یا متوسط و فاعل را حرارت بود یا برودت یا اعتدال پس و واسه کثیف خارج  
 و کثیف بار و غرض کثیف معتدل علو و لطیف خارج لطیف و لطیف بار و حامض و لطیف  
 معتدل و سم و متوسط خارج و متوسط بار و قابض و متوسط معتدل تنه بود و وجه چهارم  
 سرعت و بطور افعال دو است و او چنین است که دوائی واحد که بر دوائی دیگر به تداخل و  
 لطافت و کثافت مساوی بود هر دو از اثر و موثر بار دیا خارج بقدر مساوی و دارند  
 پس هر که از هر دو اثر موثر جلد قبول کند در کیفیت که بان موثر موجود است غالب خواهد بود  
 و طبیعت و افعال و خواص او و به مفروضه قریب ذکر می یابد ان شاء الله تعالی  
 حکم دوم در ادویه مرکبه مثل بنید فائده اول در ترکیب ادویه و به ترکیب  
 آن زمان حاجت می افتد که از دوائی واحد مطلب حاصل نگردد پس بعضی ادویه نافع  
 کلیه و بعضی نافع طحال و بعضی منتهی جگر و بعضی منتهی مواد طحال و بعضی منقطع غلط و بعضی مرفق  
 آن و بعضی مغلط آن و بعضی منتهی معده و بعضی منتهی صفرا و بعضی منتهی بلغم و بعضی منتهی سودا و بعضی  
 منتهی اسهال و بعضی منتهی مواد مفاسل و بعضی منتهی دماغ و بعضی منتهی مواد سرد و ریه  
 و بعضی منتهی مواد عضلات و بعضی مدر و بعضی حابس و بعضی مسکن خلط و بعضی مقوی قوی  
 و غیره و بعضی متصف اند که ترکیب بعضی آنها به بعضی حسب ضرورت بعمل می آید و قریب  
 گاه حسب اوضاع اعضا بود و مثلاً اگر عضو بعید مثل کلیه و مثانه و قلب و غیره بود که نفوذ دوا  
 بان محال است به ترکیب دوا سریع النفوذ مثل سلیخه و انیسون حاجت می افتد و اگر  
 عضو شریف مثل معده و کبد بود که در علاجش باستعمال دوا خلل حاجت افتد  
 تا ترکیب دوا را قابض مثل ~~صطک~~ و دار چینی واجب است که قوت عضو ساقط نگردد و دوا  
 بحسب احوال بود مثلاً اگر عضو کی احسن مثل چشم و فم معده و غیره بود و دوا که  
 مخدرب یا نیزند که قوت عضو قائم ماند و اگر کثیف مثل کلیه بود و دوا منتهی مثل



تخم خیار بیامیزند و اگر عضو مشارک عضو دیگر مثل معده و دماغ بود و دوائی که موافق هر دو بود  
 بیامیزند و گاه ترکیب حسب اختلاف طبع و وابو و مثلاً بدوائی بد مزه دوائی صالح الطعم و بدوائی  
 بد بود و او خوشبو و ضم کنند که معده منفرد بود و بدوائی غشایان آورده و او حالبس فی تو بد و او منظر معده  
 مثل سقونیا و دوائی مصالح آن مثل مصطک و بدوائی مضر قلب مثل اسپنول و دوائی مصالح آن مثل  
 زعفران بیامیزند و گاه حسب اصلاح کیفیت دواء بود پس برای حدیث کیفیت دوا سه  
 یکسر آن مثل کثیر یا سقونیا و برای قوت کیفیت دواء مقوی آن مثل زنجبیل یا تربیدی آمیزند  
 و نیز ازین قبیل است که بوقت حاجت حرارت زائده بد و او سار و دوائی حار بوقت حاجت  
 برودت زائده بد و او بارود و او بارود ضم کنند و گاه ترکیب حسب ضرورت مرض بود مثلاً  
 در قرصه که اندمال و دور می چرخ مطلوب است و دوا واحد نیست که این دو فعل متضاده  
 از و حادث شوند پس بالضرورت ترکیب مثل ترکیب راتینا و زنجار حاجت اقتدا یا آنکه دوا  
 واحد یافته شود و الا در و یک قوت قوی بود و قوت دوم ضعیف مثل بابونه که در و قوت تحلیل  
 قویست و قوت قبض ضعیف پس بوقت زیادتی احتیاج قوت قبض و دوا قبض با او ضم  
 کنند و گاه باشد که بد و او سریع النفوذ که در موضع معلول تسهیل گیرد که مطلوب حاصل آید  
 و دوا سبک آن بیامیزند تا که دوا سریع النفوذ از مد آن در عضو معریف قرار گیرد  
 و مطلوب حاصل آید فاقم و ضابطه در اخذ مقدار ادویه آنست که بد و او سبک حاجت اکثر بود  
 یا عضو معلول بعید از معده بود مقدار دوا اکثر از مقدار دوائی دیگر گیرند و در خلاف  
 آن بالعکس عمل آرند فائده دوم در مقدار شربت مرکب  
 باید که اوزان ادویه مفروضه و اعداد شربیات را جدا جدا جمع نموده از آن خبر آتی که بعد  
 شربیات بود بکنند و او مقدار شربت مرکب است مثلاً اوزان بست درم و اعداد شربیات  
 پنج عدد اند پس مقدار شربت مرکب چهار درم خواهد بود و بالعکس آن اگر اوزان پنج  
 درم و اعداد شربیات بست عدد اند پس مقدار شربت مرکب ربع درم خواهد بود فائده  
 سوم در معرفت درجه مرکب باید که درجات اجزاء حاره و بارده را جدا جدا جمع  
 نموده اقل را از اکثر نقصان دهند و بانی را بر اعداد است شربیات ادویه قسمت کنند  
 و خارج قسمت را درجه مزاج مرکب دانند مثلاً گندم که در سوم گرم و خشک و در  
 شربت است و بنفشه که در دوم سرد و او نیز در شربت است پس بعد نقصان



اقل از اکثر یک درجه خارج باشد پس وقتی که درجه واحد را بر اعداد می ضربات او و یک چهار اند  
 قسمت نمودیم مزاج مرکب خارج بر بیج درجه قرار یافت فائده چهارم درختن میان  
 اول در بار که تخفیف و تازه باشد از خاشاک و غبار و غیره صاف و پاک نموده جدا جدا  
 گرفته بخت و وزن نمایند بعد از آنرا یکجا کرده سحق کنند و اگر در مرکب جوهر که شستن محتاج  
 باشد باید شست و او و یک که بکمال بسوختن و بریان نمودن محتاج باشند آنرا سوخته  
 و بریان نموده بعد از آنرا و یک که قابل حل کردن مثل زعفران و غیره باشند بکمال حل  
 نمایند پس سه وزن از او و یک غسل خالص گرفته پاشش کف بر دارند و بقوام مناسب آرند  
 اول زعفران محلول را بیندازند بعد از جوهر و چربیات داخل کرده بکف بزنند و از آتش فرو  
 آورده بقدر معتدل سرد کنند و او و یک اندک اندک داخل کرده است سازند و از آن بعد او و یک  
 طیب و غیر محلول و مسک و ورق نقره و طلا بیندازند و در ظرف چینی نگاها دارند و یک  
 شبانه روز درین ظرف کشاده دارند و معجونیکه در وافیون بود بعد شش ماه و اقل و چه  
 بعد چهل روز باستعمال آرند و اگرافیون نبود بعد هفت روز بخورن آن اجازت است  
 فائده پنجم در احکام او و یک مرکب ایارج فیهرا فیهرا بریان نموده  
 تلخی را گویند چون خبر و عمده آن صبر است بدین نام خوانند و استعمال آن بوقت خواب  
 در خلومعه بسل و آب گرم لازم است و سفوفها و جوهرها استعمال میکنند پس سفوفها  
 قوتش تا سه ماه و جوهرها قوتش تا شش ماه و معجونها قوت آن تا چهار سال باقی می ماند  
 اطریفل قوتش تا دو سال باقی می ماند و اگر روغن بادام مزوج بود و از دو سیال زیاد  
 قائم ماند و استعمال آن بعد دو ماه جائز است جوهرش قوت آن تا دو ماه باقی می ماند  
 الا جوهرش بلا و قوتش تا مدت دراز قائم ماند و استعمالش بعد شش ماه باید خوب  
 قوت خوب مسهل تا سه ماه و قوت خوب مسهل تا شش ماه و قوت حب جد و در و فرفیون  
 تا دو سال است او بان تا وقتیکه تغیر در لون و رائحه راه نیابد استعمالش جائز است  
 اما روغن بلسان و قسط هر چند کمینه شود قوی گردد و سفوفات قوت آنها تا دو ماه  
 باقی می ماند و استعمالش در ضعف معده و استسقاء جائز نیست الا خوردن  
 سفوف لذیذ سریع النفوذ پاک ندارد و همچنین منقعه ملطف خلط غلیظ  
 مسکن حرارت و غلیان دم و عجل بارده و حاره نافع و عسل از سگری بهتر است و بزجیر و بعد



مسلمات و بر عشته و بواسیر و فالج و وجع رحم و ضعف مثانه و تقطیر البول و شقاق مقعره حضرت  
 دارو بنجین مقوی و شقی معده و دماغ و سکر می خار و در درجه دوم معتدل بر طوبیت  
 و بیوست و بعد دو سال ضعیف گردد و غسلی گرم خشک و در درجه دوم و قوتش تا چهار سال  
 باقی میماند و آنچه بعوام مشهور است که بنجین هر چند کهنه شود قوی گردد و اصله ندارد  
 اقراص اکثر اقراص راقوت تا شش ماه باقی است الاقرص کوچک که استمالش بعد شش  
 ماه جائز است و قوتش تا دو سال باقی میماند و ضابطه در اقراص آنست که بسایه خشک کرده  
 شوند تریاق کبیر شیخ الرئیس فرموده که مزاج تریاق برابر مزاج انسان است یعنی  
 بعد چارده سال بالغ و تا سی سال جوان و تا شصت سال کهن و بعد ضعیف میگردد و  
 تریاقیت نمی ماند الا حکم معالین کبار و دارو و امتحان او آنست که چون در شیر حل کنند  
 شیر بستر گردد و اگر درون کافحه اند از مد میرو و اگر هنگام منزل شدن بقدر باقلا بخورند  
 امساک کند و اگر بعد سقمونیا خورند منع عمل سازد و اگر بقدر باقلا و طشت که از خون جگر پر بود  
 بنده از جمله خون کداخته شود و اگر بدین صفات موصوف نبود و خاص نباشد فلو نیا  
 و تر شش تا هفت سال باقی بود و بعد شش ماه استمال می آید و شش و بیست و  
 قوتش تا هفت سال باقی ماند و بعد شش ماه عمل می آید و شش و  
 خیار شش و سفر حله قوتش تا دو ماه باقی میماند معجون آنا سیاستمالش  
 بعد شش ماه جائز مازة الحیوة بعد دو ماه استمالش جائز و قوتش تا چهار سال باقی  
 می ماند اقر و یا قوتش تا پنج سال باقی بود و استمالش بعد سه ماه بشد بلکه در  
 شصت و پن کر که باشد و او المسک استمال آن بعد دو ماه جائز و قوتش تا  
 سه سال باقی است مراهم قوت اکثر مراهم تا شش ماه باقی ماند و قوت بعضی مراهم  
 تا مدت ده سال قائم باشد حکم سوم در اغذیه مرکبه فاضله گوید که درجات  
 علاج بنده اول علیا که علاج بغذا بود و او مختار اطباء و مذاق است و دوم سفلی که  
 علاج بغذا و او و یه مرکبه باشد و او مختار اطباء عوام است سوم متوسط بینهما که علاج بغذا  
 و دو و منفرد بود و او مختار اطباء حاذق است پس اکنون بدانکه اسکف در علاج  
 طعاست است که گوشت را بصالح مناسب بنزد و شور بای آن بکاتر بنزد و گاه  
 اسفناخ و ماش مقشر و کدوی دراز داخل میکنند لطیف و مطب و صالح الکیموس است



و با کثر امراض سرش مثل مالتی و تلیا و جنون سوداوی و سبب است مفید ما را الشحیر غذا نیست بسیار  
 موافق که در امراض هار و توان ۱۹ دو طریقتش است که شیر حید مقشر در آب شیرین  
 و صاف باقیش ملاک میزنند و کف بر دارند تا کمر بنشیند و پس آن آب صافی ساخته را بکار برند  
 و شیرین نمودن آن بشکرین مناسب ضرر نیست و گاه در امراض صفراوی که مومیز داخل  
 می کنند و در موازین آب اطباء را اختلاف است بعضی گویند که از شیر و ده چند باید و شیخ نیز چنین  
 موید است و بعضی بلبست و چهار چند قرار داده اند و نزد جمیع چهار ده چند قرار یافت و این  
 را ما الشحیر محض گویند و اگر در ما الشحیر پستان و عناب و مانند آن داخل کنند ما الشحیر  
 مدبر خوانند و اگر تقویت زیاده مطلوب بود یا رچه گوشت با ما الشحیر بنید از هر دو ما الشحیر بنین  
 ساده نباید آمیخت شد و کچھ طعمی طعمیست بحد مشهور برای مریضان نیکو غذا است  
 و آنرا همراه اشیا مناسبه مرض مثل اپار نعناع و مر بای میزنند و بخورند زیر پاج  
 شور بای گوشت است که از فواکه خشک میزنند و بنوعی از خود بخورند و آب  
 غذا نیست موافق امراض بلغمیه و به نزول الکا و نفع و ترکیبش معده و فو زرشکیه  
 برای علل صفراوی و صفراوی نافع و مقوی میزدند و بکار آن کبد مضربه و ترکیبش  
 آنست که زرشک را با آب میزنند و در کرم نموده در آن بنید از آنکه عفو صحت  
 آن زایل گردد و بعد روغن گاو و روغن بیدار و اهرام اختربه شکر سلب بقوام آرند و قریب  
 طعمیست بلین بطن و مفید بعلل صفراوی ترکیبش آنست که قریبند و در ابلخ نموده به شکر  
 سفید بقوام آرند و شکر طعمیست بحد مشهور اگر بمر با سه قریبند و سه تناول نمایند  
 با امراض صفراوی مفید و اگر بجنس است استعمال کنند بر اسهال طعم نافع  
 شیر مرغ طعمیست سریع الهضم مقوی با ده و افند اینده شیر الا  
 با صاحب سنگ گرده و سده مضرب و غذا نیست صلاح بر اسهال حفظ صحت الامعاء  
 است ما الارز که بند سه پنج گویند تسکین صفرا و نایب قلبه و کفنه  
 مستمن بدن ملین طبع و با مزج باز ده بسیار مفید و قلبه از کفنه بلبست اجزاء  
 خود حرارت قوی دارد و ال ماش که بدال موکک مشهور است سریع الهضم  
 صابح الکیوس است خصوصاً غیر مقشر آن نان پس نان شیرین سریع الهضم  
 کثیر الغذاء است و نان فطیر سه سد و قافض و در بعضی مستمن طعمیست

صفاوی



بسوداوی مزاج موافق ترکیبش آنست که گوشت را بچینه لعل و دارچینی و روغن گاو و روغن  
 بادام و قدری زیره سفید بنید از اندر پیچیده و نیمه شست می است و فقط الدم و خشونت  
 خلق و شقیق النفس و سل تافع مخصوص بضمیمه و عصاره مهمل و سکون و او و عصاره مهمل و  
 طعنا بیست گوشت مرغ جوان و درج بالقولات معروفا گرم و او و پیچیده و تریب و پیچیده و تریب  
 آن تابع اجزا و است علوا و است اسفلا و است درج بالترکیب و است درج بالترکیب و است درج بالترکیب  
 بعد تافع هر سه مقوی و تافع و ترکیبش مشهور بضمیمه طعنا بیست که بکنده و جو و گوشت مرغ  
 و روغن بادام تریب و پیچیده و تریب و پیچیده و تریب و پیچیده و تریب و پیچیده و تریب و پیچیده و تریب  
 و باه و پیچیده و است طعنا بیست و درج بالترکیب و درج بالترکیب و درج بالترکیب و درج بالترکیب  
 لا هم غذا بیست گوشت گاو و امثال او را بعد از پختن باب و نمک و درج بالترکیب و درج بالترکیب  
 آب آن بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند  
 و آن بنید از روغن و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند و بکند  
 بفتح و پیچیده و باه و پیچیده و باه و پیچیده و باه و پیچیده و باه و پیچیده و باه و پیچیده و باه و پیچیده  
 باشد که صاف کرده و پیچیده و باه و پیچیده و باه و پیچیده و باه و پیچیده و باه و پیچیده و باه و پیچیده  
 مثل بقولات مدخوله باشد و پیچیده و باه و پیچیده و باه و پیچیده و باه و پیچیده و باه و پیچیده و باه و پیچیده  
 اغذیه قدیمه و ترکیبش آنست که عسل و پیچیده و باه و پیچیده و باه و پیچیده و باه و پیچیده و باه و پیچیده  
 حدت و خون و صف است و بقطع سلس البول و پیچیده و باه و پیچیده و باه و پیچیده و باه و پیچیده و باه و پیچیده  
 و اعضا و عصبان و باه و مصلح او شیرین است و پیچیده و باه و پیچیده و باه و پیچیده و باه و پیچیده و باه و پیچیده  
 چهار فائده فائده اول و بعضی احکام او و پیچیده و باه و پیچیده و باه و پیچیده و باه و پیچیده و باه و پیچیده  
 که هر چه حیوانی بود و از حیوان صحیح المزاج و فصل بهار بعد از زوال بلا فاصله باید گرفت  
 و انچه بعد از او بود و اول زمستان بگیرند و بهترین او آنست که در رنگ و جوهر معیوب بود  
 و از خاک و دیگر کثافتها پاک و همان باشد و از حیوانات شراب بعد از رسیدن و قبل از سقوط  
 و برگ را بعد از تاسی نمود و قبل از زرد شدن و نیمه را بعد از استیقام و گلبان و شکوفه  
 را بعد از شکفتن و قبل از زرد شدن و نیمه را بعد از استیقام و گلبان و شکوفه  
 بعد از تاسی نمود و قبل از شکفتن شدن و نیمه را بعد از استیقام و گلبان و شکوفه  
 برگ و صمغ و عصاره بار او را اول زمستان شکوفه باید گرفت و دوا را بری از پستان



قوی بود و بی قوی تر و اخذ او به بعد از غروب و قبل از طلوع آفتاب منع بود و در شستن  
 او به رعایت چند امور مرع دارند یکی همراه دوا و دوائ دیگر را گرفته نگا دارند دوم  
 آنکه دوائی که از نهاد اشتن متعفن یا گرم خورده یا از تحلیل مفتوح گردد و آنرا بدوائ دیگر که  
 بالخاصیت جفتش از عفونت و غیره ناید مثلاً گافور یا شعیر و فریون بشبیت و فلفل یا قلا و غیره  
 بزرده بیضه مرغ بداند سوم آنکه مشک و عنبر و غیره را در شیشه که بهنش بوم سفید بسته باشند  
 نهند و همچنین و تخم خیارین را در کیسه نگاه دارند چهارم آنکه در مکانی که حرارت و رطوبت  
 و برودت و یوست آن معتدل بود و از دخان و هوای خالی بود و در او را در آن بداند تخم  
 آنکه در دوزیل و بنفشه و غیره را با دوی قوی الراجح مثل حلیت و مشک ندارند فاکیده  
 دوم در بیان مزاج و افعال و خواص او به مفروده بر سبیل اختصار ابریشم گرم خشک  
 در اول اسفرح روح و مانع و رافع خفقان و ضعف ریه و مقوی باه و نیکو کنند از یک خواص  
 و ابریشم محرق از مقرض و را اثر به ضعیف بود و شربت از یک درم تا سه درم بدیش مروراید  
 مضر کرده مصلح آن اسبایون ابله گرم خشک در دوم مد حیض او در اسقاط حین و قروح  
 همیشه مفید و قطور روغن تخم آن که در ظرف آهنی در روغن کنجد خوشانیده باشند برای قوت سمع  
 نافع شربت سه درم بدیش بوزن آن جوهر السرم و مضر معده و خلق مصلحش عسل اترج بفارسی  
 ترنج گویند پوست زرد آن گرم در اول خشک در دوم و تخم آن اگر شربین بود سرد و تر  
 در دوم و اگر ترش بود سرد و خشک تخم آن در اول و سوم گرم و در دوم خشک و برگ  
 و شکوفه آن در آخر و دوم گرم خشک مسکن که صفی راوی و مقطع صفی و جهت تسکین  
 حرارت احشاء شش نافع شربت از خشک تا پنج درم و از مر با آن یا پنج مثقال مضر  
 حکم و دماغ مصلحش عسل و بنفشه آلو سر در اول و تر در دوم ملین مضر دماغ و معده  
 مصلحش عناب و گل قند شربت آن تا نیم تل بدیش ترند سه افرخ گرم خشک  
 در دوم مسکن اوجاع بارده محلل و مفتح سه درم کبد مدبول و حیض و آب که در او  
 از خرد کرده باشند آشامیدن آن براسه فی بطنه مخرب مولف مضر بکرده مجربین  
 مصلحش گلاب شربت از نیم مثقال تا یک مثقال اسفند اوج سفیده  
 را گویند باد و یخشم جهت در و و شور و قس و روح آن نافع و حملش جهت قطع خون حیض  
 و منع حمل مفید و خوردنش خنق آرد و خوردنش زیاده از یک درم کشنده



اسارون پنج گاه است در آخر و دوم گرم خشک محلل و مفتوح و مقوی و منقح و باغ مضره  
بدنش بوزن آن زنجبیل شربت از یک مثقال تا سه مثقال اسطوخودوس در اول گرم و  
خشک محلل و مفتوح سرد و آتشامیدن یک گرم آن تنها جهت رسته مفید بدنش در حقیه سودا  
افیتمون مضرشش مصلح آن کثیر شربت از یک گرم تا پنج گرم اسبقول سفید آن سرد  
در سوم و در دوم تر و سرخ آن تر در اول و سیاه آن بایوسیت و از سیاه آن اجتناب بهتر  
آتشامیدن سفید آن مسکن تشنگی و حرارت و گوشت که اگر کوفته آنرا با شامند غشیه  
و سقوط نبض حادث شود و بموت انجامد و علاجش قه فرمودن با العسل بدنش و تلپین و  
خشونت سینه و سرد فیه و در تبرید تخم خرفه و معتدل شربت آن از دو و درم  
تا ده و درم اسفانناخ در آخر اول سرد و تر و گوشت معتدل است طین طبع سیرج اضم  
جید غذا و کفح ترا بر سائر قولات مضر و درین مصلح آن روغن بادام  
بامسکه کاف بدنش خرفه اش نه خیر نیست مثل رسیان بچیده بدخت صبور  
و سائر و زخمها متکون می شود و مضر است مصلحش انیسون شربت آن تا سه  
درم طبعیت آن معتدل در گرمی و سردی و قوی گرم در اول و خشک در دوم و آتشی  
اصل السوس در دوم گرم و در اول خشک منفع اخلاط غلیظه و مسکن تشنگی و حمیات  
بارده را با الکلیف مفید مضر کرده و سیرج و مصلحش کثیر او کسرخ شربت تا پنج گرم افیتمون  
گیا بهیست مشابه با یک گرم در اول و خشک در دوم قابض و مفتوح شربت از جدمان  
از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ تا دو و درم بدنش و رقیقیت معده اسارون مضر معده  
مصلحش در محرومین آب انار و در مبرودین انیسون افیتمون گرم و خشک در سوم  
مفتوح و مسهل سودا و با بنفشه مسهل صفر مضره صمغ عربی شربت آن بقول شیخ  
چهار مثقال بدل آن در اسهال یک و نیم وزن آن حاشا اقا قلیا عصاره ایست  
مفسول آن سرد در اول و خشک در اول سوم و مفسول آن سرد و خشک در دوم مجفف  
و رادع و قابض و قاطع نفث الدم و مقوی معده و کبد و حالبس نزلات حاره و سارده  
پیدا کند مصلح آن روغن بادام شربت تا یک و درم بدنش بوزن آن عدس و طریق  
غسل او آنست که در آب بسانید و هر چه بالای آب بالستد بر دارد و قه صفا ساخته  
نمشک کنند اکلیل الملک در اول گرم و خشک و بعضی مرکب القوی و آنست اند



و محمل بلین او رام صلبه و نوشیدن آب طبع آن بهر اور آر و کثرت منی نافع مضرا نشین مصلح  
 آن انحر و مویر شربت تاد و شقال بد لش هموزن آن بالونه اهر و و سرد و تر مسکن حدت  
 صفرا و خون انحره در اول سوم گرم و خشک در دوم و ثمرش جهت تخفیف زخمها نافع آشامیدن  
 مطبوخ آن جهت امراض صدر مفید مضرا کرده و امعاء و مسامع آن صمغ عربی و کثیرا شربت تاد  
 در رم و زیاده ازین مملک روغن آن در عمل باه عیب اثر ابلج در دوم سرد و در اول خشک قابض  
 و بلع ریختن مواب و بعد و مقوی قلب آشامیدن نفوذ آن مانع انحره ممد و مضرا سپرز  
 مصلح آن غسل شربت از جرم آن از سه در رم تا پنج در رم و مر سبب او خواص قریب بمر فی البله دارد  
 و طبع را ملائم کند اسهال در سوم سرد و خشک قابض و هم از جمیع اعضا و مسکن است مضرا  
 مبرودین مصلحتش بکمال شربت از غرق آن یک شقال و از عصا ده آن یک در رم و از بک آن  
 پنج در رم انیسون در آخر دوم گرم و خشک در بول و حفظ و خلل و مسکن او بجمیع مضرا معا  
 و مصلح آن از زیاده شربت از دو در رم تا پنج در رم بد نش نیز از زیاده اثر رو و تده صمغ و خست  
 غار و دار است گرم در آخر دوم و خشک در اول آن بلین و محمل ریاض و بهترین مسلمات بلین  
 و گویند پنج در رم سائیده آن بسبب سپیدن با احتیاط و تسهیل مسامع است و دست مضرا آن روغن  
 بادام شربت از نیم شقال تاد و شقال بد لش صبر ابلج صمغ در آخر اول  
 سه و در دوم خشک مقوی و مانع و جهت و وار و سرد زان مصلح آن غلاب  
 شربت تا پنج در رم ابلج اسود در وسط اول سه و در دوم خشک مقوی حواس  
 و ذهن و حفظ و مانع و مصلح آن از سودا و سینه و جگر مصلح آن غسل شربت تاد و شقال  
 بدل آن ابلج کابلی ابلج کابلی بیض و برودت معتدل در اول خشک و بیضی گرم با اعتدال  
 می دانند مسهل بلغم و سودا و تدر بول و گرمی آن که زیاده از یک سال بر و نگذشته باشد  
 مقوی سبب و مانع و مصلح آن بلغم شربت از حشر تا سه شقال و در مطبوخ است  
 شقال بد لش بلین زرد و مضرا و مانع و مصلح آن غسل شربت تاد و شقال  
 در آخر اول گرم و تر مقوی دل و جهت خفان مصلح آن جهت زحیر محرب شربت  
 و شقال بد لش ریگان بالونه در دوم گرم و در اول خشک محمل و مصلح و مقوی  
 و مانع و تدر بول و حفظ و مصلح آن غسل شربت آن سه شقال  
 با و در دوم گرم و خشک مقوی و مانع و دل و حافظه و ممد و جگر و مصلح



و مفتحه سده و ما فی بدش و دوزن آن ابر شربت از آن تا است و درم و از خشک  
آن تاده و درم بقله حایضه در دو درم سر و خشک یکم بند و درم و درم و درم و درم  
بهر و دین مصلح آن غسل بر شک کبابی و در آخر و درم گرم و خشک و مخرب و سهل بلغم  
و سودا و اخلاط از شربت آن تا است و درم مضرا معار مصلح آن کثیرا بسیار و شان  
معتدل مائل بگرمی مفتح و محمل و مطبوخ آن جهت اسهال سودا و صفرا و نفخ نافع و در حین  
مضرب و مصلح آن مصطک و بنفشه شربت تا هفت درم بهر شربت نصف وزن آن اصل اسون  
بنفشه در اول سرد و در دوم گرم و مسهل صفرا مسکن تشنگی بوییدن تازه آن مخوم کثیرش  
دل را ضعیف کند مصلح آن قدر که انیسون بدش نیمه و شربت تابخ مثقال مصلح در  
سوم گرم در اول سوم خشک مقوسه شربت طعام و باه و مفتح سده و دافع مضرت  
هوای کوبای کثیر تشنگی آن آرد و درین رازیان دار و مصلح آن شستن آب تک و بصر  
خوردن شربت یک مثقال لبسحاق بخست و در آخر و درم گرم و خشک در اول آن مسهل  
سودا و بلغم فلیظا مضربیه مصلح آن بسیار و شان شربت از یک درم تا است و درم بدش  
نصف وزن آن انیسون لبسده آنچه مشهور است که بیج مرجمان است است از آن و بلکه  
شک است شرح سوراخ و از مثل خانه زنبور در اول سرد و در دوم خشک شرح و قابض و درم  
و سودا و مضرب کرده مصلح آن کثیرا بدش جهت حبس خون بوزن آن دوم الانیسون شربت  
تایک مثقال با قلا در اول سرد و خشک آن در اول سرد و در دوم خشک شرح  
و محمل و سدیغ الا نحر از سده اما اختلاج و نفخ آرد و مصلح آن مفتح نمون و چشاندن  
در آب بسیار در دو درم گرم و خشک شرح و مقوسه سده و باه و زیاده کننده  
منه مضرب مصلح آن صمغ عربی شربت تا است و درم بدش جوید و آب کهنه و او  
و نسیم باشد بیک سفید و درم سرد سفید آن و درم گرم و خشک سرد  
آن گرم و در سوم و قوسه تراز سفید مقوی باه و دل و سخن بدن زیاده کننده و درم  
ثقل مصلح آن انیسون شربت و مثقال بدل هر دو و درم سفید هموزن آن  
شربت التاء و درم گرم و درم گرم و خشک و درم گرم و درم گرم و درم گرم  
شکند و ریاح شربت سرد درم شربت در اول گرم و درم  
مقوسه باه و نفخ و او را شیر نماید شربت از پنجه درم تا هفت و درم بدش هموزن



آن تخم شلغم خشک خورقه در سوم سرد و در دوم تر حرارت جگر و تب های عارضه را نافع  
 و بر آب سرفه عار مجرب مولف شربت از پنجم گرم تا ده درم بدلت نصف وزن آن استغول  
 تخم ترب در دوم گرم و در سوم خشک مد ریض و بول بوق و برص را نافع شربت  
 دو درم مضر جگر مصلح آن سپستان کچک کتان بندی تخم کس گویند در اول گرم خشک  
 مد بول مضج اورام شربت سه درم مضر این مصلح آن گلقد عسل تخم کنوب  
 باعتدال گرم و تر قابض مضر شش مصلح آن گلنار بدلت بوزن آن تخم کتان تخم  
 کشوشت در اول گرم و در دوم خشک و بعضی گویند در گرم و سردی معتدل است  
 مد بول و ریض مفتوح سده جگر مضر شش مصلح آن صمغ عربی شربت دو درم بدلت  
 بوزن آن انستین تخم خر برده در اول گرم و تر و گویند سرد و تر و رفع عطش  
 کند و سرفه گرم را مفید مد ریض مضر سپر مصلح آن بادیان شربت از دو درم تا پنجم  
 تخم ریحان در اول گرم و در دوم خشک مفتوح سده دماغ و محلل اورام شربت  
 یک مثقال اطلباء در معالجه زحیر از کوفتن ریحان منع کرده اند زیرا که بغایت آن که مطلوب است  
 از گویند زایل میگردد و در تخم در اول گرم و تر ملین طبع و مسهل صفرا و از شیر خشک  
 لطیف تر و جهت تسکین عطش و تب های عارضه و سرفه نافع و در زحیر بجای ترنجبین شیر خشک  
 استعمال کنند زیرا که در ترنجبین قوت اورا قویست مضر حدرین و سپر مصلح آن در حندی  
 شربت از سه مثقال تا هفت مثقال بدلت شیر خشک مضر هفت درم در اول سرد  
 در دوم خشک مسکن غشیان و سده صفراوی و تر هفت درم بسیار در آب نمالند که  
 غشیان آرد و سده پیدا کند و نفاخ و بطی الاضم است مصلح آن بنفشه و کتیه او غناب  
 و لعاب بیدانه شربت از هفت مثقال تا شش مثقال بدلت آلو بخارا و زرشک تفاح  
 سبب را گویند شیرین آن گرم در اول و تر و در دوم و ترش آن در اول و دوم سرد و خشک  
 مضر و مقوی اعضا و ریسه و جهت تقویت فم معده و خفقان نافع شربت هفت مثقال  
 آنست که عارض مزاج ترش و باره مزاج شیرین تناول نمایند قوت شیرین آن گرم در  
 آخر اول و در آخر دوم مولد خون مصلح مرطب و باغ و مفتوح سده مضر جگر مقب معده  
 مصلح آن سکنجبین و ترش آن در دوم سرد و در اول خشک قابض و قانع صفرا  
 مسکن عطش مضر شش و عصب مصلح آن غسل تو در می در دوم گرم و سرد در اول



بسی و خلط منی و مسمن بدن و نغوظ تمام آرد و برای سرخ کردن رنگ رخسار عجیب الاثر است  
 شربت از دو درم تاسه و درم بدلتش بمن سرخ و رفع اذیت ادویه قتاله نماید شربت و در رفع  
 سوم از سه و درم تلخیدرم حرف الشاء المشکله تلخ بعضی سر و در سوم خشک و در دوم  
 بعضی گرم و آن سه اند مسکن و در دندان که از حسد ایت باشد و خنجر و مطعش مضر  
 با شفاء ضعیف مصلح آن غسل و قفل حرف الجیم جاب و شیر صفت است گرم و خشک  
 و رسوم محلل ریح مفتح سد و مقوی اعصاب ضعیف و مضیف اعصاب صحت شربت آن  
 یک مثقال جد و اربطیت آن و راول سوم گرم و خشک مفرج و مقوی قوی و اعضا  
 رئیس آشامیدن نیم مثقال سائیده آن و در شراب جوت دفع سمیت مار مفید شربت از  
 نیم انگ تا چهار انگ و در تقویت باه تا نیم مثقال مضر بحر و رویا بس المزاج <sup>مصلح شرب</sup> قلابض  
 جز مانع و راول خشک و در راول گرم جلنا و راول و سوم سر و خشک قلابض  
 و مقوی اعضا مسدود و مصلح آن کثیر شربت از یک درم تا دو درم جنبیا یا کوربتی  
 کمان بید گویند و راول سوم گرم و خشک مفتح سد و محلل و قابض و مسکن او جاع بارود  
 شربت تا یک مثقال جند بید <sup>در آخر سوم گرم و در دوم خشک مفتح سد</sup> سرد و راول سوم گرم و خشک مفتح سد  
 و محلل او رام شربت آن یکد انگ بدلتش مثل آن و ج یا نصف آن فلفل جوز و در دوم گرم  
 و در راول خشک مقوی حواس باطنه خصوصاً بامویز منق و جوت فلاج و لقوه نافع است  
 جوز بود و در آخر دوم گرم و در سوم خشک مفرج و مسکن و حافظ حدر است غریبه  
 مضر جگر مصلح آن بنفشه شربت تا دو مثقال چوب چینی خوب به پنج چوب چینی است  
 که غرت بود و گرم خورده نباشد و باطن آن سرخ از ظاهر آن بود و مثل کمان بسیار کج  
 ندارد و در لیت و صلابت معتدل باشد و مزاجش نر و قوی گرم تر است و حکیم  
 عماد الدین هم بر نیست و هر گاه قصد بخور و نش نمایند اول بقصد و مسهل تشویه کنند  
 و گاه حسب حاجت بر یک التفانوده آید و گاه قصد و مسهل هر دو بسبب عدم  
 حاجت متروک میشوند و این دو با مراض سوداویه تر منب بسیار نافع است و قبل از  
 استعمال خوب صفت نمائدت کچم خورده آن نک نمایند تا که بوقت شرب قوی  
 قلیل از نمک باقی ماند و بر اسک مزاج گرم خریف و بر اسک بار و ریح مناسب است  
 و در میان ایام خور و ن از آب سرد و جموضات و بقولات و لبنیات و فواکه



رطبه و اطعمه غلیظه و کثرت اکل و جماع و حمام و حرکات عنیفه و غم و ریخ اجتناب و رزند و چون  
 از خوردن فراغ شوند همان پرهنیز که در خوردن آن بود تا چهل روز از مرغی دارند و بعد از آن سه روز  
 رجوع به عبادت خود نمایند و طریق استعمالش که مخصوص باین وودمانست اینست که یک مثقال  
 چوب چینی عمده بگیرند و از کار و ریزه ریزه کرده و در یک سنگ یا نقره یا مسی قلمی و از اندازه  
 عرقهای مناسب که بوزن و آثار باشند بر آن ریخته تا دو پیر شب تر دارند بعد از آن بر آتش ملایم  
 بپزند تا که چهارم حصه عرقیات بماند پس آهسته آهسته دهن ظرف و آکنند و بچند ام وقت صبح و بچند ام  
 وقت شام با قدری نبات شیرین ساخته بطریق قهوه بنوشند و باقی بجای آب صرف  
 کنند غذایان آن را و گندم و جو و قلیه و پلا و و کباب بی نمک و حلویات مناسبه و گوشت بچه مرغ  
 و دراج و دیگر غذاها لطیفه بخورند و دیگر چهار مثقال چوب چینی بگیرند و از کار و ریزه ریزه نموده  
 در یک باده آثار آب بطریق سابق بپوشانند تا نصف بماند آتش موقوف کنند و دهن  
 ظرف آهسته آهسته و سازند و این آب را در روشستن و طعام بچین و استنجا و مثل  
 آن صرف نمایند و نیز قدری ازین آب گرفته لباس خود را در آن رنگین سازند و آن لباس  
 را تا استعمال چوب چینی در بدن نگا دارند و خود را از هوا محفوظ دارند که هوا اثر نکند  
 و بعد سه روز یک یک ماشه هر روز در هر دو جا افزوده باشند و باید که سرپوش  
 و یک را بتمیز گرفته در ترزو وزن نمایند بعد در آتش و طنج و زن کرده باشند هرگاه  
 بوزن مطلوب برسد از آتش بردارند و اگر قوت و تحمل مریض را باشد هر روز تعریق  
 کرده باشند و رنه بعد دو روز یا سه روز تعریق بعمل آرند و طریق تعریق آنست که علیل  
 را بر کرسی میدیافت نشاندند زیر کرسی دیگر را دارند و بخارش بگیرند باید که مریض  
 کاف بپاییده بود و الا راه نفس گشاده دارند و قدر آب و جو شانیدن بحسب مزاج  
 مختلف است پس در مزاج حار که تشنگی غالب بود و کمتر بخوشانند و آب زیاده گاه دارند  
 و در مزاج بار و بخلاف این عمل آرند و نیز در مزاج حار عرقهای مناسب  
 با آب چوب چینی مخلوط نموده و دهن و حروف الحار و اسهال مقوی دل و سینه و مدبر بول و سرفه نافع شربت آن  
 تا سه درم مضر بزکام مصلح آن بنفشه حب القطن یعنی پنبه دانه در اول گرم و تر  
 سرفه ضیق نفس را مفید شربت آن هفت درم حب الزبیب سرد در اول خشک و در دوم قابض است



**حب الیلیل** در سوم گرم و خشک مفتوح سده جگر مسهل قوی بلغم و باستقویا مسهل صفرا  
 شربت از یکد انگ تا نیم مثقال **حب السلاطین** در اول چهارم گرم گرم خشک مسهل است  
 قوی که طیبیان ترک آن نموده اند الاگاه ضرورت قوی اصلاحش نموده بعمل می آرند  
 شربش در ابدان قویه با مصلحات یک عدد تا دو عدد و در غیر آن نیم عدد و بطریق اصلاحش  
 آنست که قشر و در کرده و پرده در میان آنرا برون آورده و پوٹے پارچه بسته در شیر گاؤ  
 و دو سه جوش داده بکار برند و یا در آب لیو تر سازند و بر آورده استعمال کنند و یا باد و مصلح  
 مثل کثیرا و نشاسته و گل سرخ و زعفران آنرا ضم کرده بسایند و بکار برند و بعضی بدین  
 طریق مدبر سازند که مغز آنرا در پوٹے پارچه بسته در سرگین گاؤ که در آب حل کرده در ظرف  
 گلی پر کرده باشند آویخته آتش دهند و دو سه ساعت پس بر آورده با آب گرم شسته با استعمال  
 آنند **حب الزمان** یعنی انار وانه در اول سرد و شکم بند و مسکن صفرا است  
**حب القرع** در دوم سرد و تر مسکن عطش سرفه گرم آرامشید شربت از سه و نیم تا  
 پنج گرم **حب الیهو** در اول گرم و در دوم خشک مدربول کنیایش با خون خفاش  
 جفت رویانیدن مرده مجرب مضر جگر مصلح آن صمغ حلیمه در دوم گرم و خشک برگش  
 مدحیف و جهت استسقاء و امراض بارده مفید تخم آن ملین و مدربول و مقوی ریه و مضر  
 انیشتین و مصلح آن سنگبین حلیتیت در اول چهارم گرم و در آخر دوم خشک بقو و فاج  
 و امراض بارده و مفید مضر جگر آن انیسون شربت از نیم و انگ تا نیم مثقال محص  
 یعنی نخود در اول گرم و خشک مفتوح سده جگر است حتما مرکب القوی مصفی خون مضر خلط  
 مصلح آن لعاب اسبنول شربت تا یک مثقال خنطل در چهارم گرم و در دوم خشک تخم آن  
 مسهل اقسام بلغم و محلل و تخم آن نیز مسهل شربت از تخم آن نیم گرم تا یک گرم و گفته اند  
 استعمال آن بجا مزاج و در گرما جائز نیست خفض معتدل در دوم خشک قابض در اربع  
 و محلل و مدحیف و التخالش جهت رمد نافع **حرف النجا** در خشک مرکب القواس  
 مدربول مسکن و در مثانه افزاینده منی شربت مفت مثقال خنث الحیدر در دوم گرم  
 و در سوم خشک محقق و مقوی معده و قلب و دماغ و بالغ حمل و حیض مضر شش و مصلح  
 آن کثیرا شربت تا دو و انگ و نواده ازین مجوز نیست **حب الزهر** طبعیش  
 از خبث الحیدر و خبث الفضة لطیف تر و در افعال و خواص از هر دو قوی



است الفصم سرد و خشک قابض است طلای آن جهت بواسیر و التیام جراحت مفید  
 در اول سرد و تر معتدل الفصم ملین طبع مفتوح سده کبد زیاده کفنه شیر در بول  
 مضره ضعیف مصلح آن ربوب فواکه شربت بنجد رم بدش تخم طحله بقول جالینوس  
 و در محلل و ملین و گشایش از تخم آن ضعیف و لغاب آن نیم گرم با شکر جهت سرفه  
 مفید مضره مصلح آن غسل شربت از جرم آن یک مثقال خردل و چهارم  
 گرم و خشک جاذب اخلاط از عمق بدن محلل رطوبات و مانعی و بلقوه و فالج مفید و  
 شامیدن آن با غسیل جهت سرفه مرطوب و تقویت باه نافع مضر حرورین مصلح آن کافور  
 شربت آن سرد و گرم حشاش پوست آن در اول خشک و در دوم سرد و اگر نیم گرم  
 باب سرد و صبح و نهدیم بوقت شب هنگام خواب بنوشند جهت انسداد و اسهال و موی  
 و صفراوی مفید افتد و تخم آن در دوم سرد و در اول تر منوم و منضج مواد رقیقه صفراوی  
 و مقوی و مانع و کبد و کرده و شربت تخم آن تاده درم خلاف بید مشک را گویند  
 بقول جالینوس سرد و تر است مقوی دل و دماغ مسکن صداع که از بجا مواد حار باشد  
 و عرق آن در تمام افعال و خواص از کلاب قوی محلل طبیعت انگوری آن مرکب القوی  
 گویند سرد و خشک است سریع النفوذ و رساننده تاثیر او و یه باعضا و بوسیدنش به نزاله  
 گرم و صداع حار و تقویت دماغ عجیب الاثر و مداوش جهت قتل کرم معده و مجرب مضره  
 پیران و سوداوی مزاجان و نیز با عصاب و باه مصلح آن شیرین شربت تا بهفت  
 مثقال خولجان در آخر دوم گرم و خشک مقوی باضمه و احشاء و باه و کاسه ریا ح  
 ماسک بول و جهت تصفیه صورت مفید مضر دل و سینه و حرورین مصلحش صندل و طباشیر  
 شربت تا یک مثقال تخم شیرین در اول گرم و تر ملین طبع و محلل او را هم و باد و یه  
 مناسب هر خلط مسهل آن مثلاً بالمرمندی مسهل صفرا و باقرید مسهل بلغم و باب شاهتره  
 و آب کاشنی مسهل سودا مضر معده مصلح آن مصطکه و انیسون و پید کنند  
 مفید است بسبب رسیدن خود با مصلح آن روغن بادام شربت از پنج مثقال  
 تا بیست مثقال خا کشته نوع صغیر آن در اول و دوم گرم و در اول تر و نوع کبیر آن در  
 آخر دوم گرم و یس و مشتق و مقوی معده و نیکو کننده رنگ خلسار و گریخته آواز و تحصیه  
 و جدری را نافع و بجمیات حاره و بارده مفید چنانچه در تجربه متاخرین رسیده مصلح است



مصلح آن کثیرا شربت از کبیر تا دو و مثقال و از صغیر تا سه مثقال خیارین در دو سوم سرد و تر است  
 آشامیدن آب آن برای حمیات حار و حادثه و یرقان نافع در بول مسکن حرارت  
 صفرا و خون و تخم آن قوی تر از حرف الدال و از فلفل و راندر و سوم گرم و خشک  
 محلل مواد بارد و دریاح مفتوح سده جگر مضر مصلح آن صمغ شربت تا یک مثقال و از این  
 در آخر و سوم گرم و خشک منفع اخلاط عقیقه مفرح نفس در بول و حیض مسقط جنین مقوی  
 باه مضر مثانه مصلح آن کثیرا شربت از دو و درم تا پنج درم در ریح بنجیست عقری شکل  
 و رسوم گرم و خشک محلل بلغم و سودا و مقوی باضمه و مسکن وجع رحم مضر بجا ر مزاجان مصلح  
 آن راز یا نه کوبیده غوره شربت یک درم تا دو و درم بدل آن عاقر فواد صمغ الاخون  
 و رسوم سرد و خشک آشامیدن شربت جبت حبس خون جمیع اعضاء باطنی مجرب مضر کبد و مثقال  
 آن کثیرا شربت از نیم درم تا یک مثقال و هین باسپان خالص آن در اول رسوم گرم  
 و خشک مقوی دماغ و اعصاب و بامراض بار و دماغی مثل فلاج و لقوه مجرب و آشامیدن  
 نیم مثقال با شیر تازه جهت رفع سمیت مفید شربت تا نیم مثقال حرف الزال المعجمه  
 و هین معتدل مائل بکرم مفرح و مقوی قلب و دماغ و بضعف معده و باه و سیرز و  
 یرقان نافع مضر مثانه مصلح آن عمل خشک شربت از یک قیراط تا دو و قیراط و یک دانگ است  
 حرف الراء المملک راز یا نه با دیان را گویند بستانی و برمی بود پس بستانی آن در اول  
 رسوم گرم و در آخر اول خشک مفتوح سد و مجاری و مسکن او جاع بار و ده و طبع تخم آن  
 جبت اخفکان و غش با کل کا و ز بان مجرب و طلامی پنج آن جبت کزیدن سنگ و یوانه  
 نافع مضر حرورین مصلحش سکنجبین شربت از تخم آن تا دو و مثقال و از پنج آن در مطبوخ و و مثقال  
 و طبیعت بری آن در آخر سوم گرم و در دو و خشک جبت اسهال مزمن و تقطیر البول نافع  
 رمان مطلق آن بارد و رطب و رمان شیرین کسر و با اعتدال مسکن تشنگی مولد خون صالح مقوی  
 کبد و یرقان نافع حرف الراء المعجمه شربت سرد و خشک در رسوم مقوی معده  
 و جگر گرم و مسکن عطش و بامراض صفرا و کرم مفید زردا لبحی بنفارس کف و ریا  
 گویند و رسوم گرم و خشک باضمه اطعمه مضر بصوت مصلح آن صمغ و کعبایات شربت یک درم  
 زردا و نند کدرج بنجیست در دو و گرم و خشک آشامیدن شربت باب گرم منقعه سینه و  
 قصبه ریه مضر سیر مضاعفش عمل بدش زردا و نند طویل زردا و نند طویل در رسوم گرم و در



و دوم خشک محل و مقطع بلغم و مفتوح سرد و آتشامیدنش با فلفل برای تنقیه رحم و اخراج جنین مفید  
 شربت از دو درم تاد و مثقال زعفران در دو درم گرم و در اول خشک مقوی جو اس مفرح  
 و در دو مفتوح سده و با غویجک مضر با عصاب مصلح آن بکنجدین و انیسون شربت تاد و درم  
 زخمی سبیل تازه و تر آن در سوم گرم و در اول خشک و خشک آن در دو خشک مقوی معده  
 و کبد مفتوح سده بکرب و با تربید مسهل رطوبات مفاصل شربت تاد و درم مضر خلق مصلح آن  
 غسل و روغن بادام زوفای یا لبس بستانی آن در دو درم گرم و در آخر خشک و کوی  
 آن قوی تر از بستانی مسهل بلغم و جهت سرفه مزمن و فاجع مفید مضر جگر آن صمغ عربی  
 بدلتش معتبر و فای رطب در دو درم گرم و در اول تر محلل او را مصلب و لین و تنقیه  
 مضر محرورین مصلح آن بکنجدین شربت تاد و مثقال زیت در دو درم گرم آتشامیدنش  
 چاره مثقال با یک رطل آب گرم مسهل قویست حرق السیدین المله که سافرج  
 بزرگ و ختیس در سوم گرم و در دو درم خشک محلل ریح مصلح حال معده و در بول و حوض  
 مضر مثانه مصلح آن شربت بوی شربت آن در مطبوخ یک مثقال و در معاجین نیم مثقال سیستان  
 در اول تر و در حرارت و برودت معتدل مسکن حدت صفرا و عطش گویند مضر جگر است  
 و مصلح در برودن کل سرخ و در محرورین غلب شربت از سی عدد تاد و مثقال سقمونیای در سوم گرم  
 و در آخر دو درم خشک محل و مفتوح مسهل صفر شربت آن از نیم دانگ تاد و دانگ زیاده ازین  
 مضر معده و دل و کبد و امعاء کشنده جنین است سفر جمل علوا و در حرارت و برودت  
 قریب با اعتدال مفرح و مقوی دل و دماغ و معده و در بول خوردنش حفظ جنین از اسقاط  
 نمایند مضر احشاء ضعیف مصلح آن غسل شربت از آب آن تاسی درم و رب قریب الا اعتدال  
 است و رب بی ترش در آخر اول سرد و خشک و قالیض و قاطع قوی سفید آن  
 در دو درم گرم و در اول خشک و آب فیشکر تازه در دو درم گرم و در اول تر و خشک سرخ  
 در آخر دو درم گرم و در آخر اول خشک و نبات قریب با اعتدال است و هر قدر که تقصیر  
 آن نمایند قلیل الحار است میگرد و و آتشامیدن آن با گلاب و آب سرد و در ابتداء حمیات  
 محرقه مفید مضر حبان سل و اسهال و صفراوی مزاجان را مصلح آن بادام و شیر تازه  
 شربت تاسی درم سلیمه پوست شاخ و ختیس در آخر دو درم گرم و خشک  
 ملطف و محلل او را م بار و ده و مسخن و مفتوح و مقوی معده و کبد و در بول و حیض شربت تاد



دو درم مضر کرده و امعاء مصلح آن کثیر او آب سپستان سماق بپندی تنتریک گویند  
 سرد و خشک در دو درم مقوی معده و قابض و ملغ انصباب مواد و بحد و بقی و غشیان مفید  
 مضر جگر بار و مصلح آن مصطک شربت بخدر رم بدل آن سر کمر سنا و لی در آخر دو درم گرم و در اول  
 خشک مسهل اخلاط ثلثه منقی دماغ غشیان آر و مصلح آن پاک کردن از جوب و خاشاک و روغن  
 بادام چرب کردن **سنبیل الطیب** در آخر دو درم گرم و خشک مصلح سینه دماغی مقوی  
 دماغ و معده و کبد و نیکو کننده رنگ رخسار مضر کرده مصلح آن کثیر شربت تا یک مثقال بدش  
 از خر سورخا ن در سو م گرم و در دو درم خشک مسهل اقسام بلغم از اعضا البس در  
 و جاذب اخلاط از عمق بدن او بمرق النساء و جمع مفاصل مجرب شربت آن مفرداً یا برفران  
 یک درم و مرکب باد و یه دیگر از نیم درم تا نیم مثقال بدش در مفاصل بوزن آن حنا مضر معده  
 مصلح آن کثیر او شکو باید که در مفاصل هموزن آن زنجبیل یا کنند که مقوی فعل او است  
**حرف کشین المعجمه شربت** در آخر دو درم گرم و در اول دو درم خشک محلل  
 و منفع و مفتاح سید و باضم و در بول و خیف منجر است مصلح آن بکنجین و آب لیمو و طبع آن  
 مضیف دماغ مقل منجف آن شربت تا هفت درم بدش تخم آن شاه تره  
 مرکب القوی است و گویند در حرارت معتدل و در دو درم خشک شلیخ الرئیس در اول  
 سرد و انسته و این قول صحیح می نماید مصفی خون در بول گویند مضر ریه است و مصلح آن گاهی  
 شربت از سه درم تا پنج درم و تخم آن معتدل الحار ات اند **شقاقل** بختیت و در اول  
 گرم و در دو درم خشک منفع و قاطع بلغم مضر اشتها و مصدع و مصلح آن غسل شربت تا پنج درم  
 شش و نیز تخم نباتیست که بپندی کلوچه گویند و در سو م گرم و خشک مسخن و مجفف رطوبات  
 مضر کرده مصلح آن کثیر شربت دو درم بدش انیسون شکاک می در دو درم گرم و خشک  
 و یا قوت تر یا قیت است و تخم و قرآن ملطف بلغم مضر ریه مصلح آن صمغ عربی شربت آن دو درم  
 و صاحب تقویم الابدان بخدر رم گفته شیر خشک در آخر اول گرم و بر طوبیت و بیوست  
 معتدل ملین طبع مسهل صفرا و اخلاط سوخته و مبلد ریا قراقرز معده و مرقق منی و مصلح  
 آن روغن بادام شربت تا بست و پنج مثقال بدش هموزن آن زنجبیل حرف الصاد الممله  
 صبر در دو درم گرم و خشک منفع سدد و محلل ریا و با اخلاط ثلثه مسهل قویست  
 درم آن منقی اخلاط فاسده و یک و نیم درم مسهل است صمغ در آخر دو درم گرم و خشک محلل ریا



مفتوح و مضر به مصلح آن سرکه شربت تاج مشقال صمغ و زکرمی معتدل و در دوم خشک  
 مقوی معده و امعاء و منشی سینه و بسر فمفید حالبس اسهال مضر ثقل مصلح آن کتیرا  
**صندل سفید و سرخ و زرد و سفید و زرد** و آن در سوم سرد و در دوم خشک و سرخ  
 آن در سوم سرد و خشک مفرج و مقوی دل و معده و راح و قابض خلل او را م حار و جهت  
 خفکان مفید مضر به مصلح آن غسل شربت یک مشقال بدش نصف وزن آن کافور و صندل  
 سرخ و در افعال مذکوره شراب از سفید ضعیف و طلاء قویست و قرشته گفته که در زمان مصلح  
 سرخ و راضده و صندل سفید در شرب و بات استعمال می یابد حرف الضما و المیع ضفیع  
 و سوم سرد و در اول خشک مضمضه لطیف نری آن جهت در دندان مفید و گویند که ران  
 ضفیع را بر لیسان بر بندند و کسیکه الماس خورده باشد بلع نماید ریزهای الماس بدان چسبیده  
 برون می آید حرف الطاء المهملة طایم و در سوم سرد و در دوم خشک مفرج  
 و مقوی دل و مسکن حرارت آن و قاطع فی مضر او ی کضر به مصلح آن مصلح شربت  
 تاو و در دم بدش بوزن آن تخم خرفه طحالب و در دوم سرد و در اول خشک و مضر  
 که باشد و خلل او را م حار و طحالب از منی سرد و در اول خشک و در دوم مقوی قلب حالبس  
 و مضر طحال مصلح آن مصلح شربت تاو و در دم حرف الحین المهملة عاقر قرحا  
 در آخر سوم گرم و خشک و صاحب جمع الحکمة گفته که در اول چهارم گرم و خشک مفتوح سرد  
 و مالیدن آن بزیست برای استرخای و فلج مفید و مالیدن سوخته آن بر بدن او را عرق کند  
 و چون قبل از حمل روغن آن بر قصبه مالند استخوانها نرم میگرد و شربت جماع بر انگیزد  
 و لذت جماع و در مضر به مصلح آن کتیرا شربت تاکیدرم بدش در فلفل عسل و حرارت  
 مائل باعتدال و در دوم خشک حالبس حیض مولد خون سرد او ی و مسکن و قابض بطبی البضم  
 فلاح مغلط خون کثرت آن قاطع باه و جفیف بدن مصلح آن روغن زرد و طنج غش  
 رسیده آن در آخر اول گرم و تر سرخ الاخذار مصلح حال صبر و ریه مسمن بدن زیاده  
 کنند و پیچیده و باید که آب آن خورده بویست آن بنید از غده مورث تشنگی است مصلح آن سکنجبین  
**عنب الثعلب** در دوم سرد و خشک مسکن حرارت و تشنگی و محلل او را م حار و  
 آشناسیدن یک مشقال ریش پیچ آن باشد اب منوم مضر مثانه مصلح آن  
 قند شربت پیچ مشقال عنباب در حرارت و برودت معتدل مائل



بر طوبت و شیخ الرئيس بارود را اول و معتدل بر طوبت و میو است گفته ملین صدر رواحتش او  
 منضج اخلاط غلیظه مسکن تشنگی مضر معده مصلح آن شکر و میو نیز شربت تا اینجا عدد و بدل آن  
 سیستان عنبر در دوم گرم و در اول خشک حافظه و قوت حیوانی و نفسانی و طبیعی محرک  
 شتوت طعام و باه و بنفاج و خدر و کز از و رسته مفید مضر امعاء مصلح آن صمغ شربت یک انگ  
 بدل آن مشک و زعفران عود و در آخر و دوم گرم و در سوم خشک ملطف و مفتوح سده مفرح  
 و مقوی اعصاب و عواس و قوی دماغی و قلب و کبد و معده و گروه و محلل ریح و زایل کننده  
 بوی وین و باضم طعام مضر و برین مصلح آن کافور و سکنجبین شربت تا یک مثقال بدش  
 و ارپینی و قرنفل و زعفران حریر العین المعجمه غار لیقون و در اول گرم و در دوم خشک  
 مسهل اخلاط ثلثه و ملطف اخلاط غلیظه بدش نصف وزن آن شحم حنظل شربت و مطبوخ  
 تا یک مثقال و در غیر مطبوخ تا یک گرم حریر الباقی و محلل طبیعت تخم آن مذکور شد و بخ آن  
 و را اول گرم و در دوم گرم تر و گرمی پوست و برگ آن زیاده از اصل آن گسست و بر آب آن  
 از بستانی آن قویست محلل مواد و باضم و الاغ و غیره منضم است خصوصاً برگ آن و بیش  
 قاطع بلغم و برگ آن پراکنده کننده ریح مضر سرد حلق و دندان مصلح آن نمک فوسفور  
 اول سرد و خشک تفریح آن قریب به تفریح یا قوت مضر امعاء مصلح آن کثیر اشربت از یک انگ  
 تا نیم گرم قاقول سیاه آن و در آخر سوم گرم و سفید یا مقشر از پوست سیاه آن و را اول  
 سوم گرم و شیخ الرئيس قاقول سیاه را در چهارم گرم و خشک گفته و صاحب مجمع الحکمة  
 به همین قواست محلل و شقی بلغم و مقوی معده و جگر و رافع آروغ ترش و ضما و آن سرکه  
 جهت تحلیل و رم طحال مفید مضر جگر مصلح آن او بان بارده شربت تا یک مثقال  
 بدل آن زنجبیل حرف القاف قاقله که با گرم در اول و خشک در دوم مفرح  
 و مقوی معده و باضم طعام و هابس لطن مضر امعاء مصلح آن کثیر اشربت تا دو مثقال  
 قاقله صغیر در دوم گرم و خشک محلل و خوشبو کننده راحه و بان مضر صدر و ریه  
 مصلح آن کثیر اشربت از یک گرم یا یک مثقال قسری در دوم سرد و تریوید خون صالح  
 مفتوح سید و شریع الفساد یعنی تخلط که در بدن غالب بود و تحلیل گردد و قاقول در سوم  
 گرم و خشک مقوی ارواح و جهت سرفه بار و رطب مفید مضر کرده و امعاء آن صمغ عربی  
 شربت تا یک مثقال بدش بوزن آن و ارپینی قسط و در سوم گرم و خشک مقوی اعصابی



رئيسه آشامیدن نیدرم آن با غسل یا شراب جهت تقویت باه مفید مضر ری مصلح آن نسیون  
 شربت از یک درم تا یک مثقال بدش نصف وزن آن عاقر قاصص الزیره  
 و رآخردوم گرم و خشک بلطف و محلل مقوی دل و جگر و واقع استسقا و مضر بکراهه مصلح آن  
 انیسون شربت تا دو درم قنطاریون کبیر نباتیست و رآخردوم گرم و خشک محلل و بدر  
 طمٹ و مخرج جنین مژده مضر و باغ مصلح آن غسل شربت آن تا دو درم قنطاریون صغیر  
 و رسوم گرم و خشک مفتوح و مسهل و منقح و جاذب مواد از عمق بدن حرف الکاف کامو  
 بتسائی او در او اول دو درم سرد و تر مصلح خون و ملین و دافع طهر و هوای و باه مخدر کثیرش  
 مضر باه و سل و مصلح آن کرفس و نعناع و تخم آن در دو درم سرد و خشک و خواص قسریه  
 یگامو دار و کافور در آخر سوم سرد و خشک مفرج و مقوی دماغ و دافع تشنگی و بحی و مفید  
 و بصداغ خارج مضر معده و باه و بصباحیان ضعیف المزاج مصلح آن عنبر و خشک شربت  
 تا یک دانگ کاکجیج در دو درم سرد و خشک قطور عصاره آن جهت قروح مزمنه گوش  
 مفید مخدر مصلح آن بکشد شربت از پوست و دانه آن بنجدرم بدش غلبه الشهاب کثیرا  
 در اول تر و بگری و سردی معتدل مسکن حدت اخلاط و ادویه ها و مصلح ادویه سمیه مضر  
 ثقل مصلح آن انیسون شربت از یک درم تا یک درم کبابیه در دو درم گرم و خشک فاسیدن  
 آن خوشبو کننده و من مضر شانه مصلح آن امصطک شربت تا یک مثقال بدش دار چینی و قاقله  
 کبریت در آخر سوم گرم و خشک محلل و مسخن مضر دماغ مصلح آن بنفشه شربت از دو دانگ  
 تا یک مثقال کرفس نباتیست در اول دو درم گرم و خشک مفتوح و محلل و آشامیدنش  
 جهت فواق و در دیلو و بر و و ت احتشاء مفید منجر مصلح آن انیسون شربت تا سه درم  
 کمون در دو درم و در سوم خشک مسخن و محلل و مقوی معده و باضم مضر ری مصلح آن کثیرا  
 شربت دو درم کمر با و در گرم و سردی معتدل مقوی دل و عا بس و م و ق و اسهال موی  
 مضر مصلح آن بنفشه شربت نیم مثقال بدش و وزن آن طین ارنی کشنیر مرکب القوی  
 است و بقراط در دو درم سرد و خشک کفنه مقوی دماغ و معده و مانع صعود انجیره و رافع  
 خفقان و عا بس اسهال و جربان من شربت بنجدرم تا یک اوقیه حرف اللام  
 لسان الثور تازه آن در اول گرم و تر و خشک آن را بطویت کسره و مقوی ارواح  
 و جربان غریزی و اوقیه و سل اخلاط سوخته و ملین طبع مضر سیر مصلح آن صندل مفید شربت و در مطبوخ از دو درم



تایید رم و در نفوق از پنجه رم تا ده در رم لیمو در دوم سرد و در اول تر قاطع اخلاط الزجه غلیظه  
 و تسکین خمار نماید و قاطع صفرا مسکن غشایان و بغب خالص نافع مضر با عصاب و سرفه مصلح  
 آن تشکر و غسل حرف المیم با میثا تا نیست در دوم سرد و خشک قابض و رافع  
 و محلل مضر سبز مصلح آن بادام شیرین و تانکدرم شربت است مال کنکس در سوم گرم  
 و در دوم خشک آشامیدنش جهت تقویت دماغ و قوت حافظه مفید و اگر دانه های آن بر روغن  
 خالص بریان نموده یک کف دست هر روز تا جیل و پنجه زنده باد بر آب جدی بپزاید که کتاب ضبط آن  
 نماید ما میران در آخر سوم گرم و خشک محلل و مفتوح و کتال آن جهت مفید مضر کرده مصلح آن  
 غسل شربت تایید متقال بدش بوزن آن زرد چوبه مالش در آخر اول سرد و مالش بخشکی منتشر  
 و ترش و خشک معتدل و از جوب ماکول است مولد خلط صالح کثیر الغذاء مضر بدندان و باه  
 مصلح آن در محرومین تموضات و در سردی و درین قنقل و قاطع مضر زنجوش پند می و دانه ها  
 ماست در آخر دوم گرم و در اول آن خشک محلل و مفتوح آشامیدن مطبوخ آن رافع  
 صداع بار و رطب مضر کرده و مثانه مصلح آن تخم کاسنی و تخم خرفه مصلح آن در دوم سرد و خشک  
 آشامیدن نیم درم آن قابض و تعلیق آن بر معده جهت جمع طحال آن بالخاصیت مفید  
 مشک گرم در سوم خشک در دوم ملطف و مفتوح بالخاصیت مفرح و مقوی دل و رافع  
 خفقان کثرتش باعث زردی رخسار مصلح آن گلاب شربت تایید رم بدش یک وزن  
 و نیم سافج هند و مویر طبیعت آن بحسب انواع انگور مختلف می باشد آنچه از آن کور سفید  
 است گرم آن کمتر از سیاه آن و بهترین آن پر گوشت است کثیر الغذاء منضج خلط غلیظه ملین  
 بطن مقوی دل و جگر مضر کرده مصلحش عنب ثمریت است در رم بدش کشمش مصطک  
 در آخر دوم گرم و خشک مقوی اعضا و ریه و معده و مقوی شربت تایید متقال  
 حرف النون نازیل تازه آن در وسط دوم گرم و در اول خشک و طبیعت خشک  
 آن در آخر دوم گرم و در اول دوم خشک مقوی حرارت عزیز می مسمن بدن و مولد خون  
 مصلح نازیل بحر کی مرکب القوی اگر بشارب سموم دهند تا وقتیکه سمیت موجود بود  
 قی می آرد و سمیت را دفع می نماید و بعد تحریک قی نمی کنند شربت ایک قیر طما و قیر نو شاد و  
 در آخر سوم گرم و در اول آن خشک باضم و مفتوح و جاذب مواد از عمق بدن است در رم آن  
 بتقطیع احشا کننده علاج آن قی نمودن و اشیا چرب خوردن نیلوف در دوم سرد



و نیز از بنفشه و سر و می و تری زیاد و بنفشه گرم و خشک و تخم آن سرد و خشک مقوی  
 دل و دماغ مسکن حرارت و تشنگی و بوییدن گل آن مسکن صداع عارضه مثلاً مصلح آن  
 نبات شربت از جرم آن تاسه ورم و در مطبوخ تا هفت مثقال حرف الواو و در  
 ورسوم گرم و در وسط و دوم خشک قاطع بلغم و محلل ریاح مضر بسر مصلح آن رازیانه شربت  
 یک مثقال او را و اکثر بستانی بفارسیه گل سرخ گویند مرکب القوی است و نیز و  
 قوی و را اول سرد و در دوم خشک مقوی ارواح و سهل و مسکن صفرا و قابض خصوصاً خشک  
 آن مضر با مصلح آن انیسون شربت از تازه آن تاده ورم و از خشک آن تا چهار ورم  
 بدیش بنفشه بوی آن محرک نزل است حرف الهاء هندی با طبیعت تازه آن و اول  
 سرد و تر مسکن تشنگی و وحدت صفرا و آشامیدن آب مرقق آن بسکنجبین جهت حمیات  
 مفید مضر بصاحب سرفه مصلح آن شکر و شربت بنفشه شربت از آب آن تا نیم ظل حرف  
 الیاء یا قوت در حرارت و بیرو دت معتدل و در دوم خشک و زرد آن و در دوم گرم  
 و خشک و گویند آن در اول گرم و در سوم خشک و سفید آن معتدل و در گرمی و سردی  
 و در اول و دوم خشک مفرح و مقوی و مانع آشامیدن یکدرم آن جهت رفع صرع و خفقان  
 مفید شربت از یک قیرا تا یک دانگ فایده سوم و در ذکر اصطلاحات  
 او و به بدایه روایات ادویه را گویند که ماده او را هم را باز و در و بجای دیگر  
 نقل و بدقی البضایات او و به را گویند که طبع را بنده سازند نباتات او و به را گویند که طبع  
 بکشاید مضر نباتات او و به را گویند که سده را بکشاید ملطفات او و به را گویند که تلخ  
 خلط نماید منضجیات او و به را گویند که اورام و صلابات و اخلاط را منضج و بدی محلات  
 او و به را گویند که ضلالت تحلیل بر و مسهلان او و به را گویند که اخلاط را از راه  
 اسهال دور کنند مقنیات او و به را گویند که راسات او و به را گویند که عضور را  
 بیخس نماید مسکنات او و به را گویند که وجع را ساکن و تسکین حرارت و تشنگی و غیره نماید  
 مقنیات او و به را گویند که سنگ شانه و سنگ کلیه را بریزند مقنیات او و به را گویند که عضور را  
 ریش کند و آنرا و ای اکال نیز گویند مدملات او و به را گویند که زخم را بریزند مدملات او و به را  
 گویند که ماده را از راه بول حیض بدون آرد فایده چهارم در ذکر اسامی اوزان  
 متعارفه که اکثر در طب بکار می آیند اوقیه هشت و نیم مثقال است و در پنج چهار مثقال است و در



چهار طسوج است طانک چهار نیم ماشه لوله دو زده ماشه چار برنج در نیم ماشه  
 دام چهار ده ماشه دام پنجم بست و یک ماشه است سرخ سرخ مشرب  
 رطل آنود مشقال است و آن زمان نام او از نیم سیر است سیر اکبری ننی دام نخت  
 سیر شهابی چیل دام پنجم سیر عالمگیری چیل و چهار دام پنجم طسوج و دو جوینه  
 قیر اما و طسوج مشقال چهار نیم من و در رطل است قانون سوم و سباب  
 و علامات و معالجات امراض که بعضی مختص اند و آن مشقال  
 است بته باب اول و رقا بعد چند که حفظش در علاج ضروریست  
 پس بدانکه صاحب صداع را از اغذیه بخوره و در مضم و از هر چیز که تحریک اند مثل کچال و نمک  
 و غیره بپزیرد و رست و سکون و کم خوردن و کم نوشیدن آب و اکثر اقسام بهترین علاج  
 است و در بعض اقسام مثل آنکه بشرکت معده جار بود آب خصوصاً ناشتا خوردن مفید آید  
 و در صداع مادی کوشش باید نمود که ماده بسوی اسفل منجذب شود اگر چه تحقق حاده باشد  
 و هرگاه اراده اطمینان و اخیره کنند اول خلق راس فرمایند بعد به عمل آرند و قصد آنکه که بانزله  
 باشد تبرید و تدبیر در روانیست و برای مصد و عین فی ضارترین اشیا است الا در صداعی  
 که بشرکت معده بود و مفید و اغذیه حامضه صاحب صداع را اندیند مگر در بعض قسم مثل صداع  
 مادی و هرگاه که اختلال عقل ظهور نماید و ریت بسوی فصد قیال اگر مانع نباشد باید کرد  
 و اگر ماده شدید التوجه بسوی راس باشد بقصد تجیل فرمایند و بعد بقصد قیال فصد  
 جبهه زنند و بخانه معتدل بود که از اشیا سفید و براق خالص باشد سکونت  
 و رزند و در مسکن مشروبات بارده مثل نیلوفر کافور و غنیمده بدارند و باید که مرد و مظهرین  
 و شفیق و حسین مجلس مریض بود و اگر ممکن بود و مبالغه و فصد نفرمایند که بر روز بحر ان قوت  
 برفع ماده قادر بود و وقتیکه حرکات مضطرب ساکن شوند از ادویه کثیر البر و اجتناب  
 کنند و درین امر تدبیر خواب آوردن نیکوترین تدبیر است و در علاج مایه خوبا مبادرت  
 نمایند که معالجه این در ابتدا سهل بود و تفریح کوششند و بحام برودن و آب نیکو بپزیرند  
 رختن مفید و از کثرت جماع و از خوردن اشیا کربی و مانع و شدید انجموخت  
 اجتناب کنند و به تنویم کوشند و به مریضیکه ماده در دماغ متکین شود و در علاج سکه  
 چسب مرع دارند یک استفرغ ماده دوم هم راه استفرغ ترلیب



از نطولات و ایدها ن سوّم تقویت قلب و اگر عروق از سودای و موی متلی باشند رگ  
 اکمل از طریقیکه نقل راس محسوس شود زنده و در فالج و خدر و اختلاج و رعشه و تشنج و در اوایل  
 استعمال ادویه قویه نباید بلکه تا رابع و سابع تاخیر واجب است و بعد چهارم و پنجم استفراغ  
 با دویه قویه مناسب بود و ملقود و مغلوج را تا سته روز ما را غسل باید داد اگر بر داشت کند  
 تا چهارم و پنجم و در خرورین بفالج رئیس الجماعت ما را الشعیری فرماید و اگر انتظار تا چهارم و  
 روز نماند گوشت کبوتر یا ابانیر مناسبه این مرض بدیند و سرکه مضر است و قویکه شنبلیله  
 در امراض عصب افتد که رطب است یا یابس پس نظر کنند اگر مرض دفعه واقع شود رطب  
 است و الا یابس و نیز اگر روغن بز و دوی خشک شود بدانند که یابس است و الا رطب و در علاج  
 کمز از مسادرت از علاج تشنج زیاد کنند و اکثر جمعی که بعد از کمز از رطب حادث میشود کمز را  
 زایل میگردد و اگر بدن کمز و عرق کند از صوف تشف رطوبت سازند و نگذارند که سر شده  
 ضرر رساند و بهترین آب برای امراض عصب آب باران است و در امراض مذکور از  
 ادویه بارده و نقاحه اجتناب ورزند و مصروع را از کجوه و اغذیه غلیظه و حلیات و دسومات  
 و بقولات و اشیا میجره حریفه و از خوف و غضب شدید اجتناب ضرور است و حافظه صحت  
 چشم را از غبار و دخان و از هوای بسیار گرم و سرد و از کثرت جماع و سکر و امتلا و لقای  
 غلیظه و میجره محففه و قراعت خطوط دقیقه و کثرت استفراغ خصوصاً حی مت پی در پی  
 و دیدن اشیا براق پرهیز باید کرد و میل در چشم و دروناک نرساند بلکه ادویه را در شعیر  
 یا در شے دیگر حل کرده اندک اندک و بمصالح استعمال کنند و خوردن غذای لطیف بمقدار  
 معتدل که خون صالح پیدا کند مفید و در علاج گوش چیزی که در گوش تقطیر کنند نیکویم باید  
 و گوش را از دخول آب حیوانات و غیره محفوظ دارند لهذا شیخ الرئیس گوید که در سوراخ  
 گوش وقت خواب پنبه بدارند و از حادث شدن او راح و بشور و در گوش احتیاط کنند  
 و اگر ظهور آن شود و بدیدیر آن گوشند و شنیدن آواز قوس و خواب در امتلاهی  
 معده و فی و حرکات غلیظه و خوردن محتبرات بسبب ضرر دارد و استعمال مخدر رایت  
 در گوش کمتر بوقت ضرورت جائز و کس را که سقوط استعمال نمایند باید که دهن آنرا  
 بآب پر کنند و بگویند که بر پشت بخوابد و سر را بسوی پشت کند و او را بر بزر و بالا کشند  
 تا اثرش بوجه حسن برسد و حافظه صحت و ندان را باید که از قطع چیزه



سخت و آنچه شدید البرد باشد حرارت بود و بر سبزو دندان را از چرک و چیزی که بعد اکل و میان  
 دندان بماند پاک دارد و مسواک از چوب باید کرد که مقوی دندان باشد و تا وقتیکه از چوب  
 مسواک وقف نباشد استعمال آن نکند و باید که در علاج آماس کام و نواسه حلق اول ماده را  
 از فصد و اسهال مستفراغ سازند و بطرف مخالف منجذب کنند و صاحب نفث الدم را باید که  
 هرگاه امتلائی محسوس کند فصد زنند و چیزی که تحریک دم کند از آن پرهیز واجب دانند و از  
 جماع و آواز بلند و دیدن اشیای سرخ و کثرت شراب و استعمال منضجات مثل کرفس  
 اجتناب باید و اغذیه مسدود و مبر و هم استعمال کند و قتی که در ول غلته حادث شود و از  
 افراط استفراغ اجتناب فرماید که از سقوط قوت بلائی دیگر نازل نشود و چون اکثر ادویه مسهل  
 بدل مضر اند استعمال ادویه قلبیه بان لازم دانند و هرگاه تدبیر تبدیل سوء مزاج حاصل فرمایند  
 اقتصار با ادویه بارده نکنند بلکه ادویه قلبیه بان بار سازند از مضرت محفوظ باشند و در علاج  
 سوء مزاج یا بس نوشیدن آب سرد مفید است و اگر بیجوست برودت هم باشد با ادویه  
 و اشربه معتدله آب سرد باید داد و در تبدیل سوء مزاج رطب حمام قبل از طعام و ریاضت  
 معتدله مفید است و اگر بر طوبت حرارت باشد از حمام منع فرمایند و مریض را بجماع حکم کنند  
 و در علاج ضعف معده بعد از غذا حکم برای خوردن دو افرمایند تا دوازده و منی در رگ رود  
 و در عضو معلول مانده اثر کند و در علاج امراض مثانه آبیکه از چشمه آهن بر آید و طعم میا  
 در دیک آهن بخت باشد مفید است و استعمال موضوعات مضرب بود و در علاج  
 حمیات روغن باعث کثرت عفونت است از و طبایع رزند لکن روغن بادام حضرت  
 نمی کند و از اغذیه غیر حامضه پرهیز نماید زیرا که هر شش خصوصاً ششین و رصفه را و سوء  
 مزاج بے حموضت مستحیل بصفرا میشود و الا شربت نیلوفر مستحیل بصفرا نمیکرد و اگر چه رعایت  
 روز بجران و اکثر امراض مفید است لیکن در حمیات ضروری زیرا که بارها مشاهده شده  
 که مسهل بر روز بجران واقع گردیده و باعث هلاکت مریض گشته و هرگاه اتفاق می شود  
 که در روز غیر بجران نوبت آید و یوم راحت روز بجران می شود پس درین صورت  
 و در بهائے که در آن بجران احتمال قوی نیست مثل روز نهم مسهل بدیند و قاعده  
 دیگر است که اگر نوبت بوقت دوپرسه آید مسهل بوقت یک و نیم یا سه شب  
 باقی مانده باید داد که عمل مسهل تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد و لیکن باید که طبیب بر



مزاج مریض واقف بود چرا که در بعضی امراض بعد یکپاس یا دوپاس یا سه پاس مسهل عمل میکند  
و همچنین اگر طبیعت مناسب داند بعد گذشتن وقت نوبت استعمال مسهل بعمل آرد و بهتر است  
که مسهل بعد هفت روز داده آید مگر آنکه ماده در میان نباشد و خوف سقوط قوت هم نباشد و  
محتاج جذام را روغن گل مالیدن مفید است و از دیگر عطریات پریز و باب و دم  
طبیان ما هر فرموده اند که تا وقتی که از یک دوا یا دو دوا علاج مرض ممکن بود استعمال او را  
کثیره روایت ازین باعث معالجات اکثر امراض بطور مفردات حسب تحقیق و تجربه خود قبل  
از معالجات معموله تحریر شده یا بند پس باید دانست که برگ جنائض و انکشیقه و صداع بار و  
مفید و نوکوی سائیده سهوا کنند برای صداع یک مرتبه کافی است و کافور شمو و طلا و  
صداع حار مفید و تیلو فر نیز همین حکم دارد و تخم کاسنی را بگلاب سائیده و کبابه کوفته بجسته  
بگلاب سرشته بر سر ضما و نمایند مفید افتد و ضمیر و آب شقالو سائیده و رب بنی چکانند لصداع و  
مفید و دود را بکشد و آبیکه در و بنفشه جوشانیده باشند و حمام بر سر ریزند برای قطرب  
مفید و روغن بنفشه بشیر و خمر مخروج کرده پنبه در آن تر نموده بر سر نهند و تطیب و باغ کند  
و قطرب مفید و آشامیدن اسطوخودوس برای جنون سوداوی مفید و سطور و روغن گل  
که در آن موی سر آدمی سوخته داخل کرده باشند برای جنون نافع و خلطیت یا سنجبین  
خورن برای صرع مفید و کندش سائیده در خرقة بسته بوییدن تنقیه دماغ نماید و استخوان  
سوخته انسان سهوا صرع را شفا دهد و برای صرع اطفال نصف دانگ جد و اربشیر مادر  
سائیده خوراندن مجرب است و عاقر قرقصا نریت برای استرخا و سد رطلا کنند و آشامیدن  
دار چینی مجفف رطوبات و مقوی حفظ و زایل کنند و نسیان است و مداومت خوردن و تراخ  
مقوی حافظه و زایل کنند و نسیان و طلا می روغن چیزی بموخر سر نسیان را نافع و خوردن  
قریاق فاروق الباج مفید بود و بوییدن و در خجویه مفید دماغ و در ابتدا در چشم حار  
حفظ بشیر و خمر سائیده بچکانند و گیاب اسبقول طلا را اوج چشم را نافع و برای  
در در سبب را گویند ضما کنند و برای سیلان آب چشم که از حرارت بود تخم کاهو  
سائیده بر پیشانی ضما کنند و برای در گوش عارشیاف مالینا و رشیر عورت و روغن  
گل سوده نیم گرم بچکانند و بنجا طینج برگ نیب مسکن در گوش است و نان خواجه که در بول  
طفل خیسانیده باشند خوب مالیده در گوش چکانند و خنظل تازه در آتش نهند



چون بخت شود شکافته مغز او بماند و فشرده در گوش چکانند کرمی که در گوش بود و میر و همچنین  
 آب برگ شفا و آب برگ یودینه تنه یا مرکب کرده اند اخلت کشنده کرم است و اگر قدری  
 سقمونیا اضافه نمایند قوی تر گردد و بخار طبع شلغم برای در گوش که از ریا ح بود نافع و روشن  
 با دام تلخ در گوش چکانند قوت سمع افزاید و ابطال آن از این نافع و تقطیر آب چقندر  
 در بینی مفتوح شده باشد و لوبیای سرخ بر پیشانی ضما و کردن حاسر عاف است و خصوص  
 بگیرند و در خرقة بسته بسوزند و در بینی و مندر عاف بند کنند و سر کمن خرقه فشرده در بینی  
 چکانند برای حبس رعاف مجرب و برای بواسیر الف جوز السرد و انجیر مساد می کوفته  
 فقیله کرده در بینی نهند و خنقدع خشک کرده سوخته در بینی و مندر عاف بند کنند و سرش  
 را بکدازند و بر دو پارچه طویل طلا کنند پس یکی را از سبزی تاتارک سر و دوم را از زنگوش تاناکا  
 دیگر بچسباند و چون رعاف بند شود و روغن گاو در بینی چکانند و هرگاه از رعاف خاطر جمع  
 گردد و پارچه را از آب نمک تر کنند و فرود آرند برای حبس رعاف عمل مجرب دانسته اند و آرد  
 ماش بر سر طلا کردن بر عاف مفید و سهاله تلیا بر آتش نهند و بدسته آهن سائیده نگاهدارند و در  
 دندان را مضمضه باشد بوقت حاجت بکار برند و کتفه سفید با شور و قلع هموزن  
 سائیده و برای جوشش و من مجرب و اگر طباشیر و کافور اضافه کنند اتفاق شود و پوست  
 درخت کرزان بآب جوشانیده مضمضه کنند برای درم لثه مجرب و تخم کندنا و تخم پیاز بر آتش  
 نهند و وود آن برای کرم دندان بگیرند و رسوت بآب لیمون سوده بر آسای بشور  
 زبان بر زبان مالند و نمک باریک سائیده برو دندان مالیدن برای استحکام آن مفید  
 بود و مغز بادام و آب سائیده برای شقاق لب طلا کنند بر آسای عسر نفس و حال  
 مزمن باد و تجوییه کوفته بخیه با غسل بپسند و بچکری بر آتش نهند و با فلفل دراز بسایند برای  
 سرفه نافع و کاکرا سنگه را برای سرفه کوفته بخیه و آب بقدر فلفل حب بندند و استعمال  
 کنند و شیر زمهرای طباشیر بر آسای سرفه که از حرارت و میوست بود نافع و مسکه  
 گاو نبات برای سرفه خشک مفید و جذر را گل حکمت نموده در تنور بریان سازند  
 و بعد بختن پوست آنرا و در کرده و پارچه کنند و آب استخوان بر آورد و در ظرف چینی  
 تمام شب زیر آسمان نگاهدارند که سیارگان بر آن تابند و علی الصبح بید مشک و نبات  
 سفید پاشیده روز اول یک عدد و در روز دوم دو عدد و در روز سوم سه عدد بخورند



و اگر نفع دهد و موافق آید ازین مقدار نیز اضافه سازند برای خفقان و ضعف قلب مجرب  
 است و عطر گلاب برای وجع فواد و طلاء آشفید و عود سوخته با عسل آمیخته بلبلیند فواید را  
 نافع باشد و پوست سنگدان مرغ قدری بخورند معده را قوی کند و طبع پوست بسته برای  
 قوت معده نافع و بعد از این مقدار در گلاب سوده برای قوت معده بخورند و قوت قلب  
 را در سیب داخل نمایند بطریقی که سر آنها برون مانده باقی تمام قوت نقل در سیب داخل شوند  
 و تا چند روز در سایه نگا دارند این قوت نقل برای هیضه و وجع فواد و تقویت معده مجرب است  
 و سیب نیز و آب کاسه مروق و آب خیارشبر نوشیدن کرم معده را نفع بخشد و کلسه سائیده  
 در گلاب آفتابی آمیخته بخورند معده را از کرم پاک کند و اگر قبل از خوردنش شیر گاود و دوشه رو  
 نوشیده باشد نفع تمام دهد و عرق کند یک بقدر یک سرخ در آب آمیخته بنوشند و بتدریج  
 تا چهار سرخ بفرمایند و نبات سبز و در کنند و اشتهای طعام افزاید و سها که بریان یک حصه  
 و نرول سه حصه کوفته بخته بقدر یک ماشه برای درم سبز بخورند و برای استسقاء جده و ار  
 در آب عنب الشعل بنظر طلا نمایند و برگ خاشب در آب تروارند صبح مالیده آب صافی  
 آن بهر رقان بنوشند و مصلی سیاه کوفته بخته برای خون بواسیر همراه شیر گا و بخورند و رسوت  
 نیز برای بواسیر مفید است خوردن و طلاء آ و جده و ار در سر که ترش که تند باشد سوده چینه  
 در آن آلوده اگر صاحب آن به حمل کند مفید افتد و ترب را شب در شب بنم نگا دارند  
 و علی الصبح بخورند بواسیر را زایل کند و خوره قلی یک ماشه خوردن حبس بول را دفع کند  
 و در ظرف بر آب نشستن نیز مفید است و برای ورم بلغم و ورم بارد و ورم ری حصیه مغز  
 بیدانجیر و شیر گا و بخته ضماد نمایند و برگ یا سمین کوفته بچوشانند و بعد نمکرم شدن قضیب  
 را تا نیم ساعت در آن گذارند بعد از آن بول کنند و در دو هفته مرتبه این عمل سوزاک را  
 رفع کند و شیر برک چهره پوری که و دای هندی است و پتھر حلی نیز مشهور است  
 و آن رستی است که در سنگ خاری روید برای سوزاک مجرب و سقمونیا قدری در آب  
 سرد آب تر کنند و بسانید و قضیب طلا کرده جماع کنند اسقاط حمل گردد و و شدر را با قدری کافور  
 و گا و حله در گوش حامله چکانند حمل ساقط شود و اندر جو یک شبانه روز در آب تر کنند و مقشر نموده در  
 آهشت روز نگا دارند و هر روز یکدرم برای قوت باه خورده باشند و افیون مصری قسم  
 حله در غشیه دانه در آن بسانید و بر پارچه طلا کنند و قضیب بندند برای مجلوق

نیمه  
 کف گرفته  
 اول را در آب



سفید بود و غیر کتبخشک ز سست عدد و در سایه خشک نموده بروغن مخلوط کرده بر قضیب و کف پا  
 بمالند لغو طار و ویر بودی را و بروغن گا و بریان کنند و وقت مجامعت بر قضیب طلا کنند  
 لذت وافر بخشد و طلا کردن سورنجان باب کشنیر سبز برای وجع مفاصل مفید و استخوان سوخته  
 انسان در گلاب سائیده حب باندند و براس وجع مفاصل بخوراند مجرب است و برای  
 صرع هم مفید و موی کلان که از قبور رسته آیند و در سر که سائیده بر موضع برص بمالند لیکن  
 اول موضع برص را خراشیده باب بادرنجان شسته بمالند و این عمل پس از مسهل  
 بعد عمل روز استمال باید نمود و غنچه چینه آب سائیده بر روی طلا کردن تیرگی روی  
 رازاقل کند و طوطیا بگلآب سائیده بر کاشه سفال نوبالند و خود را در محرم نهاده کاشه نیکو  
 را بر بخار عود گذارند تا خوشبو گیرد پس طوطیا را گرفته در بغل بمالند بدومی بغل را مفید بود  
 و آب شاهتره مروق برای تصفیه خون معده است و ترکیدن است که شاهتره مروق  
 روز اول چهار توله روز دوم پنج توله روز سوم شش توله بنوشند و بهنیا ن تاده توله رسانند  
 و بعد بهین نطیک یک توله کم کرده تا بچهار توله رسانند باب سوم در اسباب و علامات  
 و معالجات امراض و آن مشتمل است بر چند فصول **فصل اول** در امراض سرد  
 صواع اگر از گرمی ساده حادث شود علامت آن تقدم سبب مثل ملاقات آفتاب است  
 علاج لعاب بیدانه شیر تخم کاهوشیره عذاب و آب برآورد و شربت نیلوفر داخل کرده  
 بنوشند و صندل سفید سوخته بر پیشانی طلا کنند و گل نیلوفر گل ارمنه و صندل سفید هر یک  
 یک ماشه در آب کشنیر سبز سائیده و عطر خس و کافور اضافه کرده بخور نمایند و بویانند و یا آب  
 کدو و روغن گل و سرکه در شیشه انداخته بویانند و اگر از سردی ساده حادث شود علامت  
 آن تقدم سبب است علاج با بونه و مزخوش و اکیل الملک در آب سائیده و قدری  
 روغن با بونه اضافه نموده بگرم صفا کنند و مشک و عود بویانند و از خرقه گرم مثل بانات  
 که در آب گرم تر کرده باشند بکشد کنند و اگر حاجت افتد شربت اسطوخودوس و گلبن  
 آفتاب و عرق گا و زبان مالیده حل کرده بنوشند و اگر از غلبه خون بود علامت آن سرخی  
 رو چشم و گرمی سرد شیرینی و هین علاج فصد قیفا زنده و شربت آلود و ترهشند  
 و عرق غلبه الثلب حل کرده بنوشند و به مزه بند و آلود بخار و شیر خشت و عرق گا و زبان  
 و عرق غلبه الثلب مالیده طبع را بشایند و گل بنفشه و گل نیلوفر و گل خطمی و برگ کنار



و غلب الثعلب و آب فراخ جوشانیده پاشویه کنند و صندل سرخ و آب کشنیز سبز سوده بر سر  
طلا سازند و اگر از غلبه صفر ابو و علامت آن تلخه دهن شدت عطش علاج شیره زرشک  
آب آلو بخارا شیره تخم کاسنی و آب بر آورده شربت نیلوفر یا سنگببین لیون حکم کرده بنوشند و کل بنفشه  
و گل نیلوفر و غلب الثعلب خشک و آب جوشانیده بطول نمایند و اگر حاجت به تلخین افتد قهقهه  
و شیر خشت در عرق گا و زبان و عرق غلب الثعلب مالیده بنوشند و آتش جو و کچرا می و دال  
مونگ با خشک بقولات بارده مثل خرفه و پالک و کد و شیرین خوردند و اگر از غلبه بلغم بود علامت  
آن سفیدی رنگ و قلت عطش علاج گا و زبان اصل السوس مقشر نیمکوفه پرسیاوشان  
سپستان و آب جوشانیده صاف کرده غسل خالص حل نموده بنوشند و از خرمبویند  
و اگر موسم گرم بود شیر گل گا و زبان شیر تخم کشوث در عرق گا و زبان و عرق غلب الثعلب  
بر آورده شربت بنفشه یا شربت اسطوخودوس اصل کرده بنوشند و زنجبیل بروغن بابونه  
سوده کنند و اگر از غلبه سودا بود علامت آن تیرگی رنگ و خشونت متحرین علاج  
گا و زبان عناب بیخ گلسته اسطوخودوس و بران جوشانید صاف کرده شربت  
با درنجبویه حل نموده بنوشند و چوب انجیر در روغن سوسن و بابونه سوده بر سر طلا کنند  
و اگر اسهال و سرورفتن آب از چشم و خندیدن علاج فصد قیفال زنند و بر آب  
نرم کردن طبع شیره آلو بخارا شیره عناب آب قهقهه می و آب بر آورده صاف نموده  
ترنجبین و بران مالیده صاف کرده بنوشانند و روغن گل و سرکه بر سر مالند و آب کد و خيار  
و کشنیز تر و سرکه و روغن گل تلخه سازند و گل بنفشه و گل نیلوفر بوبیند و بوقت بزیان گل بنفشه  
گل نیلوفر گل خطمی برگ کنار سبوس کنند و آب جوشانیده پاشویه کنند و غذا با شیر  
و اسفناخ و کد و بخورند و اگر اسهال و بیاض و آب از چشم و خندیدن علاج فصد قیفال زنند و بر آب  
علامت شدت حرارت تب و سبک سر و فساد عقل و بد خلقه علاج گل بنفشه گل نیلوفر  
عناب آلو بخارا قهقهه می و عرق غلب الثعلب تر دارند صلیح مالیده صاف نموده شیر خشت  
دران و اصل کرده برای نرمی طبیعت بنوشند و بهتر تر طبیب و بتربید آب کد و آب انارین  
گلاب بشربت نیلوفر شیرین ساخته بنوشند و خيار را از درمیان چاک کنند و قدری  
کافور بر آن پاشیده بوبیند و در غلب قدری کافور آمیخته بر سر ضا و کنند و درین



قسم از تبرید و تطیب نترسند بخلاف دومی که در آن چندان دلیری نشاید سرسام ملغمه  
 و آن را بیشتر نفس نامند علامت آن تب و اسهال و قتل حواس و اختلاط عقل علاج پرسیاوشان  
 پنج بادیان اسطوخودوس از خر تخم کرفس جو شانیده صاف کرده گلقدار صلی و اخیل کرده  
 بنوشند و اگر حاجت افتد بر روز سهیل مغز فلوس تر بد سفید محبوف خراشیده غاریقون زنجبیل  
 روغن بید انجیر افزوده و سهیل دهند و مرغ جوان زنده را گرفته سر مریش شکم آن چاک کنند  
 که خون آن بر سر مریش بفتند پس بر سر بندند و این عمل اگر چه در سرسام حار نیز فائده میکند  
 الا طریق این دو درمان آنست که در بار استعمال میکنند و برای فالج نیز تجربه مولف  
 در آئینه سرسام سوداوی علامتش بزدیان و بیداری و خشکی زبان و لهات و زوال  
 عقل علاج گاو زبان بسفاج سپستان و عرق گاو زبان جو شانیده شربت بادرنجبویه  
 حکم و بنوشانند و عین مشک بوی بایند و چونکه ماده بخته شود و محبوب و حقه تنقیه سودا بدن را  
 پاک کنند حسب قیاس و اسهال غار یقون بفسلج افیتمون سقونیا از هر یک بحسب  
 حاجت بکینند و کوفته بخته باب کاسه آب ساخته استعمال کنند و در روز و در سه  
 آنست که بوقت برخاستن چشم تار یک شود و در آنست که چنان نماید که چهره آینه گردد  
 و دوران بنماید علاج فی کنند و هر خط که از معده برآید موافق آن خلط علاج کنند و اگر ماده  
 در نفس و باغ بود و علامت خلط غالب گواهی دهد بر نوع ماده و علاجش علاج آن خلط است  
 که بار بار یاد گرفته و خواهد یافت **سبب است** خواب ببرد و رکبت دراز و در کیفیت  
 قوت علاج اگر از تب عارض گردد و علاج تب کنند و اگر از برودت و طوبت  
 بود پس اگر برودت و طوبت عارض بود و تعدیل کافیست و اگر از نوع ماده بود اول تنقیه  
 بدن کنند بعد از طریق کشنیری اول بخورند بالایش عسرق گاو زبان شربت  
 اسطوخودوس بنوشند و سهیل مغز فلوس تر بد سفید محبوف خراشیده غاریقون زنجبیل  
 که سودا باشند یا از گرمی و خشکی ساده یا بماده که صفر باشد علامت و علاج آن در بحث  
 صدای انجم گذشت همانست **لقوه** مضیبت که در عضلات رو و چشم عارض گردد و  
 و شقی از رو شود و لبها و مژه ها به چشم کما یمنع با هم منطبق نشوند و اگر نفخ زرد از یک جانب  
 برآید و باشند که **لقوه** سرد و شقی و افتاد علاج جو زبویه و در و بیهن فلفل  
 و در و نجسم شور با سهیل که بوتر و دهند و اگر تنقیه حاجت افتد روز و در و نجسم



گاوزبان پنج کاسنی نیم کوفته پنج بادیان نیم کوفته انیسون نیم کشته زوفا می یا پس اصل اسف  
 سفید نیم کوفته پر سیا و نشان از خراست خود و س شب و عرق گاوزبان تر در اند صبح جوش  
 مخفف داده صاف نموده غسل حاصل کرده بنوشند و بعد بوقت روز را دو و نیم مسهل مفصله  
 ذیل افزوده مسهل دهند انجیر زرد و سنائی مغز فلوس غار لقیون تر بد سفید محوف تراشیده نیم کوفته  
 روغن بادام شیرین یا روغن بید انجیر و بعد تنقیه عام برای تنقیه خاص حب ایارج بر روغن بادام  
 چرب نموده بوقت چهار کتری شب باقی مانده عرق گاوزبان و بادیان بخوراند و خواب کنند  
 و بوقت صبح نیم کوفته مسهل که مغز فلوس و روغن بادام راترک کرده باشند بنوشند صفت  
 حب ایارج سنبل الطیب و ارچینه غود بلسان حب بلسان سیلج مصطکی اسارون  
 زعفران از هر یک سه صبر سقراطی هشت ماشه کوفته بخته سفوف سازند و بکیرند ازین  
 سفوف دو درم تر بد سفید محوف تراشیده دو درم حب انلیل غار لقیون انیسون از هر یک  
 یک درم تخم فلفل یک هندی از هر یک سه درم کوفته بخته آب بادیان حب سازند صبر  
 و این مریکست که آدمی بهوش افتد و این دوست و پانسیج و جگر و دو کرانی سر و سبز  
 رگهای زیر زبان لازم است و بنوبت حادث میشود و آنکه زود زود واقع شود و ملک  
 باشد علاج و وقت صبح غلظه از کرباس یا پیچیده در روغن دارند تا زبان بخاید و اطراف  
 بر بندند تا اضطراب نکند و تخم فلفل و چند بیدستر و فلفل سیاه سائیده و ربی و هندی فقط  
 عاقر قرحا سائیده و ربی نفوخ سازند که عطسه آرد و در وقت بهوش تنقیه خلط نمایند اگر  
 از فساد خون بود فصد کنند و اگر از ماده بلغم بود تنقیه آن نمایند بخته مسهل چهار که گذشت و  
 اطریش اسطوخودوسی با عرق گاوزبان و عرق عنب الشعلب بخوراند و معجون فلک سفید و  
 تریاق کبیر مداومت کنند فایح و آن مریکست که نصف بدن در طول بحیس و حرکت  
 گردد و سبب او غم و رنجتن فضله رطوبتی بود از بطون و باغ با عصاب علاج در بلغمی  
 تا چهار روز او به قویه نمهند و از غذا باز دارند و ماء العسل دهند و بعد از چهار روز  
 گاوزبان پر سیا و نشان انیسون سیستان باد و نیم اسطوخودوسی اصل اسف سفید نیم کوفته  
 پنج کاسنی نیم کوفته پنج بادیان نیم کوفته از هر یک شب در آب گرم تر در اند صبح با لیه صاف نموده بکشد  
 مسهل داخل کرده بنوشند و پس از چهار روز که ماده نفع یافته باشد مغز فلوس تر بد  
 سفید محوف تراشیده حب انلیل زنجبیل روغن بید انجیر افزوده مسهل دهند لیکن باید که در خواب



در داخل کردن حشاش و از بارده صول و زور و فواکه ترتیب لحوطه و اطراف در برین امر  
 اکثر اطباء را نظری نیست و اکثر بعلبب سبل انکاری غیر شفت اند و بعد از تنقیه بر روغن  
 و مانند آن تدبیر نمایند و آنکه فلج با حرارت باشد نخست از اتم حرارت باید نمود و اگر  
 خون غالب باشد قصد زیند ترکیب سبب غلبه با دارا لعسل غسل خالص یک جزو  
 باب یا عرق با دیان یا عرق گاو زبان و ده جزو و جویش و بهر بنا و ثلث جذب شود یک  
 ثلث بماند از آنش فرود آورده بکار برند **سبلان فراموشی** و این بیشتر از غلبه  
 بلغم باشد و بسبب سودا و سود مزاج حار سافج نیز می باشد علاج در بلغم و سوداوی  
 تنقیه عام نموده بجز ایارج ثقیه و باغ نمایند و در سود مزاج حار سافج بر تعدیل او و  
 مبرده مرطوب بکار برند تشنج یعنی در هم کشیدن عضو و این اگر از بلغم باشد تشنج رطب و متلانی  
 گویند و نشان آنست که یکبارگی افتد و اگر بسبب حدوث یوست باشد تشنج یابس گویند  
 و علامت او آنست که بتدریج افتد و نخستین با استفراغ مفرط یا بیادری مفرط اتفاق شده باشد  
 علاج و راستلائے به علاج فلج گویند و در سود مزاج حار یا یابس تعدیل نمایند و علامت  
 و این مرضیست که حس و حرکت باطل گردد و آدمی مانند موتی ماند باید که در چشم مریض  
 نگاه کنند اگر عکس ناظر ورقه با صره آن ظاهر گردد و زنده است و الا مرده و این علامت از دم  
 و بلغم حادث میگردد پس آنچه از دم باشد علامتش سرخی رو و پیری رگهای گردن و رگهای  
 سر علاج رگ قیفال زنند و حجامت کنند و آنچه از بلغم باشد علامات غلبه بلغم پیدای باشد  
 علاج آن سنا و کی و قطور یون و شحم حنظل و نمک و بور و حقه کنند و عسله اگر از ماده بلغم باشد  
 آثار بلغم پدید آید و اگر از کثرت جمیع یا از کثرت شراب بود و تقدیم سبب علامت اوست علاج  
 در بلغم تنقیه بلغم نمایند و در جماعی و شرابی ترک سبب سازند و در رسته جماعی روغن بادام  
 بر بدن مالند و شیر تازه بنوشند و بخیه نیم برشت بخورند و البیض و لیس آن مرضیست که از فکر  
 سلیم و ظن سالم باز دارد و علاج اگر از غلبه خون بود قصد زیند و حجامت تشنج شرط بعمل آید  
 و انوشه اردوی لال و اول بخورند بالایش شیره زرشک شیره آلبوخی را شیره تخم کتان  
 در عرق عنب اشعلب و گاو زبان بر او روه شربت نیلوفند حل کرده بنوشند و اگر  
 از بلغم یا سودا باشد گاو زبان با درنجبویه بمغشته خطمی خبازی پر سیا و نشان عنب اشعلب  
 خشک اصل السوس عناب شب در آب گرم تر و از صبح مالیده صاف کرده شربت



حل نموده بنوشند و بر روز سهیل گسرخ بسفنج بفتقی بپایه سیاه تری سفید محووف خراشیده  
ریوند چینی آیتمون در لته بسته مغز قلوس شیر خشک روغن بادام بپزایند و اگر بنفع حاجت  
کثیر بود بعد و سهیل در میان منفع داده سهیل دیگر دهند و بر روز تبرید اسطوخودوس  
سائیده و بپایه مربی شسته آمیخته اول بخورند بالایش شیر کل گا و زبان و شیر عذاب در آب  
بر آوزده نمیره بنفشه یا نمیره گا و زبان حل کرده بنوشند عشق شیر قسمی از مالینو لیا بود که غیر  
از وصل محبوب دوا می نداد و اگر خام بود بهدایر شالیسته دفع گردد و در مالینو لیا می مرقی  
اگر سبب او درم هار مرقی باشد علاج آن کنند و مجموع الشرط مفید آید و نوشیدن شیر  
خرنافع و اگر ماده هم بود و کل با بونه طیل الملک مغز قلوس در آب غلب الثعلب سبز سائیده  
ضماد سازند و درین قسم تنقیه از ادویه شدید الحار است نباید کرد و جوارش مصطکی و مفرحات  
بخورند و از نمز از ده بیضه مرغ اختیار کنند و علامت مالینو لیا می مرقی اشتها، مفرط و غلبان  
و تنوع و در در میان هر دو نشانه باشد و در مالینو لیا هم فردی استعمال ماء الجبن بسیار  
مفید است ترکیب استعمال ماء الجبن بطور معمول دو دمان اختف بگیرند  
بنجاء مشقال شیر بز جوان سرخ رنگ از زرق چشم و اگر نباشد سیاه رنگ قلیل السواد و صبح البدر  
بعبیب که زیاده از دو و یک نرانیده باشد و چهل روز از زرایدن گذشته باشد و پیش از گرفتن  
شیر چند روز تعایف آن از غلب الثعلب و شاه تره و جو و کاسنی باید کرد و همچنین در استعمال  
ماء الجبن و پس در ظرف نقره یا سنگ پس قلعی دار شیر را انداخته بر آتش ملایم جوش دهند  
و هنگام جوش در جوش سوم یا چهارم سکنجبین صادق الموصفت یا سرکه انکوری بکنوله  
یا آب لیمون یا آب غوره و قدری نمک لاهوری اندازند که بریده شود و بعد طرف را از  
آتش فرو آرند و از صفائی سه به بگذرانند و قدری نمک انداخته باز یک دو جوش داده  
صاف نموده شربت نیلوفر یا دیگر شیرینی مناسب اضافه کرده بخوراند و در آتش جوش لازم است  
که از چوب انجیر یا چوب خرمای پوست و در کرده و سرش را چهار پارچه ساخته تحریک شیر میگردانند  
و هر روز یک یک دو دو و دام بپزایند تا یک رطل یا یک نیم رطل رسد بحسب قوت و ضعف  
مریض کم و زیاده ازین هم میکنند و دادن ماء الجبن چهل روز یا بیست یک روز یا کم ازین  
بر راسی طبیب است و اگر حاجت باشد پیش از دادن ماء الجبن تنقیه باید کرد و بعد از یک  
هفته و اگر ضرورت باشد بعد از چهار روز شروع ماء الجبن کند و سفوف لا جورد و حب آیتمون شربت



معموله و سفوف خوب گزیده همراه ماء الجبن استعمال باید نمود و اگر مزاج مریض گرم خشک بود و دواء الجبن  
و خمیره و مروارید و خمیره گاو زبان همراه ماء الجبن باید داد و اگر بحسب اتفاق تنقیه تام نشد  
پس بر روز هشتم و نهم و دوازدهم مغز قلوب شیر خشک ترنجبین و در ماء الجبن باید افزود و دو  
بعد از آن سفوف و حب و شربت بکار برند و گاه بقاء الجبن کلقتهم می دهند و اگر کسی را نوزله  
و عوارض دیگر مانع بریدن شیر از اشیا مذکوره باشد پس از چسته بز شیر را به دو طریق انیست  
که چسته را از نمک شسته صاف نموده خشک کرده نگاهدارند و شیر را جوش دهند پس قدری  
چسته را سائیده در میان شیر اندازند و بگذارند که شیر منجمد شود و بعد از آن از کار و قطع قطع کنند  
و نمک اندازند و در صافی دوده کرده جانی بیاورند تا آب قدری بماند و بچکد بعد از آن  
صبح جوشانیده کف گرفته صاف کرده بخورانند و باید که ماء الجبن را سه حصه کنند یک حصه مریض بخورد  
و راه رو و بقدری که نزدیک عرق آمدن کرد و بعد از آن دو حصه باقی را همین طور بخورند و باید  
که نیم گرم بوشانند و غذا بعد چهار پنج ساعت بخورانند و از غذا شور با می قلیه یا خشک یا شده  
اختیار کنند و برنج را باید که در آب سبوس گندم یا بادیان تر کرده شسته بچینه بخورند  
تا سته انار و و نان در اشیا استعمال ماء الجبن بخورون بهتر است و از لبنیات و مخلطات  
حلویات و تخموضات شکریده و بقولات و از جماع و جمیع حرکات عقیقه و عوارض نفسانی  
اجتناب ورزند و اگر شیر مزه هم نرسد شیر گاو بعل آرند و ماء الجبن از شیر شتر استسقاء نافع بود و بهترین  
وقت استعمال ماء الجبن زمان معتدل در حرارت و برودت باشد و پوشیده نماند  
که در ماء الجبن رطوبت بسیار است و گرمی با اعتدال صفت **سفوف لاجورد**  
حجر ارمنه مغسول لاجورد مسحوق از هر یک ۲ ماشه هلیله سیاه هلیله کالیله پوست هلیله زرد  
از هر یک ۳ ماشه انقیمون بسفلج از هر یک ۱ ماشه سنابل گل بنفشه از هر یک ۵ ماشه  
تخم شاه تره ۴ ماشه تخم بادرنجبویه ۳ ماشه شکجه چهل و هشت ماشه کوفته بچینه بمل آرند شربت  
یک مشتاق فائده در غسل حجر ارمنی و دیگر احجار بدانکه اول حجر بسیار نرم سائیده در  
باون یا مثل آن کرده آب برور بچینه با مستکه برهم زنند تا هر چه مثل غبار بآب مخلوط گشته  
باشد و را با مستکه و زعفران دیگر باید ریخت و در دوا و باز سائیده آب داخل کنند  
و همین نمط بچند مرتبه کنند تا که غبار گشته بآب مخلوط شده در ظرف دیگر رود و بعد از آن  
روی ظرف را پوشیده بزمانه مثالیست بگذارند تا غباری در دوا غل نشود و دوتین



کرد و پس ته نشین را خشک کرده با استعمال آرند صفت حسب اقیتمون محمود مشوی  
 یکدرم ایارج فیکرا شحم غار یقون جحرار منی اقیتمون مقل ارزق هر یک دو درم تریب سفید  
 شش درم کوفته بخته حب سازند شربت دو درم و نیم صفت شربت معمول گاوزبان  
 کیلانی صفت درم و نیم بنفشه ربع کم دو درم باور نجبویه و او نیم درم گل سرخ یکدرم و ربع گل ناز  
 تخم فرخمشک هلیله سیاه اقیتمون بنفشه ربع یکدرم گل سرخ یکدرم و ربع گل ناز  
 از هر یک دو نیم درم نبات گلاب هر یک پا و آثار شب ادویه را بخیسانند صبح بطریق  
 متعارف شربت تیار سازند و اگر عوض نبات ترنجبین و شیر خشک کنند مناسب است  
 صفت سفوف خوب گز پوست هلیله زرد و ماشه هلیله کابل سنی ماشه هلیله یازده ماشه  
 آمله ده ماشه شاه تره سه ماشه خوب گز یازده ماشه گل سرخ ده ماشه ریوند چینی ده ماشه برگ سنائی  
 ۲ ماشه هلیله سیاه دو ماشه شکر سفید هم وزن ادویه همه را کوفته بخته سفوف سازند شربت یکدرم  
 و این سفوف برای سعه و سوزاک و آتشک و هر قسم آبله که باشد مفید است و پوشیده نماید  
 که نوشیدن آب دوغ که بپند می چها چه گویند برای مایخولیا همراه شیرینهای مناسبه مضرات  
 نسیر مفید است لیکن مناسب آنست که اگر احتراق قوی و معده نیز قوی بود و بعمل  
 آرند و طریق نوشیدنش آنست که از هفت تا ده شروع کنند و یک یک توله افزایند تا پاؤ  
 آثار پس بگذارند کابوس و این مرضیست که آدمی در خواب بیند که کسی بر سینه او نشسته  
 است و نفس او گرفته گردد و طاقت جنبش ندارد و آواز تواند بر آورد و مشابه باشد کسی که  
 گلوئی پیشارند و این مرض مقدمه صرع است و سبب این اجتماع بخارات غلیظه است  
 بر سینه و گاهی از غلبه خون باشد علاج اگر از خون بود فصد کنند و اگر از خون نباشد گل  
 گاوزبان و گاوزبان باور نجبویه تخم کاسنی پنج کاسنی نیم کوفته اصل السوس مقشر نیم کوفته  
 اسطوخودوس مویز منقی عناب سیستان شب و ر عرق عنب الشعلب و عرق گاوزبان  
 تر و آرند صبح جوش خفیف داده مالیده صاف نموده کلکند آفتابی داخل کرده بنوشند  
 بعد نفج بروز مسهل و رنجه منفع ند کوره سنائی هلیله سیاه پوست هلیله کابل پو هلیله زرد و بنفشه  
 مغز فلوس ترنجبین روغن بادام افزوده مسهل دهند میان روز بخود آب آخر روز شل  
 و کچتری غذا دهند و قبل از دادن غذا بجای آب عرق عنب الشعلب و عرق گاوزبان  
 بنوشانند و بعد از غذا آب و بروز ترید هلیله مربی یا آمله مربی شسته بورق تقریبی پیده اول بخورند بالآخر



لعاب بهیدانه در عرق عنب الثعلب دوازده توله برآورده بنفشه حکم کرده اسپنول مسلم  
 پاشیده بنوشند و بعد تنقیه عام محبوب تنقیه خاص کنند و بعد تنقیه دماغ در بینی بهاس کشند  
**صفت بهاس** گل بنفشه اسطوخودوس هر دو سه ماشه متبا کو سورتی شش ماشه قلقل  
 سیاه هم سرخ نمک لاهوری یک ماشه همه را کوفته پارچه بزر کرده بهاس سازند خدر روان بطلان  
 است و حس لمس پس اگر سبب قوی باشد حس بالکل باطل شود و اگر سبب قوی نباشد  
 حس ناقص بود و در عضو مخد و نشان دریافت کنند حرکت شبیه حرکت مورچه و سبب  
 آن آنست که قوت حساسه عاجز شود از نفوذ کردن در تمام اعضا یا در بعضی اعضا و نجات  
 گاهی از سبب ضغطه عارض شود که از آن سبب هیئت عضو تغییر یابد علاج تدبیری مشغول  
 شوند و استخوان را بموضع خود آرند و یا بسبب ویران شدن استخوان بر یک حالت و یا بستن عضوی  
 از خارج که موجب تشدید اعصاب گردد و باشد علاج آن از ازاله سبب است برقی مالش  
 عضو با دهن حاره مقویه یا بسبب انسداد عصب از خلط خام غلیظ بود علامت آن زیاده  
 بیحسی و سفیدی رنگ عضو علاج بمنضج و مسهل بلغم کنند و تدبیر فالج بلغمی بعمل آرند یا بسبب  
 انسداد عصب از خلط سوداوی بود علامت آن تیرگی رنگ و بیوست موضع و خیالات  
 فاسده پیش آمدن علاج آن قصد باسلیق کنند و چوب عینی یا ماء الجبن با استعمال آرند  
 و ترتیب ماء الجبن در مایه خنثی و ترتیب استعمال چوب عینی در مفروقات گذشت احتیاج  
 جستن اندام باشد و ابرو و چشم و روی و لب بیشتر می جمد و سبب این ریح غلیظه باشد  
 علامت ریح بار و سردی موضع و از بالا به پایین آمدن علاج آن بمنضج و مسهل بلغم باید کرد  
 علامت ریح حار سوزش موضع و از پایین به بالا رفتن علاج آن بمنضج و مسهل صفرا باید کرد  
 در کام و نزل و آن عبارتست از فصول رطبه که از دماغ بطن مقدم دماغ فرو آید  
 اگر بسوزانند آید ز کام نامند و اگر بخلق آید و بسینه ریزد و نزل گویند اگر حار بود علامت آن  
 سرخی یا زردی چشم و انتفاخ و واهلین و عظم نفخ و سیلان اشک باشد و سوزش  
 مخاط و تلخی با شیرین و من بران گواهی دهد پس اگر از خون بود علاج آن اول قصد  
 قیصال زنند بعد از آن عناب سیستان و عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب جوش داده  
 صاف نموده شربت نیلوفر حکم کرده و لعاب بهیدانه شیرین تخم کاه و عصاره کرده بنوشانند و اگر  
 از غلبه صفرا بود عناب و لایق آلو بخارا شیر خشک و آب مالیده بنوشند و اگر تب لاحق باشد



گل بنفشه گل گاوزبان گل نیلوفر قلم خطمی عناب شب و ساب گرم تر و ارغوان صبل جوش خفیف  
 و اوده صاف ساخته شربت نیلوفر حل کرده بنوشانند و بر روز هشتم اودیه مسهل افزوده مسهل دهند  
 غذا آشفته بی روغن و اگر بار بود و علامت آن عدم تشنگی و سردی مخاط و در وقت گرمی کم شدن  
 و در وقت سردی زیاده گشتن علاج آن گاوزبان اصل السوس مقشر نیمکوفته سیستان  
 پرسیاوشان عناب در عرق گاوزبان جوشانیده صاف کرده شربت اسطوخودوس یا شربت  
 زوفا حل کرده بنوشند و اگر تب یار بود بر روز هشتم اودیه مسهل افزوده مسهل دهند و افیون و زعفران  
 و گوند و کثیرا هر یک یک ماشه همه را سائیده و رسیده بفضله مرغ آمیخته کاغذ را مثل روپیه تراشیده  
 سوزن زده اودیه مذکوره بران بالیده بر صد غلین نجسیانند و این نسخه نزله حار و بار دهر و و را  
 فائده می بخشد و تجربه پیوسته فصل در امر اخلاص چشم سرد و آن ورم حار باشد که در  
 ملتحمه حادث شود پس اگر از غلبه خون باشد شربت سرخی و انتفاخ ورم و کثرت تب در روز غلبه  
 و گرمی رگها بران گواهی دهد علاج فصد قیال از جانب موافق آریزند و بوقت خواب اطریفل  
 کشنیزی اول بخورند بالایش شربت اسطوخودوس در عرق عناب و گاوزبان  
 حل کرده بنوشند و شیا فانیس یا سپید تخم مرغ حل کرده قدری خفض نموده بدان آمیخته  
 نیم گرم ضما و کنند و غذا آشفته کچوری بخورند و اگر از صفرا باشد ورم و انتفاخ و تند و سیلان  
 اشک و خلیج سوزن ها و تنگی دهن تشنگی بران گواهی دهد علاج فصد قیال کنند لیکن  
 خون کمتر بر آرند و آمله مری شسته بوق نقره بچیده اول بخورند بالایش شربت نیلوفر و در  
 عرقیات حل کرده بنوشند و غذا آشفته و دال خشک و اگر احتیاج شود بعد از نضج گل سرخ گل بنفشه  
 گل نیلوفر پوست بلیده زرد نیمکوفته آمله خشک سنا علی مرقه بندی شب و در عرق شاه تره تر دارند  
 صبلح مالیده صاف کرده شربت نیلوفر حل ساخته بنوشانند غذا بعد و و پیر آب موک و بوقت تمام  
 قلبه با خشک روز دوم اطریفل کشنیزی اول بخورند بالایش شربت نیلوفر و در عرق شاه تره  
 حل کرده بنوشند و این کحل برای بقایارید و دمه و تقویت بصیرت معمول این و دمان است  
 صفت کحل صدف سوخته به ماشه تو تیا می کرمانه منسول به ماشه نبات سفید ماشه  
 همه را کحل کرده خوب سائیده سرکه کنند و بکار برند عشا و آن شب کوری بود و سبب  
 او آنست که بخار غلیظ در دماغ گردانید و روح با صره را غلیظ کنند پس آن بخار بواسطه  
 شعاع آفتاب لطیف شده در روز مانع ابصار می شوند علاج منسج و مسهل بلغم بکار برند



و طحال بزرگ بر تائیه است نهاده قدری قفل سیاه سائیده بر آن باشند پس آبیکه از آن بر آید  
در چشم کشند نزول الماء عبارت از رطوبت بود که در طبقه عنبیه ریزد و مابین طبقه قرنیه و طوبیت  
بیضیه و سبب آن یا برودت و یا غلبه و یا ضربه و سقطه که به و مانع رسد بعد از در و سردی و علامت  
آن خیالات مثل لشته پیش چشم آمدن و باله بدور چراغ معانه شدن و گاهی این خیالات  
بسبب بخیر نیزی باشند و فرق آنست که اگر بخیر بود خیالات در هر دو چشم باشند و اگر نزول  
بود در یک چشم علاج تنقیه بدن بمنضج و مسهل بلغم کنند و استعمال ایارجات نمایند و اگر نزول  
آب مستحکم شود بر وجهی که آن نمایند و در ابتدا از نزول تخم نخل در شش سائیده چشم کشند و بعد  
تنقیه مشک خالص یک ماشه زعفران دو ماشه سنبل الطیب یک ماشه کانیسل چهار ماشه  
کوفته بخیته قدری قدری سوطا استعمال کنند و فصل در اصرار کوشش  
در و کوشش اگر از غلبه خون بود علامت آن سرخی رود و گاهی سرور و شدید و هواسه  
سرد خوش آمدن علاج فصد قیال کنند و روغن گل در سر که شسته چندان جوش دهند تا سرکه  
سوخته شود و روغن گل در و کوشش چکانند یا شیر و عتران بار و روغن کدو نیم گرم بچکانند و گل  
خطمی و عنب الشعاب مشک و تخم خبازی و شاه شیره در آب جوشانیده بخار آن بپوشانند از سانسند  
و بخار آبیکه برگ نیب در آن جوش داده باشند نیز مسکن در و است و اگر در و بسیار شده  
بود قدری انیون در روغن گل آمیخته همراه شیر دختران مخزوم کرده در و کوشش بچکانند و اگر  
از کوشش ریسمان از زروت سوده باشد آمیخته تنقیه بدن آن آلوده در و کوشش گذارند و از کوشش  
بهر منیزند و آب برگ سکندریه نیم گرم در و کوشش چکانند و اگر ازین تدابیر فائده نشد فصد قیال  
زنند و اگر از صفرا باشد علامت آن حرارت وجه و سر و تن و این و فصلی آن علاج انحصار  
صفرا بمسهل کنند و باقی علاج مثل علاج در و دومی فرمایند و اگر از بلغم بود علامت  
آن عدم سردی و سوزش و ارتفاع بچیزهای گرم و رطوبت بی علاح تنقیه بدن بلغم نمایند  
و بهتر تنقیه و مانع حب ایارج استعمال فرمایند و روغن قسط و روغن بابونه نیم گرم در و کوشش  
چکانند و اگر سبب ریلج بود و ایل الملک تخم شبت بادیان نیم کوفته جوش کرده  
بخار آن در و کوشش رسانند و روغن ترب نیم گرم بچکانند و صفت روغن  
ترب آب ترب یک جز و روغن گنجد سه جز و هر دو را بهم آمیخته بجوشانند که آب بسوزد  
و روغن بماند نگاهد و بکار برند صفت روغن بابونه گل بابونه و



روغن کنجد در شیشه کرده در آفتاب وارد و قتی که گل پرورده شوند بکر بچین بعل آرد ترکیب  
 روغن بنفشه و روغن گل و غیره همین است صفت روغن قسط قسط ده درم شب  
 در سر که تر دارند صبح در نیم آثار آب بخوشانند تا به نیمه آید نیم آثار روغن کنجد انداخته باز  
 بخوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند زنگا بدارند و اگر سبب امتلاقی معده بود علامت آن  
 غلیان و سیلان لعاب از دهان و در دوسر علاج تنقیه معده بقی و اصلاح  
 حال معده کنند و اگر بشارت دماغ بود علامت آن دوی و طنین و در دوسر علاج تبدیل مزاج  
 دماغ و تحلیل ریح نمایند و اگر از نزله حار باشد علاج آن لعاب بهیدانه شیر و مغز تخم کدو  
 شیر عنب در عرق عنب الشلب بر آورده شربت میلو فریا شربت بنفشه حل کرده بنوشند و اگر  
 از نزله بارو بود علاج گاوزبان عنب پرسیاوشان اصل السوس نقشر نیم کوفته عنب  
 در آب جوشانیده صاف نموده شربت گاوزبان یا شربت اسطوخودوس حل کرده بنوشند  
 طنین و دوی اگر باریک و تیز باشد طنین گویند و اگر غلیظ بود و دوی و اکثر از ریح بارو  
 یا شربت علاج طریفیل اسطوخودوس اول بخورند بالایش گل کنند آفتابی در عرق بادیان مالیده  
 بنوشند و اگر حاجت قوی افتد تر بد سفید غار یقون سائیده در بلیله مری شسته آمیخته اول بخورند  
 بالایش گاوزبان اسطوخودوس بادیان نیم کوفته تخم کرفس در آب جوشانیده صاف نموده گل کنند آفتابی  
 مالیده بنوشند نقصان سمع اگر غلیظ باشد یا در سن شیخوخت یا از سقطه و مریه یا عث  
 کوفتن عصب مغز و شبه حادث گردد و علاج ندارد و اگر از غلبه صفر باشد علاج آن استغفر  
 صفر نمایند و اگر از بلغم باشد علاج آن تنقیه فرمایند روغن بابونه بچکانند یا ابل و روغن  
 بادام سوخته بچکانند و اگر از غلبه خون بود علاج آن فصد قیفال زنند و با طریفیل مداومت  
 سازند و اگر بسبب ورم حار گوش بود علاج آن علاج ورم به تنقیه کنند بعد روغن کدو  
 و شیر و خمر آن در گوش چکانند و اگر بسبب ورم بارو بود بعد تنقیه بلغم روغن ترب در گوش  
 چکانند و صاحب جمیع الحکمة مینویسد که زهره گاو را در روغن بابونه آمیخته بسوزند تا که روغن  
 باقی بماند صاف کرده در گوش چکانند و حکیم علی کیلانی در مجربات خود نوشته که سیرا در روغن  
 بادام تلخ بخوشانند که سوزش شود و روغن صاف کرده در گوش چکانند و اگر بسبب مشارکت  
 عضو دیگر بود اصلاح حال آن عضو کنند و فصل در امراض مینه رعاف  
 اگر بسبب بخران باشد باید نمود و اگر بسبب حرمت خون بود علامتش آنست که اندک اندک آید



و رقیق بود علاج قصد قیض از نند و شیر مرغ تخم که و شیرین شیر تخم که مو شیر و نهاده  
عرق گاو زبان بر آورده شربت نیلوفر یا شربت عناب مخلوطه بنوشند و باز و گل ارسته و  
کنند سائیده و ربی و مند و جالینوس گوید که اگر قدری شب یانی سائیده و ربی و مند  
فوراً عاف را بند سازد **بطلان** ششم غنی است که آدمی خوشبو یا بد بو را حس نکند  
و اگر کند همه بوی را بر یک طور احساس کند **علاج** تنقیه و باغ کنند و خردل و پودینه در آب  
جوشانیده بخار آن در بینی کشند و مشک و فلفل سائیده و سوط نمایند و شخصیکه بوی بد احساس  
کند علاج آن به تنقیه بلغم کنند و چندید ستر در بینی و مند و روح بینی اگر دمی رطوبت باشد  
که پیدا شود از ماده فاسد و نازل بود از دماغ در بینی **علاج** با استعمال مرهم ایض کنند و تنقیه  
دماغ فرمایند و اگر دمی ریوست باشد که از احتلاط حشره حادث گردد **علاج** آن با پیچا و عقیق  
چرب سازند **صفت مرهم ایض** موم سفید و ده مثقال روغن کنجد روغن زیتون  
سه سه توله بعد از که اختن موم از آن لاش بر گرفته سفید آب از زیر بقدر سه توله آمیزند  
و اگر برای تسکین در وافیون اضافه سازند مناسب بود **صفت موم روغن**  
**معمولی که برای قروح بینی مجرب است** روغن بادام یک مثقال گرفته موم  
روغن سازند بعد از بنفشه یک مثقال بیدانه یک مثقال را در آب جوشانیده مالیده لعاب آن  
را با موم روغن جمع کرده اندکی بجوشانند و آنگاه در اند عند الحاجة بکار برند **فصل در امرش**  
**زبان او دهن و لب و رخم زبان** اگر از غلبه خون بود علامت آن سرخی و سوزش  
لعاب **علاج** شیر تخم گاو شیر تخم خیارین شیر عناب در آب بر آورده شربت نیلوفر مخلوطه  
بنوشند عند آتش جو و آشفه و اگر از غلبه صفرا بود علامت آن زردی زبان و تلخی دهن **علاج**  
آن تنقیه صفرا کنند و لعاب سیفول شیر تخم کشمش خشک شیر تخم گاو و عرق عناب شعلاب  
بر آورده حنظل علی آمیزه مضغه فرمایند **شقاق زبان** اگر از کیوست دماغ بود علامت  
آن بخوابی و خشکی دهن **علاج** ترتیب دماغ فرمایند و مضغه مذکور که بالا گذشت بچل آرند  
و روغن کنجد و روغن گاو بر سر مالند و اگر از خلط سودا بود که در معده باشد علامت آن  
اروغ و دودناک و دفع شدن خلط بقیه **علاج** آن تنقیه معده کنند و اگر سبب غلبه  
خون بود قصد نند و اگر سبب غلبه صفرا باشد تنقیه آن کنند و از شیر بز در لعاب سیفول  
مضغه سازند و کعبه سفید طباشیر سفید خاکش سوخته عربان سوخته هر یک دو باشد و سائیده



بر زبان باشند قلاع که آن را جو شش و من گویند اگر از غلبه خون بود علاج آن  
 فصد قیال زنند و شیر تخم کشنی خشک شیر تخم کشنی شیر تخم کشنی شیر تخم کشنی شیر تخم کشنی  
 حله کرده بنوشند و مضمضه مذکوره بالا بعمل آرند و طباشیر سفید و کتفه سفید زرد و زرد مغز کنول کتفه  
 کافور سا ساید بر زبان باشند و اگر از غلبه صفرا بود نیز همین معالجه قطع دهد اگر از غلبه بلغم شور  
 باشد تنقیه بلغم نمایند بطهران فوق اگر از غلبه صفرا بود تلخ و من بر آن کواهی دهد علاج  
 تنقیه صفرا کنند و از گسرخ و سماق و سکنجبین و ترنجبین مضمضه کنند و اگر از غلبه خون بود علاج  
 آن نیز قریب همین است که بالا گذشت و اگر از بلغم بود تنقیه بلغم کنند و از خوردن و عاقر قوس  
 و از تر مضمضه سازند کثرت لعاب و سیلان آن اگر از غلبه حرارت و رطوبت معده  
 بود علامت آن زیاده شدن در غلو معده و تسکین یافتن از سیری شکم علاج فصد  
 با سلیق کنند و شیر زرشک و آب بر آورده شربت انار یا رب هی حل کرده بنوشند  
 و از سماق و گسرخ مضمضه کنند و اگر از غلبه برودت و رطوبت بود علاج آن تنقیه معده  
 کنند بجوارش مصطک و جوارش کمونی مداومت سازند شقاق لب و سببش همانست  
 که در شقاق زبان ذکر شده علاج آن لعاب بهیدانه و لعاب خطمی بر لب مالند و قیر طی  
 معمولی نفع تمام بخشد صفت طباشیر سفید چهار ماشه کتفه سفید شش ماشه دانه بیل ۲ ماشه  
 کافور یک ماشه موم و پیریاکیان را در روغن زرد که اخته او و یه مذکوره سائیده و زطف آینه  
 از دست آهنی تا یکپاس مخلوط سازند و بکار برند **فصل در امراض دندان و دندان و لثه**  
 در دندان اگر حرارت باشد شدت درد و ضربان و ورم لثه و از آب سرد و راحت  
 یافتن علاج فصد قیال یا چهار رگ زنند و لعاب اسبغول مسلم شیر غناب خشک  
 شیر تخم کشنی خشک در آب بر آورده شربت نیلوفر حله کرده بنوشند و غناب خشک خشک  
 کشنی خشک پوست درخت مغیلان کوکنار گلنار گز مانج عدس مسلم در آب جوشانیده  
 مضمضه کنند و طباشیر سفید سماق زرد و کشنی خشک هر واحد یک ماشه کوفته بخیته  
 بر دندان مالند و اگر درد شدید باشد لعاب اسبغول مسلم در گلاب و سرکه بر آورده  
 قدری کافور اضافه نموده مضمضه سازند و از گوشت و شیرینی پرهیزند و اگر بسبب برودت  
 باشد علامت آن عدم ضربان و تسکین یافتن بجزای سردی علاج آن بر شمشاد  
 بخورند بالایش گاوزبان پسیا و شان اصل السوس دانه بیل در آب جوشانیده و صاف نموده



نبات سفید داخل کرده بنوشند و عاقر قرقص را پودینه و فلفل کنند و پوست بچ کنار در آب جوشانند  
 مضمضه کنند و عاقر قرقص را پودینه و فلفل سیاه هر یک یکماشته گرفته بنوشند و بر دندان  
 مالند و اگر در دندان بسبب کرم بود علاج آن تخم ترب بر آتش نهند و در آن بر دندان  
 رسانند و بابرنگ مقشربیک توله کافور و دوسرخ گرفته سه پوئله بندند یک پوئله از آن گرفته  
 در دهان گیرند جمله کرم در پوئله جمع خواهند شد پس بیرون آرند و همین طور حسب حاجت باقی  
 دو پوئله استعمال نمایند **مضمضه بر و شعثا که معمول و مجرب است** فلفل سیاه  
 فلفل سفید هر یک بست مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب  
 عاقر قرقص افیون از هر یک یک مثقال ادویه راجد اجدا بگویند بعد از وزن کنند و با عسل سه  
 وزن ادویه بپزند شربت از یک دانگ تا نصف مثقال قشر سیب یعنی کتشدن دندان  
 از چیزهای ترش علاج شکر بخایند و فلفل سیاه و نمک و عاقر قرقص را سائید و بر دندان  
 مالند **سنگ اسفند** یعنی جنبش دندان اگر بسبب نزله بار و بود علاج  
 آن منقح و مسهل باخم و دیند و بعد از تنقیه عاقر قرقص را بجز این پوست کوکنار سعد کوفی و نجیل  
 در آب جوشانیده مضمضه سازند و عاقر قرقص را و مصطک روی بپزند و باز و برابر گرفته بنوشند  
 سنون سازند و اگر بسبب نزله حار باشد علاج آن فصد قیال زنند و بعد  
 فصد غناب خمیره گاوزبان در عرق غناب الشلب مالید و بنوشند و اگر در مزاج صفراویست  
 بود بجای خمیره گاوزبان شربت نیلوفر و دیند و پوست کوکنار گلنار عدس مسلم کشنیر خشک  
 در آب جوشانیده لعاب اسفند مسلم انخافه کرده مضمضه سازند و باز و زرد و طپاشیه سفید  
 کتفه سفید شب یمانی سوخته فلفل سوخته پوست انار سوخته گرفته بنوشند سنون سازند  
 قنبر رنگ دندان اگر سیاه بود یا سبز از غلبه سودا باشد و اگر زرد یا شاد  
 از غلبه صفرا علاج در صفراوی بعد از تنقیه صفرا از آب غناب الشلب و سودا که مضمضه کنند  
 و در سوداوی بعد از تنقیه سودا پوست بچ کبر خشک مصطک روی و سبب بار یک سائید و بر دندان  
 مالند و رهم لثه اگر حار باشد رجوع به علاج در دمار دندان نمایند و اگر بار و بود و انچه  
 در و بار و دندان گفته شد بعمل آرند **سنون** برای در و لثه و خشک دندان معمول  
 و مجرب است **صل** زنجبیل سومن کوی بابرنگ میرا کسب کتفه سفید نیلوفر تنقیه سوخته  
 همه را با یک سائید و سنون سازند و دیگر برای خون که از لثه و انچه سائل باشد



فصل ششم یانی که آن را سوخته در سرکه سروده باشد یک جزو یک چندی و و جزو در زرد  
 برابر هر دو گرفته نیمه سنون سازند البیضا و یک دوم الانجین پنج ماشه کتفه سفید چار باشد و آن  
 الیچی بریان طباشیر سفید فلفل سوخته هر یک پنج ماشه همه را گرفته نیمه سنون سازند فصل  
 در امراض خلق و لهات و مری و قصبه ریه و رحم الیهات یعنی  
 اناس ملاذه علاج آن سبب ماده تنقیه نمایند اگر از غلبه خون و صفرا بود بزرگ و گلاب  
 و آب غلبه شکر سبز غرغره کنند و اگر از غلبه بلغم بود خردل و عمل را در آب جوشانیده  
 غرغره کنند و اگر از غلبه سودا بود و مغز فلوس در شیر تاز مالیده غرغره کنند استمر حاکم  
 لهات یعنی ملاذه سست سود و فرو تراقتد علاج اگر از غلبه خون بود ک قیفال زنند  
 و کشنیز خشک گلنار که کنار غلبه شکر و آب جوشانیده گلاب و سرکه که اضافه  
 نموده غرغره نمایند و گلسرخ صندل سفید گلنار کائو باریک نموده بر و گذارند و اگر از غلبه  
 بلغم باشد بعد تنقیه باار العسل غرغره کنند و شب یانی سوخته شلخ گوزن ساخته نوشادر  
 باریک ساخته بر کفجه میل نهاده ملاذه را بر و دارند بر تارک سر سریش گذاشته در سرکه و اسفول  
 آینهخته بر گذارند تا ملاذه را بالا کشد و در و برای زخم لهات و کام نافع صفت آن  
 گل از منی طباشیر سنگ جراجت گلنار ورق گل مساوی الوزن گرفته سائیده و مقدری کافور  
 اضافه کرده بکار برند خنای و آن ورم بود تین و عضلات مری و منجه بود و مانع نفوذ ریح  
 بطرف قصبه ریه و مری بود و بلع بدشوار می حاصل شود پس اگر از غلبه خون بود علامت آن  
 سیرخی روی و زبان و سوزش خلق و استلابی و عروق و علاوت دهن و عظم نبض و بسیار  
 تنگی نفس علاج فصد قیفال زنند و هفت هفت زرد پس هر دو گوش بچسباند و روز دوم  
 تکرار عمل کنند و لعاب بیدانه لعاب اسفول سلم شیره عذاب شیره کشنیز خشک  
 و عسدرق غلبه شکر بر آورده شربت نیلوف که شربت قوت حل کرده بنوشند  
 و اگر احتیاج سهل شود و ریه منقرض فلوس ترجمین گل کنند آفتابی روغن بادام افزوده  
 سهل دهند و غذا بوقت بوقت و و پیر خور و آب و بوقت شام شلخ و بجای آب قبل از غذا  
 عسدرق غلبه شکر و بعد غذا آب آهمن تاب و بعد تنقیه پوست خشخاش عدس  
 سلم حنظل کسک گلنار که زمازج عذاب جوشانیده صاف کرده غرغره کنند و وقتی که  
 ورم مکتربی و زرد رنگ شود نوشادر و نمک سائیده در روغن کنجد آینهخته

تکشیف



غرغره کنند و بعد بنفشیدن ورم بر و غن زرد و عرزه نمایند و اگر از صفرا بود شدت و در وقت  
 ضیق نفس و شدت غشی و تلخی دهن و بیخوابی بر و گواهی دهد علاج فصد قیال کنند لیکن  
 و هم بقدر قلیل اخراج نمایند و آب اسفند شش باشد و شیر و مغز تخم کدو و شیر تخم کاهو شیر  
 عنب و عرق عنب الثعلب بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و بآفت علاج اینچ و آورده و موی  
 گفته شد لعل کارند غذا یک وقت مشبو با شربت نیلوفر بوقت شام شربت کاهو و موی ملائم و اگر از بلغم  
 بود بسیار کثرت لعاب و تبخیر و وقت در گواهی دهد و اگر از صفرا بود علامت آن  
 خشکی دهن و تیرگی رنگ علاج هر دو ویر سیاه و شان هفت باشد بقیال کرده باشد شربت سفید  
 عدد و سنان که توله اسطوخودوس با و بخوبی هر یک هفت باشد بقیال کرده باشد شربت سفید  
 و باشد زنجبیل به باشد و رسته آثار آب بچوشانند تا ثلث صفا دهند و صاف کرده بنفشند  
 ۱۳ توله گلشن آفتابی ۴ توله غار بقون شش مختل هر یک دو باشد و غن بیدار کیمیا توله  
 داخل کرده بسیار سازند و اول با آب گرم حقه کرده بعد از آن صفت زوایا که در  
 در متفقه انداخت عمل نمایند و بعد چهار کف می نصف و دیگر را در حقه انداخته عمل  
 آرند بعد متفقه بسیار و شان اصل اسطوخودوس عنب الثعلب که در خارج در آب بچوشانند  
 صاف کرده غرغره کنند و بجا از غسل عرزه کردن فائده عظیمی بخشد غذا اقلیه خشک کرده  
 آواز اگر از نزله شود و بطلح نزله متوجه شوند و اگر کسبیب گرمه بخورند و چنانچه بقیال اراضی جاده  
 لاحق میشود و شیر و تخم خیار بن شیر و تخم کاهو در عسقل عنب الثعلب بر آورده شربت  
 نیلوفر یا شربت عنب حل کرده بنوشند و اگر از سردی حنجره بود چنانچه  
 در ایام سردی لاحق میشود گاوزبان بسیار و شان عنب و اندالایک نبات سفید  
 در آب بچوشانند صاف نموده بنوشند یا کشمش ۹ باشد بآفت توله نبات سفید بچوشانند  
 صاف کرده بنوشند **افطایق مری** یعنی بهم شدن آن علامت او آتشت کزیری  
 سبک مثل آب و شور با اضلاع و نشود اما القه بزنگ بقیال غت سبب اینرا  
 خورده شود علاج گاوزبان عنب انیسون سنبلی الطیب بهمن سفید بهمن سرخ  
 بوشانند صاف نموده غسل خالص حل کرده بیکم جیره جیره بنوشند و اگر  
 مصطک سانسیده سرد دارد و در فائده بسیار بخشد و نیز متفقه مسهل بلغم بقیال آرند  
 و مجذباتی زیر زنج هستند و پاسک زرد و چند بید ستر بالند اسطوخودوس



یعنی سستی علوم نشان وی نفس نیامدن است یا بعسر آمدن علاج آن مثل علاج الطباق  
 مری کنند فصل در امراض سینه و شش و آلات تنفس  
 سعال یعنی سرفه اگر بعد از زکام بار و عارض شود گاه زبان اصل السوس پر سیاوشان  
 زوفاک یا بس عتاب بادیان نمکوفته در آب جوشانیده صاف کرد و خمیر بنفشه حل ساخت  
 بنوشند و اگر حاجت امتداد استلاب و اخلاط بود و مویز منقی انجیر زرد سنابلی مغز فلوس غار یقون  
 روغن بادام شیرین اضافه کرده حل دهند بر روز تیرید شیر گل گاه زبان شیر و عتاب در آب  
 برآورده شد بت بنفشه حل کرده بنوشند و بعد تنقیه عام تنقیه و ملغ کنند و بعد برای  
 تنقیه سینه رب السوس سائیده در لعوق سپستان آینهخت اول بخورند بالایش  
 گاه زبان زوفاک یا بس عتاب پر سیاوشان در آب جوشانیده صاف کرده غسل  
 خالص آینهخت بنوشند و از نافع ترین اشیا است صفحت لعوق  
 سپستان سپستان پنجاه عدد اصل السوس یک توله عتاب بست دانه تخم تباری  
 تخم خطمی هر یک بماشه بیدانه یکد رم پوست خشخاش و دوتوله در دوا آثار آب بخورند  
 و بانبات سفید بقوام آرد و در آخر اقوام شیر و مغز بادام مقشر شیر و تخم خشخاش  
 سفید از هر یک یک توله بفرایند بعد کثیره صمغ عربی رب السوس هر یک سه ماشه  
 سائیده اضافه کنند و اگر بعد از زکام حار باشد و باز یاقه خون بود علاج آن  
 فصد قیفال زنند بعد آن عتاب بفت کوانه خمیر و بنفشه و توله در عرق غلب الشلب و عرق  
 آن مالیده بنوشند یا لعاب بیدانه شیر و تخم کاهو آب برآورده شربت  
 نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر از صفرا باشد علاج لعاب اسببول مسلم  
 لعاب بیدانه شیر و تخم کاهو شیر و تخم کشمش شیر و آلو بخارا و در عرق غلب الشلب  
 برآورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد مسهل صفا و دهند  
 و پوشیده مانند که ترشی آلو بخارا بر فمضرت نمی رساند بلکه مفید است و مجرب  
 کمافی بحسب الجواهر و مجمع الحکمة و قسمی است از سید فقه که آن را سرفه یا بس گویند  
 و آن چنین باشد که در و هیچ وقع نشود و آن بر دو قسم است یکی سرفه بار و سبب  
 آن باغم تانی رقیق بود که در اجزای ریه نفوذ کند علامت و علاج آن عسل است و  
 علاج ترائه بار و است دوم سرفه حار که خلط رقیق حار مداهم از دماغ بطرف



سینه میریزد و در اجزای آن نفوذ کند علامت آن سرخه خشک بنیر از برآمدن چتره  
 از سینه و زیاده شدن آن در شب و بعد خواب و گاهی آن در روز علاج و یا قنود اول  
 بخورند بالایش لعاب بهیدانه لعاب به بنول مسلم شیر تخم کاه و در عرق غلبه الشلب  
 برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا آشوب یا اسفانج یا خشک یا شله و در سرفه یا ریه غذا  
 کباب و سراج یا تخمویا آب قلیه یا خشک کم روغن حب که با اکثر اقسام سرفه مفید اند  
 کل پسته پوست پسته مسامی وزن گرفته در عرق ادرک سائیده و بعد روغن کباب بهیستند  
 عند الحاجة یک حب در دهن نگاه دارند سبیل حدوث این مرض بعد از ذات السوسه یا  
 ذات الجنب بود یا بعد نفث الدم یا نزله یا سعال طویل عارض گردد علامت آن ظهور مده  
 در سرفه و فرق در میان مده و بنیم این طور می کنند که بر آتش گذارند اگر بوسه خرم سوخته آید  
 مده است والا بنیم و سبب این علت قرحه رییه باشد علاج کثیر ارب السوسه سائیده  
 در و یا قنود آینه اول بخورند بالایش شیر کهنه تخم کدو شیرین شیر تخم خرگوش در عرق  
 غلبه الشلب و عرق گاوزبان برآورده شربت خشتیاش یا گلفند آفتابی دحل  
 کرده بنوشند یا سفوف سرطان اول بخورند بالایش لعاب بهیدانه شیر آه اصل السوسه  
 در عرق گاوزبان برآورده شربت انار شیرین حل کرده بنوشند و شیخ الرئيس  
 گوید که مسلول را گلکند تازه بسیار خوراند که نافع ترین اشیا است بلکه باید که نان  
 خورش هم گلکند باشد و وقتیکه خون برآمدن شروع شود قصد باسلیق زنند  
 و قرض که باوشه رت حب الاس بدین صفت سفوف سرطان  
 سرطان سوخته ده درم صمغ عربی گل ارمنی هر یک پنج درم خشتیاش سفید و درم نیم  
 کثیر است و درم حله را بگویند و سفوف سازند صفت قرض که با صمغ عربی قناده  
 که با کثیر صمغ تخم خیار صمغ تخم کدو از هر یک سه درم گلنار اقاقیا هر یک یک درم کوفته بخت  
 در لعاب به بنول اقراهل سازند شربت ازدها شله تا ماسه و پوشیده نماند که طریق  
 سوختن سرطان آنست که سرطان را در کوزه گاه نهند و سه کوزه تخم کنند و یک  
 شبانه روز در تنور نهند بعد بکار برده نفث الدم و آن آمدن خون بود از راه  
 دهان یا از دماغ بود و آن پخته آید و گاه عاف همراه بود یا از اجزای خلق مثل حنجره و غیره  
 بسبب آواز شدید یا قی شدید یا از ضرر دیگر برآید و این پخته نباشد و یا از سینه بود و او بوقت



استسقا یا سرفه شدید بقدر اندک بر آید یا از اجزای دهن مثل لثه و غیره بر آید و علامتش  
ظاهر است که از علامات مذکوره هیچ بنود و بانزاق آمیخته بر آید علاج که با سائیده  
خمیر خشک یا دیاقوزه آمیخته اول بخورند بالایش لعاب بهیدانه شیر که ریشتم یکبار شیر تخم خرفه  
در آب بر آورده شربت حب الاس حل کرده بارتنگ یا شیده بنوشند و اگر از زمین بشوایند  
باسلیق زنند و قرص کبریا یا قرص گلنار بدهند و این قرص در دهن دارند و صفت  
اقاقیا کبریا مروارید ناسفته بسد مکبات شیر کلسرخ کشند خشک نموده گل ارمنی نشاسته  
صمغ عربی کثیر اسماوی الوزن گرفته کوفته بجنه در آب بزرگ بارتنگ یا لعاب اسبغول سلم  
اقراض سازند **صفت قرص گلنار** گل ارمنی گلنار صمغ عربی از هر یک چهار درم  
کلسرخ اقا قیا از هر یک سه درم کتر ادو درم کوفته بجنه باب گلنار اقراض سازند و کشته  
هر جان اگر صاحب نفث الدم دهند و فایده عظیمی بخشد **صفت شلخ** هر جان را در شیر آگ  
بفت مرتبه گرم نموده سرد کنند بعد در شیر آگ سائیده اقراض ساخته خشک نموده در رو  
سکوره گلی نهاده حکمت کرده در ده آتش یا چکد شتی آتش دهند شربت یک سرخ یا شربت انار  
خدا شله و وال خشک و مار الشیر و اگر خون از اجزای دهن بر آید علاجش آنست که گلنار را بجای  
فوفل ماز و همه را سوخته با مصطلی سائیده بروند آن بالند و انجبار گلنار که مزاج فوفل حقیق  
در آب جوشانیده مضمضه کنند و گاه این مرض از بند شدن حیض عارض گردد و علاجش  
آنست که در رات حیض دهند و فصد صافن زنند **ضمیق النفس** و آن مرغیست که بخت  
مخنت و حرکت نکرده باشد نفس بسرعت و تواتر آید و آن اگر از نزله بار و بود علامت آن آواز  
خرخرد از سینه آید و با سرفه و بلغم باشد و اگر با سرفه باشد نخر یا استسقا گردد و در آن وقت  
شیر شتر دهند و هر چه در استسقا گفته آید یکبار بزنند و اگر از نزله باشد علاج کل گاو زبان  
گل زوفا بر شیم خام موی منقی اصل السوس مقشر نمیکوفته سبوس کند م در عرق  
غلب الشلب و عرق گاو زبان جوشانیده صاف کرده شربت زوفا حل کرده  
بنوشند غذا قلند یا نان خمیری و اگر این مرض از استسقا عضلات نفس  
جاءت گردد و علامت آن تنفس مضاعف است **علاج آن** مثل علاج فلک کنند  
و اگر از تصاعت انجره گرم بود که از ول بسوس کشش آیند علامت  
آن احساس تصاعت انجره گرم بود و عظم نفس و نبض و شدت عطش علاج فصد



با سلیق زنده در ای تسکین حرارت لعاب بیدار لعاب اسبغول مسلم شیر و مغز تخم کدو شیرین  
 در عسیر قکا و زبان بیاورد و شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا آشفه و لعاب  
 صندل که برای ضیق النفس بهر حال مناسب دارد و عمل این دو دمان صفت  
 مویز شقی انجیر زرد و با قلا تخم خشخاش اصل السوس مغز تخم کدو شیرین پر سیا و شان  
 از یانه زوفای یا بس مغز بادام مقشر حلبه پودینه تخم طحلی صمغ بی کثیرا تخم کتان بیدانه کونار  
 از هر یک نیم توله همه را جو کوب نموده در دو آثار آب بجوشانند تا نیم آثار بماند صاف نموده  
 غسل با و آثار داخل کرده بقوام آرد شربت از هاشمه تا و درم معجون از تالیف  
 جناب حکیم محمد شریف خان صاحب مرحوم که در ضیق النفس مکرر تجربه رسیده  
 مرکه میوه سالک کثیرا صمغ عربی از هر یک پنجه درم کند زرد اند فرومانا و عطران پر سیا و شان  
 ایر سا هر یک سه درم زوفای یا بس چلغوز از هر یک پنجه درم مویز شقی و درم همه را  
 کوفته بخته صمغ را درسته ادویه طبع زوفای یا بس حل کرده در غسل و نبات معجون سازند  
 ذوات الریه و آن درم گرم است که در شش پیدا شود علامت آن سعال و ضیق النفس  
 و در و در مقدم سینه و سرخ راوی و رخسار و چشم و عظم و موجیت نبض علاج فصد  
 با سلیق زنده و بر ای تلین طبع گل بنفشه گل نیلوفر عذاب کبستان تخم طحلی در آب جوشانیده  
 صاف کرده شیر خشت حل ساخته بنوشند غذا آشفه و گاه در شش درم رخسار بنمی عارض شود  
 علامت آن شدت ضیق النفس و کثرت لعاب وین و زکام و سرفه علاج منضج و مسهل  
 بلغم وین ذوات الصدر و آن درم عشاء مضعف سینه است علامت  
 آن تپه ای و شدت عطش و مریض از قسم معده آنجه در و ناخس دریافت کند ذوات العرض  
 و آن و درم مویز غشای مضعف سینه است که جانب فصدات حادث گردد  
 علامت آن احتباس و در و میان هر دو شانه و مریض بر پشت نتوان خفت علاج  
 هر دو مثل علاج ذوات الجنب نمایند مگر بر اس وضع او و به مواضع مختلف اند و در  
 ذوات الصدر بر صدر و در ذوات العرض مابین کتفین و در ذوات الجنب  
 بر پهلوی ضما و کنند ذوات الجنب و آن درم باشد و در پرده  
 که افسلای را پوشیده است یا در حجابی حشا جز علامت آن تپ و اسه  
 و انتشاریت نبض و اکثر این مرض از ماده گرم حادث میگردد و علاج



تار و ز سوم فصد با سلیق از جانب مخالف زنند و اگر حاجت بود شربت عناب شربت نیلوفر  
 در عرق عناب الشعلب و در عرق گاوزبان گل کرده بنوشند و اگر بمسهل حاجت افتد اول  
 برای تصفیح مایه عناب الشعلب بنفشه برگ گاوزبان و در عرق عناب الشعلب خیسایند و صاف کرده  
 شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و ز دوم گل نیلوفر اضافه کنند و بجای بنفشه گل بنفشه تبدیل نمایند  
 و بر روز چهارم گل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی عناب الشعلب خشک عناب سیستان و در عرق  
 گاوزبان عرق عناب الشعلب خیسایند و شربت نیلوفر حل کرده شیرۀ تخم کاهو بالا رسته خاکس  
 پاشیده بنوشند و بر روز هشتم گل سرخ مغز فلووس شیر خشک ترنجبین روغن بادام اضافه کرده  
 مسهل دهند و بر روز نهم لعاب بیدانه لعاب اسبغول مسهل شیرۀ تخم کاهو و در عرق گاوزبان  
 بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و ضماد و را بهد ابرو روغن مایه صندل سرخ آردو  
 باب شرف سیر و قدری روغن بنفشه سائیده ضماد نمایند و چون زمانه ابتدا بگذرد گل بابونه  
 گل خطمی گل ایل الملک آردو با قلع عناب الشعلب خشک مغز فلووس و روغن بابونه سائیده  
 ضماد کنند فصل و بر اهراس قلب خفقان حکمت است احتلاجی و رول که برای  
 دفع شے و رول شے شود علاج اگر از غلبه خون بود فصد با سلیق زرد بعد فصد ضاقت  
 که در روی تحریری آیند بمل آید و اگر از غلبه خون بود فصد با سلیق زرد بعد فصد ضاقت  
 کشایند و آله مرئی شسته بویق نقره حمید اول بخورند بالایش لعاب اسبغول شیرۀ  
 تخم خرفه شیرۀ کشنیر خشک شیرۀ زرشک و زکلاب و عرق کیوڑه بر آورده شربت انار  
 شیرین با نمیرۀ صندل حل کرده تخم زرشک پاشیده بنوشند یا آله مرئی اول بخورند  
 بالایش شربت صندل شربت انار شیرین در عرق گاوزبان و بعد خشک  
 حل کرده تخم بالنگو پاشیده بنوشند و نیز بعد تنقیه ماء الجبن بطبقه لقیح و تحت مله النملیا  
 ذکر یافت بمل آید و ماء الخیار خوراند طریقی است که مایه آله مرئی  
 بگیرند خیار و از سر کار چند بایز نند پس گل حکمت نموده و تنور که گرمی آن فرو نشاند  
 باشد بدارند تا بریان شود پس بوقت صبح بر آورده گل حکمت و رو نموده سر آنرا  
 بیدیه بپشتارند پس آتش را صاف ساخته شربت نیلوفر حل کرده به بند و قدری  
 قندری هر روز بنیز ایند تا بیک رطل رسد و ترکیب ماء القندری با هم آمیخته است  
 و مداومت خمیرۀ مروارید معمول گشتند و شراب الصالحین نافع ترین است شیا



است و دادن قرص کافور نیز مفید است صفت خمیره مر و ارید معموله  
 کوبیده ابریشم براده صندل سفید هر یک دو توله شب و در عرق گاوزبان یک رطل تر دارند  
 صبح جوشانیده صاف کرده باقند سفید و و رطل و غسل خالص یک رطل بقوام آرند  
 و در آخر قوام مر و ارید ناسفته یک توله شب سبزی قوت بسد هر یک دو توله مشک خالص  
 ۲ ماشه همه را سائیده و اخل سازند بعد از آن ورق طلا و ورق نقره و هر یک شش ماشه  
 و اخل کرده خوب حل کنند و بکار برند صفت شش آب صابون بیدار  
 گل گویا که گلیست مشهور و در هند صد عدد و سبزی آن دو در کرده در آب  
 لیموی کافندی پاؤ آثار مالیده شب و در پیاله چینی نگا در آرند صبح با شربت  
 نبات که یک آثار نبات را با دو آثار عسرق کیوڑه و گلاب شربت ساخته باشند  
 یکجا کرده در شیشه که نصف شیشه یا ثلث شیشه خالی باشد انداخته شیشه را نگاه دارند  
 پس بعد چهار روز که جوش خورده باشد بر آورده صاف کرده بدارند از دو دانه تاش  
 دام بعمل آرند و اگر همراه عرق کیوڑه و گلاب بید مشک آمیزند بهتر باشد صفت قمر  
 کافور کافور سه جزو زعفران چهار جزو و سفند تخم که و شیرین و و جزو و سفند  
 تخم خیارین چار جزو و غسل سفید چار جزو و کوفته بخت و در غسل سرشته اقراص  
 سازند و صندل سرخ و آب کشنیر سبز سوخته بر قلب طلا کردن فائده عظیم  
 می بخشد و سیب و بومی و انار خوردن حلقان را مفید آید و اگر از سو و مزاج بار  
 بود و واء المسک خلوا اول بخورند بالایش شربت گاوزبان و در عسرق گاوزبان و عرق  
 بادیان و عرق یان حله و بنوشند یا عنبه اشهب سائیده در گلقند سیوتی آمیخته  
 اول بخورند بالایش گاوزبان اصل السوس و در عسرق عنبه اشهب جوش خفیف داده  
 صاف کرده شربت زو فاعل ساخته خالشی پاشیده بنوشند یا خمیره ابریشم  
 اول بخورند بالایش شربت بنفشه و عرق گاوزبان و عرق مکه حل کرده خالشی پاشیده  
 بنوشند و سبیل الطیب صندل سرخ و ارغنی مشک و در روغن گل سائیده  
 بر دل طلا کنند و اگر تبشکت نموده بود علامت آن در دوش غشیان و بعد از قی  
 تخفیف یافتن پس اگر در صندل صندل باشد علاج آن سکنجبین و آب  
 گرم حل کرده بنوشند و بعد یک گهری سکه کنند بعد خمیره صندل و در ورق نقره



پیچیده اول بخورند بالایش شربت سنبل و در کلاب حل کرده بنوشند غذا آشجو با شربت  
 انارین و اگر در معده بلغم بود علاج آن نمک در آب جوش داده قی کنند بعد شیر بادیان  
 و در عرق گاوزبان برآورده گلشن آفتابی مالیده بنوشند و جوارش مناسب بخورند غذا  
 بخورد آب و اگر تدبیر است مذکور شود و ندید تنقیه خلط نمایند و اگر در معده سودا بود و بادیان  
 دهند و اگر خفقان بسوزد اگر ضعیف بود و او المسک اول بخورند بالایش گلشن آفتابی و در عرق  
 گاوزبان و عرق بادیان مالیده صاف کرده تخم بالنگ با شیر بنوشند و اگر بضعف معده بود  
 علاج جوارش مصطک سائیده در تخم صندل آمیخته اول بخورند بالایش شیر دانه بیل  
 و در عرق گاوزبان برآورده نبات سفید داخل کرده بنوشند و اگر بسبب ضعف قلب  
 بود علامت آن آنست که باندک حرکت بدنی مثل جماع و راه رفتن و از اندک حرکت نفسانی  
 مثل غم و فسخ حادث گردد و علاج خمیره مروارید و او المسک بار و یا خمیره گاوزبان غیری  
 اول بخورند بالایش شربت ابریشم یا دیگر شربت مناسب و در عرق گاوزبان و بید مشک  
 حل کرده بنوشند غذا پلا و قلیه جوز مرغ صفت و او المسک بار و طباشیر  
 ۹ ماشه گل سرخ ۹ ماشه کمر با ۳ ماشه کشنر خشک ۳ ماشه مروارید یک ماشه قند ۲ ماشه  
 مشک خالص دوسرخ کافور ۳ سرخ شربت فواکه شیرین ۳ توله نبات سفید بشت توله  
 بدستور معروف تیار سازند غشی حالیتست که تمام حواس معطل نماید علامت  
 آن بروت اطراف و نفس و نبض ضعیف بود علاج در حالت غشی آب سرد و کلاب  
 بر روزند و بویهای خنک بویانند و برانجور فکله آب نارسیده یا رگلوخ کلاب پاشیده  
 بویانند و دست و پا ببندند و گفت دست و پا اولک نمایند و کشیدن بناینها بر ساقین  
 و قدرین سفید بود و اگر بسبب جمع شدید باشد تسکین وج فرمایند **فصل در**  
**امراض پستان قلت لبن** یا بسبب قلت خون بود که ماده لبن است یا بسبب  
 غلبه اخلاط غلبه بر خون بود علاج اگر از غلبه اخلاط بود تنقیه آن نماید با دویه خفیفه  
 و اولی آنست که فقط از دویه معدله تعدیل اخلاط نماید و شیر تخم شبت ۲ ماشه  
 و در عرق گاوزبان ده توله برآورده به نبات شیرین کرده بنوشانند و زیره کرمانی  
 سه ماشه بعد تناول طعام بخورند و اگر بسبب قلت خون بود دویه مولده خون بکار برند  
 و زیره کرمانی و در تولید خون خاصیت عجیب دارد و غذا پلا و مرغ یا قلیه خشک اول نمایند



ورم پستان اگر عارض بود سرخی رنگ و غلظت بنض علاج فصد با سلیق از جانب  
 مخالف باشند و اگر اعتباس طشت بود فصد صافن از پایی موافق زنند و خرقه در سر که  
 تر نموده بر پستان گذارند و اگر به تخمیل نزد و بچته شدن گیر و تخم کنوچه تخم طی تخم کتان مغز  
 تخم قمر هندی در شیر گاوی بطریق مرهم بچته برای انفعاج ضما و نمایند و بعد از انفعاج این مرهم بعمل  
 آرند و صفت سفیده یک توله مردار سنگ، ماشه موم سفید یک دانه روغن کنجد یک توله بطریق  
 معروف مرهم نموده استعمال نمایند و غذایان و قلیه بدیند و پوشیده نمایند که اگر هر دو  
 پستان را ورم حادث گردد و از طرفیکه که بود فصد زنند **فصل در اصرار مضامعه**  
 وجع الفواد و آن در دهم معده است اگر از اسباب صفر باشد علامت آن ظاهر بود علاج  
 فصد با سلیق زنند و شیر زرشک یا آب قمر هندی در عرق گاوزبان بر آورده شربت  
 نیلوفر یا سنگجین لیومی حل کرده بنوشانند و گل سرخ طباشیر زرد و در گلاب سائیده  
 بر نم معده ضما و کنند و مالیدن عطر گلاب نیز نفع بین دهد و اگر از ریا ح بارده باشد علاج  
 آن از حکایت مفصله ذیل بر گیرند حکایت شخصی را وجع الفواد باره لاحق شد رجوع  
 با حقرا و در روز اول شیر دانه هیل در عرق گاوزبان و عرق بادیان بر آورده  
 گل قند آفتابی مالیده بوقت صبح داده شد و بوقت شام زیره سیاه دانه هیل سائیده  
 و در گل قند آفتابی آمیخته خورانیده عود و مصطکی در روغن بابونه سوده بر موضع در وضما د  
 کنانیده شد تا سه روز همین طریق معالجه شد هیچ فائده نگریدید پس برای تکسیر ریل و خنجر ماده  
 گاوزبان بادیان نیمکوفه تخم کرفس اذخکی در آب جوشانیده صاف کرده غسل خالص آئینه  
 داده شد روز دوم شرکایت حرارت مزاج و غلبه تشنگی آورد و عذاب بنفشه افزون ساخته  
 بجای غسل گل قند آفتابی بتبدیل کرده مطبوخ خورانیده شد بر روز سهیل پس بادستان  
 موزین منقعه تربید سفید محو فخر اشیده مغز قلابس خمیر بنفشه شیر خشت روغن بادام  
 اضافه کرده سهیل داد بر روز تیرید عذاب ریشه خطمی شیر دانه هیل در عرق بادیان بر آورده  
 شربت بنفشه حل کرده نوشانید همین نطسه سهیل بعمل آمد گونه افاقه شد و چون که  
 برودت و مزاج و شکایت وجع موجود بود دوا می مختصر حکیم علوی خان آور  
 بزرگ تبول داده شد صحت کلی یافت **صفت دوا مختصر علوی خان**  
 نمک ترب نمک بودینه نمک بنک هر یک سه ماشه جوهر لوبان سه سرخ فقلح او خمر



یک شقال وانه میل دو درم هم بر او ر عرق نمانخواه مگر کحل کنند تا خشک شود پس نگاه دارند  
 عند الحاجة بقدر سه سرخ و در برگ قبول نهاده بخورانند و جمع المعدة اگر از ریاخ بود  
 قراقر و انتقال و جمع گواهی و در علاج جوارش گونی اول بخورند بالایش شیر و تخم کشمش  
 شیر و بادیان شیر و زیره سیاه و آب بر آورده گلقد آفتابی مالیده بنوشند و اگر  
 از فساد غذا بود و علاج می کنند و سکنجبین ساده گلقد آفتابی و در کلاب و عرق بادیان  
 حل کرده بنوشند تخم و میضه تخم آنست که مده اصلا در غنذ انصرف نمکند و همضم نمکند  
 و میضه عبارت از آنست که غذا همضم شده و مده به ماند و فاسد گردد و وایح لطیف  
 باشد بقی دفع شود و آنچه غلیظ و راسب بود با سهال علاج اگر طبیعت مستعد بقی باشد  
 از آب گرم و سکنجبین و کلاب قی فرمایند و الا شیر بادیان شیر و میوه منقعه در عرق بادیان  
 و کلاب بر آورده صاف نموده سکنجبین ساده حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد بخوبل  
 ترب سفید محوف خراشیده سائیده و در گلقد آفتابی آسیخت اول بخورند بالایش شربت  
 وینار یا شربت و روکر یا شربت سنا و در عرق بادیان و عرق گاوزبان حل کرده بنوشند  
 و اگر بسبب غلبه صفرا بود و علاج بقی تنقیه مده کنند بعد سکنجبین ساده و سکنجبین لیموی  
 و در کلاب و عرق غلبه شلب حل کرده بنوشند و بوقت خوف غشی و حدوث ضعف برای  
 حبس اسهال طباشیر سفید سائیده و در شربت انار شیرین آسیخت اول بلعینند  
 بالایش شیر و زرشک شیر و سماق شیر و طباشیر سفید و آب بھی شستن  
 بر آورده شربت حب الاس حل کرده بنوشند و اگر از غلبه بلغم بود و علاج بعد تنقیه  
 مده عود سائیده و جوارش محطک یا نوشدار و آسیخت سکنجبین بخورند بالایش شیر وانه  
 میل و عرق گاوزبان بر آورده شربت انار شیرین حل کرده بنوشند و اگر میضه از فساد  
 هوا بود که آن را میضه و بانی گویند علاج خانه از عطسه یات و بخورات خوشبو  
 سازند و سکنجبین لیمو و سکنجبین ساده و در کلاب حل کرده بنوشند و از قند و لیمو و کلاب و آب  
 خالص آب شور و یار بنارزند و جره جره نوشیده باشند و از نفس و نار حیل  
 دریایی و زهر مهره خطائی و پیتیه و در کلاب سوده شربت انارین و سکنجبین لیموی حل کرده  
 بنوشند و شیر و آله بنار شیر و زرشک و در کلاب و عرق گاوزبان بر آورده شربت  
 انارین حل کرده بنوشند و کشنیز سبز بویسد جو ع کلی و آن زیاده است



از روی طعام و حریم بر ماکولات چنانچه در طبع سنگ است میباشد پس این مرض اگر از  
 سختین سودا بر فم معده باشد علامت آن قلت تشنگی و آروغ ترش و بودن اشتها هر ساعت  
 و سوزش و دغدغه فم معده اگر طعام نخورد و حالتش قریب بفتی گزید و علاج تنقیه سودا  
 بمسهل و ماوالجین فرمایند غذا نماند و قلیه مرغ جوع البقری و این مرضیست که در آن  
 بطلان شوت طعام مرتبه شود صاحب آن از بوی غذا اگر بیهوشانند و اعضا نماند  
 محتاج بنذای باشند و اکثر باغثیان و غشی باشد و لاغر و بمرتب بهم رسد  
 که مرد و هم گمان برند که مدقوق است و این مرض را الیموس هم میگویند و اگر از سبب  
 مصادمت هواست سرد و ملاقات تلویج غش و این مرض از سود مزاج بارد  
 مضطرب و فم معده حادث شود و قوت جاذبه و حساسه از نسیم معده بطلان یابد و  
 درد در معده احساس کند و چون دست بر نسیم معده گذارند برودت محسوس شود  
 علاج جوارش کمونی بجوارش جالینوس یا جوارش مصطکی یا جوارش عود آینهخته  
 اول بخورند بالایش شیر بادیان شیر وانه هیل و ررق بادیان بر آورده صاف  
 نموده بکشد آفتابی مالیده بنوشند و سبیل الطیب مصطکی رومی در روغن گل و  
 روغن بابونه سائیده بر نسیم معده ضیاء کنند و اگر بالینت طبع باشد وانه هیل  
 زیره سیاه زرد و اوقا قیامیه رومی همه را سائیده و در رب بھی شیرین آینهخته  
 بخورند غذا زرد و تخم مرغ نیمه شست و نان خمیری که در عرق بادیان خمیده  
 کرده باشند و کباب مرغ و اگر از ضعف معده یا حرارت بدن حادث گردد و علامتش  
 تشنگی و قبض طبیعت بود بوقت گرمی و اگر طعام حاضر نشود فتنه کند علاج بوقت افتاد  
 شیر و زرشک و ررق کیوڑه و کباب بر آورده شربت انارین حل کرده بنوشند  
 و غذا نماند کند دم را و آب انار و سیب تر کرده بدین خطش  
**مضطرب و آن را سبب اند سبب اول خلط مایع غلیظ چون بلغم شور یا**  
**خلط بسیار خشک چون بلغم صغیر و سوداوی اختراقی و معده جمع شود طبیعت**  
 انسان متنازعی گردد و مشتاق آب شود تا با استعانت آن اجزاء خلط مذکور را از معده  
 ساخته رفع نمایند و هر قدر که آب بخورد آن خلط زیاده تر از برودت آب غلیظ  
 و متکاثر گردد و دوا کما عطش بحال خود ماند و انسان سیراب نگردد و این را عطش کاذب نامند



و خاصیت این عطش آنست که هر قدر انسان بر آن صبر کند با چندی گرم مانند زنجبیل بخورد  
تسکین یابد علاج شمد خالص یا سنگبین عسلی بلیسند فقط و سبب دوم آنکه حرارت یا بیوست  
بر معده مستولی گردد و از آن باعث طبیعت خواهش آب نماید و این عطش یا بحرارت و بیوست  
سافج بود یا از غلبه صفرا علامت آن تلخی دهن و زردی قاهره در علاج لعاب اسبغول مسلم  
باشیره زرشک شیر و آلو بخارا در گلاب بر آورده شربت نیلوفر شربت بنفشه حل کرده بنوشند  
و اگر حاجت تنقیه بود مسهل وقتی بمل آرند غذا و ماء الشعیر و سبب سوم آنکه از حرارت خارج  
مانند هوا که از استنشاق در شش حرارت پیدا گردد و بدان سبب خواهش آب حاصل آید  
علامت آن آنست که تسکین از هوای سرد زیاده از آب سرد بود علاج تبرید مذکور دهند  
و در خسیانه و یاد رهای سرد و سکونت و زرد و خمیره صندل اول بخورند بالایش شیر و تخم  
خرفه شیر و عناب و عرق گاو زبان و عرق کیوڑه بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند  
و صندل سفید و خیابربویند و رهم معده اگر از خون و صفرا بود علامت آن سوزش معده  
و لزوم حقی و تشنگی بسیار و قی و عظم نفخ و سقوط شهوت علاج اول فصد با سلیق و زنده بعد  
اگر احتیاج بود مغز فلوس گل کند آفتابی و عرق عناب الشکب مالیده صاف کرده روغن  
با دهم بالا ریخته لعاب اسبغول مسلم با ششیده بنوشند و بر و تبرید لعاب اسبغول  
مسلم شیر و تخم کشنیز خشک شیر و تخم کاسنی و عرقیات بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند  
و در ابتدای کورم صندل مسرخ بر سوت کلسرخ و آب عناب الشکب سبز سائیده  
ضماد کنند و بعد از سه روز آرد جو خطمی و آب عناب الشکب آب کشنیز سبز سائیده ضماد  
کنند بعد سنبل الطیب زرد و افرا نید غذا آشجو و بعد از تنقیه بر و زنجبیم آب عناب الشکب  
سبز مروق و آب کاسنی سبز مروق بشربت بزوری شیرین ساختند بدینند  
و اگر ورم منفی شود علامتش آنست که حتم سکون یابد علاج بعد از تنقیه معده قرص کبریا  
و غیره استعمال نمایند غذا آشجو با عسل خالص و اگر از بلغم باشد علامت آن تب نرم  
و سقوط اشتها و سوء هضم و تهج روی علاج بماء الاصول اول نضج بلغم کنند بعد  
سنا و کی غار یقون فلوس خیابرب گل کند آفتابی روغن بادام و ماء الاصول اضافه  
کرده مسهل دهند و درین مرض استعمال ادویه حریفه مثل تخم خنظل و غیره نفرمایند و باضاد  
سنبل الطیب ضمادی که در ورم سوداوی مذکور میشود یعنی آرند صفت ماء الاصول



پنج کرفس پنج رازیانه پوست پنج کبر هر یک ده درم انیسون تخم کرفس هر یک دو درم غاف  
 انیسون شکافی باد آورده هر یک ده درم قنطور یون سه درم همه را در دو من آب بجوشانند  
 تا نصف رسد صاف نموده هر صبح سه درم با ده درم گل قند آفتابی بنوشند و اگر سه درم  
 مصطکی روی سائیده سردار و کرده دهند بهتر باشد و اگر از سودا بود علامت آن سخته  
 موضع و سودا رنگ و افکار رویه و عضو صفت با ترشی دهن علاج فصد با سابق زنت  
 و ماء الجبن بکار برند و حلبه و تخم کنوبه تخم گمان و آب بادیان سبز سائیده و ضاوت کنند  
 و غذا شور بای طپور و آب یخنه وقتی و جمیع اقسام مضرت دار و زیرا که جذب مواد بزرگ  
 معده می نمایند نفخه و معده و آن سو مزاج بار و سافج و در معده حادث شود پس هر چه  
 خورده شود بسبب برودت مستحیل بر یاح گردد یا بسبب اکل طعام با و انگیز مثل باقلا و لوبیا  
 ریاخ متولد شوند یا اجتماع خلط بلغم و سوداوی یا صفاوی در معده بود پس بسبب حرارت  
 معده ریاخ از آن متولد گردد و علاج اگر کثرت اخلاط باشد و نفخ مزاجی بنوع حسب خلط  
 بسمل تنقیه کنند و اگر از جهت ریاخ بود جوارش کمون اول بخورند بالایش انیسون بادیان  
 نیم کوفته تخم کرفس صعفر فارسی و آب جوشانیده صاف نموده گل قند آفتابی مالیده بنوشند  
 غذا آسجود آب و از اطمه غلیظ و اشیا می نفخ و ترشی پرهیزند و تهوع و غثیان  
 قی حد کتی باشد از معده برای دفع چیزی که در دست از راه دهن و تهوع حرکتی است  
 بی آنکه چیزی دفع شود و غثیان تقاضای دفع باشد بدون حرکت پس اگر خلط در جوف  
 معده بود وقتی حادث گردد و اگر داخل جرم معده بود و تهوع پس خلطیکه در معده ریخته باشند  
 اگر صفا بود علامت آن تلخ دهن خشک زبان و قی صفاوی علاج از ساکنین و آب کرم  
 قی کنند بعد از رشک سماق در ساکنین شربت انار ترش سائیده آینهختند  
 بلیمند و جوارش مصطکی معمولی مداومت سازند صفت مصطکی رومی سه توله  
 زرشک یک توله وانه الایخی خورد ۲ توله نبات سفید سه چند بدستور معروف بسیار  
 سازند غذا آشجو و اگر از بلغم بود علامت آن عدم تشنگی و نفخ و قراقت علاج تخم ترب  
 تخم شبت اصل السوس غلیظ مقشر و آب جوشانیده صاف کرده قی کنند بعد  
 جوارش مصطکی اول بخورند بالایش شیر بادیان شیر بودینه خشک و آب  
 بر آورده گل قند آفتابی مالیده بنوشند و اگر قی از کثرت اخلاط نباشد



و علامت برودت ظاهر بود و جوارش مصطک و جوارش خود ترش و جوارش خود شیرین  
 تناول فرمایند و اگر علامت حرارت ظاهر باشد شربت انارین و جوارش انارین فائده  
 میکند فی الدم یعنی برآمدن خون از معده یعنی و آن از انقار فواید عروق حوالی معده  
 بود علاج قصد باسکین از دست راست زنده و دم الا خون که با افاقیا سائیده و ربیب  
 شیرین آمیخته بلیند و باقی علاج مثل علاج نفث الدم کنند غذا آشوب یا خشک یا ربیب  
 شیرین فواق حرکتی باشد از جمیع اجزای طبقه دوا علی معده برای دفع موفومی و آن  
 یا بیس باشد و عارض میشود و بعد استغراغهای مفرط و این قسم علاج ندارد و تجربه بلاکت  
 است و علامتش آنست که بعد استفراغ و حمیات حاده می افتد علاج شیرین بنوشند  
 و لعاب بهیدانه لعاب اسبنول باروغن بادام به نبات شیرین ساخته بنوشند یا از بلغم  
 بود علامت آن قلت تشنگی و خواهش چیزهای گرم و لینت بنفش علاج اگر ماده کثیر بود  
 منجم و مسهل بلغم دهند و اکثر بنوشند و بقیات معده را پاک سازند و عود سائیده و عسل خالص  
 آمیخته بلیند غذا شور یا و یا از ریاح بود علامت آن در و انتقال آن و تسکین فواق با خراج  
 سب و این اکثر بعد از تخمه عارض شود و صبیان را اکثر بود **علاج** جوارش کوفه  
 بخورند و بنمک و سبوشن بکشد سازند و بعضی اطباء در تصانیف خود با آورده اند که در فکر  
 انداختن و ترسانیدن مریض را جمیع اقسام فواق سودمند است لیکن نزد حقراست  
 آنست که مرکب این امر نباید بود زیرا که ممکن است که طبیعت بسبب انصراف  
 خود از اندفاع و اصلاح موفومی بازماند و ماده که در معده موجود است بسبب قیام خود  
 و جهت انصراف طبیعت بطرف دیگر فضا پیدا کند و **رب** و این علت است که هر چه  
 خورده شود و تشنگی نیافتد برون آید و این را اسهال مسه می گویند و این  
 مرض مزمن میباشد و عیادت میکرد و از ریختن صغرا بر معده علامت آن طاق  
 شدن عقب حمیات صغرا و می یا بعد از استعمال اغذیه یا ادویه عارضه خود  
 صغرا در اسهال علاج گل نیلوفر ریشه خطمی و عرق گاوزبان خیسانیده صبح مالیده  
 صاف کرده مفرطوس کافور آفتابی مالیده صاف ساخته روغن بادام شیرین  
 بالا بچینه بنوشند بدستور وقت ده پیر آب مونگ و بوقت شام خشک یا شده  
 بر وزن تبرید لعاب بهیدانه لعاب اسبنول مسهل و عرق گاوزبان



و عرق عنب الشلب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و بعد برای قبض طبیعت بعد  
از تنقیه و از نهیل طباشیر سفید زرد و سائید و در شربت حب الالاس یا ربای آمیزند بلیسند  
یا از بلغم بود علامت آن کثرت بزاق و غشیان و قی بلغمی علاج اول با ویه تنقیه تنقیه کنند  
بعد جوارش مصطکی اول بخورند بالایش شیر بادیان شیر زیره سیاه شیر وانهیل و آب  
بر آورده صاف نموده شربت حب الالاس حل کرده بنوشند غذا ایمنه پلا و سفوف  
برای ضرب از هر نوع که باشد مجرب و معمول است **تفت**  
موجرین ماین خورد گل و باوه هر یک یکدوم مصطکی دو و امینل گری کوکنار رال خشک  
هر یک یکدوم کوفته بخته سفوف سازند و یک شامک صبح و یک شامک بخورند غذا ابرنج  
ساخته و دال مونگ و نوعی است از ضرب که آنرا اسهال و ماعی گویند و سبب آن آنست  
که از نزله که از دماغ بر معده ریزد غذا مزلق شود و علامتش آنست که بعد خواب زیاده  
شود علاج اگر از خلطی از اخلاط زیاده باشد تنقیه دماغ کنند و در پنجب جد واره  
مداومت نمایند و خوردن افیون هم نفع دارد **حرق** معده اگر از خوردن  
غذای غلیظ بود علاج می کنند و بسهل تنقیه سازند اگر حاجت افتد بعد آن تقویت معده  
فرمایند و اگر از سوء مزاج یا به سبب صفرا بود علاج لعاب اسهول مسلم لعاب  
پسیدانه شیر آلونجار و عرق عنب الشلب برآورده شربت انارین یا شربت نیلوفر حل کرده بنوشند  
و اگر حاجت افتد مسهل صفرا بود و اگر از خون بود فصد زنند و اگر سبب انصباب سودا  
از طحال بر فسم معده بود علامت آن آنست که بعد اکل غذا ساکن شود  
علاج از دست آید فصد اسیم زنند و بهلیله مرینی یا آمله مرینی مداومت سازند  
و اگر حاجت افتد ماکه الجین استعمال کنند **فصل در امراض جگر و طحال**  
و مراره و رحم جگر اگر از غلبه خون بود و در مقعر جگر باشد علامت آن احتباس  
بطن و غش و بر و اطراف و فواق و سقوط اشتها و درد شدید و اگر در مجرب باشد  
علامت آن سرفه شدید و ضیق النفس و احتباس بول و ورم پلا لے شکل باشد  
علاج فصد با سلیق زنند و سکنجبین و آب انارین حل کرده بنوشند غذا  
آشجو و بد آنند که در محی رعایت آورار و در مقعری رعایت اسهال واجب است  
و اگر صفراوی بود شدت حمی و تشنگی و قلق و سحر عت نبض و ناریت قار و علاج



در غلبه  
شرب و  
در غلبه  
شرب و

گل بنفشه گل نیلوفر تخم کاسنی کاسنی نیکو فته تخم خیارین نیکو فته زرشک بیدانه یعنی منقح  
شب و ررق غلبه الشلب تر دارند صبح مالیده صاف نموده شربت نیلوفر گلشنه آفتابی  
داخل کرده بنوشند و بعد نفع باضاده مضر فلوس تسیر خشت گلشنه آفتابی روغن بادام شیرین  
مسحل دهند و بر روز تیرید لیب ریشه خطمی و ررق گاو زبان و ررق غلبه الشلب برآورده  
شربت نیلوفر مکرر ده بنوشند و اگر حاجت بود شیر تخم خیارین نیز داخل کنند و در ابتدا  
صندل آرد و غلبه الشلب تخم کاسنی و آب کشنیر سبز سائیده ضماد کنند و در ترزاید  
اکلیل الملک زعفران افزایند و در انتها صندل موقوف کنند و در انحطاط زعفران  
عود استنقین و آب غلبه الشلب سبز سائیده ضماد کنند و اگر باغمی بود علامت آن شب  
ملاکیم و باغمیت بر از و سفیدی قاروره علاج اخراج ماده بکفته کنند و استعمال عوارض  
و معا جین محوی بکفر مایند سو او القنی و آن مقدمه استسقا است و سبب  
آن ضعف کبد و سوء مزاج بار و است و علامت آن تهج اطراف و سفیدی رنگ  
و تیریل جلد علاج از اغذیه غلیظه لزجه بریزند و از نوشیدن آب احتراز ورزند و بخور  
آب و چوز و مرغ و دراج و تپو بخورند و باقیه علاج مثل علاج استسقا کنند استسقا  
و آن مرض مادی است و سبب آن رطوبات غریبه بارده در اعضای ظاهری و باطنی و تورم  
اعضایها باشد و بر سه قسم است اول لحمی که در جمیع اعضا و رعم باشد و مثل خمیر گردد و  
چون از انگشت عمر کنند تا یک لحظه موضع غائر بخاند و سبب آن ضعف کبد و برودت مزاج  
بود و برودت یا از استفراغ خون یا از نوشیدن آب سرد بعد از حمام یا بعد از خواب حادث  
گردد یا از ضعف بود که غذای را بخوبی هضم نکند و کیموس غاصم کبد رسد و کبد نیز از  
نفع آن عاجز بود پس غذا در اعضا متشنه شود و این مرض پیدا کند علامت آن سفیدی  
بول و بر از و استفراغ بدن و سفیدی رنگ یا زردی آن دو هم زسته و آن از جمع شدن  
ماییت در میان صفاق و ثرب و اسهال حادث گردد و این بدترین اقسام است علامت  
آن نقل و بزرگی شکم و چون از دست بجنبانند یا مریض از پهلوی به پهلوی غلطه آواز  
پدید آید سو هم طبل دوی آنست که ریاح غلیظه عسر التحلیل در مکانیکه اجتماع رطوبت  
زسته میشود و جمیع گردند علامت آن بزرگی شکم و بر آمدن ناف و چون دست  
بر شکم زنند آواز طبل بر آید و این هر سه قسم بضع بکفر می شوند



و نیز علاج هر سه مشترک است علاج و بیدار بود و اول بخورند بالایش شیر و تخم  
کشوت و رقیات بر آورده شربت وینا با گلشن آفتابی حل کرده بنوشند و وقتی که مرض مستحکم شود  
شیر شتر تازه از چهار ماه شروع کنند و تا سه روز بهین قدر بنوشند بعد از یک یک دانه بخورند  
تا یک پل نهایت دور طل رسد موقوف کنند و تقیل غذا فرمایند تا یک یک وقت  
شد آب شنی بخورارند و یک وقت شیر شتر و اگر حاجت تنقیه است بنوشند و آب است  
ندیم فقط بر عرق گاو زبان یا عرق بادیان یا آب آهن تاب التواء و زرد و اگر سببهای آب  
شیر شتر و هم مناسب است و اگر در میان مرض طبیعت نرم شود و جوارش  
تا هفت ماهه بدهند و اگر طبعی او وی کاسه الریاح مثل شیر بادیان و شیر دانه هیل  
و جوارش کمی استعمال فرمایند و در استسقاء زرقی استعمال در رات ضرر نیست  
و گاه استسقاء بحرارت کبد نیز میباشد پس آب کاسنی سبز مرق یا دواء الکرم یا سمجون  
کلکلاج یا شربت بزوری معتدل استعمال فرمایند و اگر دست و پای مستسقی  
و درم کند زیره سیاه گل ارمنی سعد کوفی با بونه عنب الثعلب خشک از هر یک چهار ماشه  
مرحله ریوند چینی اکلیل الملک از هر یک سه ماشه پشک بزیشک گاو خشک هر یک  
یک توله بوره ارمنی دو ماشه همه را در آب سائیده نیکرم ضماد کنند **قانون** و آن  
مرضیست که رنگ بدن سیاه یا زرد شود و پس اگر زرد بود از صفید باشد و اگر سیاه  
بود از سو و الیس سبب یرقان اصفر چنین است که در میان مراره و جگر شده افتد  
پس صفرا از جگر مراره زرد و در تمام بدن منتش گشته رنگ بدن را متغیر سازد  
علامت آن فی صفرا و می و لخی دهن و ثقل قلیل و در موضع جگر و سفیدی بر از بیدریج  
**علاج** شیر و مغز تخم خربزه شیر و مغز تخم خیارین و در عرق عنب الثعلب بر آورده  
شربت نیافو حل کرده بنوشند غذا آشوب **حکایت** شخصی را یرقان قبل از سابع افتاد  
انرا شیر و تخم کاسنی شیر و تخم خیارین شیر و زرشک در آب بر آورده شربت  
حل کرده در یک روز سه مرتبه داده شد و روز دوم خراطین خشک سائید و در شربت  
بزور سه آمیخته اول بلیسانسیده بالایش شیر و تخم کاسنی شیر و مغز تخم خربزه  
شیر و تخم خیارین و در عرق عنب الثعلب بر آورده شد و شربت نیلوفه حل کرده  
داده شد بعد از کل بنفشه گل نیلوفه تخم خیارین و یکوفه تخم کاسنی خار خشک



در عرق گاوی زبان عرق غلب الثعلب غیسا بنده شربت بزوری حکم کرده و او هم بعد از شربت  
مغز فلوک شیر خشت گل کند آفتاب روغن بادام افزوده مسهل و او بوقت صبح روز دوم  
اجابت شد بر از سفید رنگ بقبض برآمد و انسته شد که سده در میان مراره و امعایز حادث گشته  
پس برای تلقین طبع آلود بخارا گل کند آفتابی افزوده شد بوقت سه پری قویج افتاد حال  
در بعضی متغیر شد بزودی حقه کرد و یکم تخفیف رو نمود پس از آن حسب حاجت سه مسهل  
بعمل آورده شد و بعد مسهلات آب کاسنی بنرمز و ق شد بت بزوری داده شد  
بفضا تعالی صحت یافت و گاه بعد و ث سده بسبب غلبه صفرا در قان حادث میشود علاج آن  
تنقیه صفرا است و یرقان اسود بسبب وقوع سده در میان کبد و طحال حادث میگردد  
علامت آن حدوث یرقان تدریج و احساس ثقل بجانب راست است علاج خراطین خشک  
سائیده نبات سفید آینه اول بخورند بالایش شیر بادیان شیر تخم کشوث در آب  
بر آورده شربت بزوری حاکم ده بنوشند و مسهلات تنقیه سودا نمایند و مار الجهن  
نفع عظیم است بخورد و فوئل مصطفی استنبتین در آب غلب الثعلب بنر سائیده ضما کنند  
و **رسم** اگر از خون بود علامت آن سرعت نبض تشنگی و سیاهی و غلظت  
قاروره و گاه باشد که بر پوست شکم در موضع طحال سرنخی پیدا آید علاج فصد  
با سلیق از دست چپ زنند و ضما د غلب الثعلب کنند روز دوم کل خطی اضافه سازند روز  
سوم با بونه غذا اما الشعیر اگر از صفرا بود علامت آن حته حاده و یک روز در میان شدت  
نمودن آن و زوری چشم و زبان علاج منضج و مسهل صفرا دهند و غلب الثعلب  
آرد چوب انگو خشک سوخته قتل با بونه کلل الملک در سه که و آب غلب الثعلب بنر  
سائیده ضما کنند و اگر در رسم بارد بود علامت آن قلت عطش و زیادتی حجم سیر  
**علاج** سها که یک ماسته خردل سها سائیده اول بخورند بالایش سکنجبین در عرق  
غلب الثعلب حکم ده بنوشند و کنج و پیشک بز و پیشک گا و دغ کستر چوب اکبر در سه که  
سائیده نیم گرم ضما نمایند و اگر حاجت به تنقیه افتد بادویه حاره مسهل دهند علاج  
نفخ طحال قریب همین است و آچار انجیر و لایسته که در سه که انگوری تیار کرده  
با سده و عرق گوگرد بنفشه طحال فاکده عظیم بخشد و نفخ طحال از ریاح سوداوی حادث  
میشود و علامت آن تدر و موضع سبز و اتفاح سبز است **فصل** در امراض معده



و مقهور و گرده و شانه اسهال اگر بسبب فساد غذا بود یعنی غذا بکثرت خورده شود  
یا بی اشتها خورده شود و از آن باعث اسهال لاحق شوند علاج شیر بادیان و عرق  
بادیان بر آورده گلقدار آفتابی سکنجبین ساده داخل کرده بنوشند و از غذا منع فرمایند  
و باقی علاج آنچه در تخمه و میوه گذشت بعمل آرند و اگر بسبب نزلات که از دماغ بعد از فرو رفتن  
علائقش آنست که بعد خواب طول حادث شوند علاج آنچه در ذریب گفت شد بعمل  
آرند و اگر بسبب انصباب خلط بر فم معده بود پس اگر انصباب صفرا باشد علاج  
آن تنقیه صفرا کنند بعد از قرص طباشیر قابض استعمال فرمایند صفراست که گلیخ  
پنج درم تخم حماض بریان شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی  
هر یک سه درم کوفته بچینه بگل آب اقرام سازند و اگر انصباب سودا بود و علائق حرقه  
سودا فرمایند و اگر اسهال از جگر بود و علائقش آنست که در معده فتوری بلود و زینه  
بدانند که اکثر اسهال کبدی در شب می باشند پس اسهال و موی باشند علاج  
بند نکلند فصد با سلیق یا اکحل کشایند و وقتیکه کمال ضعف بمریض لاحق شود طباشیر  
سفید و هم الاخوین سائیده و در شربت حب الآس آمیخته اول بلیسند بالایش لعاب ریشه خلیج  
در عرق غناب الثعلب بر آورده شربت انجبار حل کرده تخم بیکان پاشیده بنوشند  
و اگر صفراوی باشد تبرید نشاید کرد لیکن برای تسکین کبد صندل سفید سوده شیر  
غناب و آب بر آورده شربت انار حل کرده اسفبول مسلم پاشیده بنوشند و پوشیده نما  
که در سبب قسم او به مسکنه که در آن قبض کثیر بنود استعمال نمودن جائز است  
تجیر و آن حرکتیست از معده مستقیم جهت رفع فضل بر سبیل خطر ار که در ترک او اختیار  
نمود و تقاضای شدید چیز کم دفع شود و تقاضای میانه و اکثر یا خون هم بود  
و سبب آن با رطوبت مالحة خلط مراری باشد علامت آن سوزش مقعد و خروج  
رطوبت علاج لعاب بهیدانه لعاب ریشه خلیج در عرق غناب الثعلب بر آورده گلقدار  
آفتابی مالیده شربت نیلوفر آمیخته تخم بارتنگ پاشیده بنوشند و اگر در پیش سینه  
باشد در روغن بادامه اضافه کنند و اگر حرارت مزاج هم بود و لعاب اسفبول  
افزایند و بعد از سه روز بهیدانه و اسفبول را بریان کنند و لعاب بر آورده  
استعمال فرمایند و اگر بسبب ریاح و روده شدیدی بود و شیر بادیان داخل سازند و اگر



قبض زیاده مطلوب بود و لعاب ریشه خطمی شیر و دانه بیل شیر و زرشک و رقیات برآورده  
 شربت حب الناس حکم کرده بنوشند و اگر خون بسیار آید شیر انجیر را افزایند غذا و آل و خشک  
 و اگر زحیر سدی باشد یعنی قفل در روده بند شود و باعث آن زحیر حادث گردد علامت  
 آن در روده قفس و اتم و سدر و قفل بایس علاج فلوس خیار شنبه اول بلع نمایند  
 بالایش لعاب ریشه خطمی در آب برآورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند پس اگر فلوس  
 خیار شنبه در بر از خارج شود تا برای تفصیح سده مغز فلوس در لعاب ریشه خطمی بالیده  
 شربت بنفشه حل کرده روغن بادام شیرین بالار بخت بنوشند غذا میانه روز آب مونگ  
 شام و آل خشک و اگر زحیر بجا ماند حادث گردد و از شربت استعمال نیز از یقولات اجتناب نمایند  
 و تخم باریک با کلاب دهند و اگر بعد ولادت یا اسقاط لاحق شود تخم ریحان تخم کنوج در آب  
 جوشانیده صاف کرده شربت بنفشه حل ساخته روغن بادام بالار بخت بنوشند و اگر قبض مطلوب  
 باشد سفوف طین در روغن بادام شیرین پس برآورده بدین صفت است سفوف  
 تخم ریحان تخم مرو نشاسته تخم حنا بر و بریان صمغ عربی گل ارمنی طباشیر سفید  
 همراه مساوی وزن گرفته غبار از سله تخم کوفته بخت با هم آمیخته سفوف سازند منقصل  
 و آن در و امعاء است اگر از بلغم بود و تنقیه آن کنند و اگر از صفرا بود علاج لعاب است سفوف  
 مسلم لعاب بهیدانه در عرق عنب الشلب برآورده شربت نیلوفر حکم کرده بنوشند و اگر از ریح  
 بود و علائم ریح شیر بادیان شیر و مویز شقه شیر و زیره سیاه در عرق بادیان برآورده  
 شربت بنفشه با گل قند آفتابی حل کرده بنوشند و اگر سبب ویدان بود علامت آن احساس  
 حرکت آنها بوقت کسکی علاج اول دو شکر و زرشک گاو بانبات شیرین  
 کرده بنوشند و بعد کیمه تربید سفید محوف خراشیده تخم حنظل حب النیل سائیده و در  
 گل قند آفتابی آمیخته بعرق بادیان بخورند قولنج سده است که در امعاء اسفل خصوصاً  
 قولون واقع شود و از آن در و بسیار و اوجابت فضل بر از متعده گردد و سبب سده باغم  
 غلیظ باشد که با قفل محلط گردد و علامت آن تقدم سقوط شهوت و استعمال اطعمه  
 غلیظه شدت احتباس بر از علائم شربت وینا در و مکرر در عرق بادیان حل کرده  
 بنوشند و اگر از ریح کار بر نیاید روغن پیدانجیر در گل قند آفتابی آمیخته اول بخورند  
 اگر سده بدین تربید سفید محوف خراشیده غار یقون ز کبیل سائیده و در گل قند آفتابی



آمیخته بخورند بالایش شربت سنار و در گلاب و عرق بادیان حل کرده بنوشند و اگر حاجت  
قوی بود بر سیاوشان ۶ ماشه سنار و یکی خربق امین هر یک ۴ ماشه بسفاج بنفشه ۶ ماشه  
قطر ریون و قیق ده ماشه ترب سفید ۶ ماشه زنجبیل ۶ ماشه و در سه آثار آب بخوشانند تا ثلث  
ماند صاف کرده مغز فلوس پنج توله در آن مالیده غار یقون ۴ ماشه تخم خنظل ۳ ماشه روغن باد  
اول سردار و نموده حقه کنند و طریق استعمال آنست که آنرا دو حصه نمایند یک حصه اول بمل  
آرد و عند الحاجة حصه دوم پس از چهار گشوی پس اگر تشنایافت بمها و الا منفع بلغم داوه مسهل

### حقنه دیگر حاد من تا لیفات حکیم عبدالهادی صاحب مجرب مؤلف حضرت

برگ کلم برگ چند برگ کرفس از هر یک دسته آب اینهار گرفته سهوس کندم آرد جو از هر یک  
کف لسان اشور باد و رنجوبه بسفاج بنفشه اسطوخودوس قطر ریون و قیق روغای خشک ترب  
سفید زنجبیل اکلیل الملک تخم خنظل غناب الشلب خشک بر سیاوشان پو ستنج که به نیک ترس  
پنج بادیان اصل السوس پوست پیچ کاسنی تخم خرنبره حاشا گل بنفشه گل طلخه تخم بنار و  
او خرنسک استتین رومی اشق کما فی فلوس کما در یوس حلب سورنجان از هر یک دو مثقال  
انجیر زرد و عناب ترمس اصفهانی از هر یک دانه موزین بنفشه سپستان از هر یک بست دانه  
سناء ملی چهار مثقال جله را در یک من و نیم تبریزی آب بخوشانند تا سه حصه مثقال  
آب بماند پیش صاف نموده فلوس خیار شنبلیله یا نروده مثقال شیر خشک تربچین کلکند افعالی  
از هر یک ده مثقال روغن نار وین روغن حب الخرمع روغن بادام تلخ از هر یک  
چهار مثقال ریون مدینی سوده یک ورم بوره از سنبل نمک طعام سوده از هر یک یک مثقال  
سردار و کرده اول یک دفعه باب نمک حقه کنند پس چهار مرتبه باب مطبوخ مذکور حقه  
نمایند و پوشیده نماند که من تبریزی شصت مثقال است و این حقنه برای قوی و جمع  
امراض بلغمی چون صرع و سکت و فالج و لقوه فائده عجیب و غریب بنفشه و اگر قوی بلغمی  
ریاح باشد علامت آن تقدم نفخ و قراقر و اکل اطعمه بار و نفاخه و انتقال و در علاج  
جوارش مونی اول بخورند بالایش سیاوشان انیسون تخم کرفس او خرنسک و ترب  
در آب بخوشانیده صاف کرده کلکند آفتاب مالیده بنوشند و از آرد بادیان  
نان بنزند از یک طسه و دیگر طرف خام و بر طرف خام روغن گل و روغن



با بون یا روغن قسطور و روغن بیدانجیر مالیده بر شکم بندند و اگر همراه آرد مذکور خلطیت و کجایی  
 سائیده آمیزند بهتر باشد و اگر قوی لنج بسبب ورم حار افتد علامت آن حمة حاده و عطش و  
 قی و مراری و درد و عروق داین قوی لنج بتدریج افتد علاج فصد با سلیق از جانب موافق  
 زنند و فرقی در قوی لنج و در و کرده آنست که در و کرده بجای کرده بود و مائل بطرف قطن باشد  
 و در قوی لنج مائل پیش شکم و معصب بود و زیر ناف باشد بول سیر زیادتی بود  
 که در فوہات عروق مقعد حادث شود و آن سه قسم است یکم ثوبولی که مشابہ ثوبول بود  
 و دوم عینی که مشابہ دانہ انگور باشد سوم توتی و آن مشابہ توت سیاه بود و این سه قسم  
 یا داخل شرح بود یا خارج آن پس اگر داخل بود علاج آن بدشواری بود و هر واحد  
 انہین یا غونی بود یا غیر غونی غونی آنست که از وی دم سیلان نماید و غیر غونی خلاف  
 علاج لعاب ریشہ خطی لعاب بیدانہ در عرق گاوزبان بر آورده شربت نیلوفر  
 حل کرده بنوشند و اگر شکایت قبض بود هیلہ مربی شستہ اول بخورند بالایش دوا  
 مذکور بنوشند و اگر حرارت در مزاج بود شیر کھنکس کاهو اضافه کنند و خون بواسیر  
 را بند نشاید کرد و وقتی کہ ازادر خون ضعف لاحق شود سفوف مقلیان تا اول بخورند بالایش  
 لعاب بیدانہ لعاب اسفول مسلم شیر دانہ هیل در عرق گاوزبان و عرق بادیان  
 بر آورده شربت حب الاس حل کرده بنوشند و اگر قبض کثیر مطلوب بود و دم الاخون  
 سنگ جراحت سائیده در رب ہی شیرین آیینہ اول بلیسند بالایش آملہ خشک در آب  
 تر کرده آب زلال گرفته شربت حب الاس حل کرده بنوشند و اگر حاجت افتد فصد با سلیق زنند  
 و اگر خون سوداوی بود تنقیہ سودا نمایند و اگر سوزش بدرجہ کمال بود و حفض کی مغز بنولی  
 هر یک شش ماشہ کافور سه ماشہ در آب برگ نیب سائیده پنبہ در آن تر کرده حمل  
 سازند و حکیم علی گیلانی در مجربات خود نوشته کہ سم الفار بکوبند و در شیر  
 خرچوش و ہلہ و درستہ روز در آن شیر بدارند بعدہ برآرند و بمقدار نصف خود  
 بردانہ بواسیر بگذارند و تا یک ہفتہ نہایت دو ہفتہ ہمین طریق بعمل آرند ہمہ دانہا  
 بی افیت خواهند افتاد لکن باید کہ قبل از استعمال دواء مذکور مجبہ بر مقعد گذارند  
 و در میان استعمال دوا می مفرح یا قوسے با خمیرہ مر و اسید یا دوا المسک  
 برای تقویت قلب خورده باشند سفوف مقلیان تا تخم ترہ تیزک بست درم



زیره گرمانی در مسکه کرده خشک ساخته بریان نموده پنج مثقال تخم کتان تخم گندنا بلبله سیاه  
 در روغن زیت بریان کرده هر یک دو مثقال مصطلک یک مثقال همه را غیر از تخم تر و تیزک  
 کوفته بچینه سفوف سازند شربت دو درم باب سر و قشعی ست از نی که هست  
 بر سبب البواسیر و آن ری است غلیظ عسر التحلیل که حادث میکنند و روشدید و از بطن قاعده  
 شکر با خصیتین و حوالی مقعد می آید و سبب این ریج سودای غلیظ بود علاج بنفشه و سل  
 سودا تنقیه کنند و اطریفل یا حب مقل یا معجون خبث الحدید استعمال فرمایند و اطریفل  
 مقل مقل سه درم پوست بلبله زرد آمله منقعه پوست بلبله هر یک ده درم مقل را در آب  
 گندنا حل کنند و شربت اشغال غسل اضافه کرده بقوام آرنده پس ادویه دیگر کوفته بچینه  
 و ران داخل کنند صفت حب مقل پوست بلبله زرد پوست بلبله کاکه بلبله سیاه  
 مقل از رزق از هر یک پانزده درم شرب سفید ده درم سبکینج پنج درم خر دل دو درم مقل  
 و سبکینج را در آب گندنا حل کنند و داروهای دیگر را کوفته بچینه بآن بسروشند و حب  
 بندند صفت معجون خبث الحدید خبث الحدید بریان زده درم بلبله سیاه  
 پوست آمله منقعه گز مانج از هر یک پانزده درم سنبل الطیب از خرک سحر کوفتی زنجبیل  
 فلفل گرد کنند را از هر یک دو درم کوفته بچینه و غسل آمله مربی سه چوبه بدستور  
 معروف معجون سازند شربت بقدر یک جوهر بزرگ تدبیر مدبر کردن خبث الحدید  
 خبث الحدید را در سرکه انگوری شانزده روز تدرارند و هر روز تبدیل سرکه کرده باشند  
 بعد سائیده بکار آرنند خر و سح المقعد و آن بر دو نوع است یکی آنکه بسبب ورم  
 عارض بود علامت و علاج آن در ورم خواهد آمد و دوم آنکه بسبب استرخاء شرح بود  
 علامتش آنست که مقعد با سانی اندرون رود و باز بیرون آید علاج گلنار مار و در آب  
 عنب الثعلب سیر سائیده ضامو کنند و مقعد را بطریقی که در امراض اطفال  
 گذشت اندرون رو کنند و ورم مقعد اگر عارض بود بعد استعمال ادویه  
 حاره حادث شود یا بعد قطع بواسیر افتد و علامت آن سوزش و تقطیر بول علاج  
 فصد با سلیق زنند و عرق سفید آب بر مقعد گذارند و عنب الثعلب خشک و گلیل ملک  
 تخم خطی در آب جو شانیده بآن آب استنجا نموده باشند و از ادویه و اغذیه قانع  
 برکنند صفت مرهم سفید آب موم سفید یک مثقال زرد و روغن مقل



پنج مثقال گداخته سفید آب مردار سنگ از هر یک یک مثقال سائیده مخلوط کرده مرهم سازند  
 و بعد از فرو آوردن از آتش سفیده بیه مرغ یک عدد و کافور و واشه افزایند  
 خارشش مقعد اگر از سبب ویدان بود علاجش مذکور شد و از غلبه خلطی بود تنقیه آن  
 کنند و روغن گل مالیده باشند و اگر مقدمه بواسیر بود آنچه در بواسیر گفته شد عمل  
 آرند و مرهم کرده سبب آن یا غلبه خون صفراوی باشد علامت آن برون آمدن  
 صفرا و رقی و شدت عطش و زردی بول علاج فصد با سلیق از طسوف مخالف نزد  
 و لعاب بهیدانه لعاب اسبنول مسلم در عرق گاوی زبان بر آورده شربت نیلوفر  
 حل کرده بنوشند یا از بلغم بود و علامت آن بطور بنض و سفیدی بول و براز و مریض  
 راست نتواند است و در کرمی و چشم و تمام بدن تریل ظاهر شود علاج تنقیه بلغم  
 کنند و اکلیل الملک گل بابونه در آب غناب سبز سائیده ضماد کنند و در کرمی و  
 اگر از سبب بود علامت آن انتقال وجع و تمدد و گرانای علاج شیر بادیان شیر  
 تخم کشوشت در آب بر آورده شربت بزوری حل کرده بنوشند یا با الاصول که سابق  
 ذکر یافت با ضافه خاکسک و تخم خرپزه استعمال کنند و حلیت در روغن بابونه سوخته  
 نیم گرم طلا سازند و برگ پان بران بندند و بابونه شربت اکلیل الملک سیبوس گندم و آب  
 جو شانیده مریض را در آن نشانند و اگر از ضعف کرده بود علامت آن ضعف پاه و آمدن  
 بول مثل غساله گوشت علاج اگر ضعف از سوء مزاج باشد تبدیل آن کنند  
 بطریقی که بارها ذکر یافت و اگر از غلبه خلطی بود تنقیه آن کنند و اگر سبب کثرت جماع یا کثرت  
 استعمال مدارات بود شیر شتر بر بیه بنوشند و اگر ضعف کرده از لاغری آن بود  
 علامت آن سفیدی بول و کثرت آن و در و پشت و لاغری بدن علاج از مغز  
 بادام شیرین مغز تاجیل مغز فندق مغز پیسته قند سفید حلوا سازند و بان مداومت  
 کنند غذای آنان میوه روغن و کله گوشت یک ساله و اگر در کرمی و از رمل حصات بود  
 پس آنچه در رمل و حصات ذکر می یابد بکار برند رمل و حصات که سبب  
 این علت رطوبت خام لزوج بود که حرارت غریبه بر و زمان رطوبت آن را  
 نشف کند و بنجر گردانند پس اگر ماده بسیار و در غایت لزوجت بود حصات پدید آید و  
 و الارمل متولد شود پس علامت حصات احساس درد و ثقل و تمدد



در موضع کرده و بیاض بول و رقت آن و علامت رمل ثقل و تورم موضع کرده و عسر بول  
وصفاى آن خسر و رمل سرخ و ران علاج سفوف حجر الیهود یا معجون حجر الیهود  
اول بخورند با لایش شیر تخم خیارین شیر تخم خرزیزه در آب برآورده شدت بزور  
حل کرده بنوشند **صفت سفوف حجر الیهود** و حجر الیهود و شش و رمل کلین پانزده درم  
تخم خرزیزه تخم خیارین مقشر تخم کدو مقشر هر یک چهار و نیم درم سیسالیوس و رمل  
صنغ عریض و رمل نشاسته کثیر از هر یک سه درم قند سفید ششاد و هشت درم کوفته بخته  
سفوف سازند شدت و درم **صفت معجون حجر الیهود** و مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین  
مغز تخم خرزیزه حب کاکج هر یک پنجاه درم حجر الیهود پنجاه درم غسل خالص سه چندا و دویه  
بطریق معروف معجون سازند سه درم شدت است و اگر حاجت افتد قصد با سلیق از جانب  
موافق زنند اگر علامت خون بوده باشد و اگر استلا بود اخراج موده از مقیات بلغم نمایند  
بعد از آن گل بنفشه غلب الثلب خشک گاو زبان پر سیا و شان تخم خرزیزه عناب تخم  
پلیون و ررق غلب الثلب جوشانیده صاف نموده خمیره بنفشه شدت بزوری  
داخل کرده حجر الیهود سائیده پاشیده بنوشند بعد چهار روز سنا رملی گل سرخ  
مغز فلوس خیار شنبه شیر خشک روغن بادام شیرین اضافه کرده مسهل دهند  
بروز تبیر بولعاب ریشه خطی بیدانه در آب برآورده شدت بزوری مستدل  
حل کرده بنوشند و جالینوس گوید که صاحب حصات اگر در دست خود خاکم جدید  
دارد حصات را بریزاند و بر تبه دیگر متولد شدن ندید حصات و رمل مثانه  
سبب این حصات در رمل نیز همان است که در بحث حصاة و رمل کلیه مذکور شد علامت  
آن سفیدی و رقت بول و عسر آن و غلبه نفوظ و در موضع مثانه و لبقا گوید که فرق  
در ریگ مثانه در ریگ کرده آن است که ریگ مثانه سفید بود و در ریگ کرده سرخ علاج  
آن مثل علاج کلیه کنند لیکن قوی تر از دو استمال معجون که از تجربه صاحب ریاض  
است کنند فائده عجیب بخته **صفت حب بالسان** خولجان سلیخ مساوی البوزن  
گرفته بصل معجون سازند و هر روز بقدر جو زباب ترب بخورند و اگر گل داودی خشک  
گرفته سفوف ساخته هر صبح کف دست بخورند نفع عظیم دهد و اگر نبات سفید آمیزند  
مضائقه ندارد و مقدار شدت از یک درم تا چهار درم و یا ببطس و آن مرغیست که تشنگی غالب



باشد و مریض ساعت بساعت آب بخورد و بلا فاصله بول کند لیکن بارده بخلا و تسلسل بول  
 که او بی اراده باشد و سبب آن افراط حرارت باشد و در گذشته پس جذب کند ماییت را  
 از کبد و از اسار یقا و از معدده و دفع کند کرده ماییت مذکور را بطرف مثانه و پس چونکه  
 همین ماییت را جذب نمود و باشد ازین باعث تقاضای آب و دفع بول علی  
 سبیل الاتصال میباشد علامت آن شدت تشنگی و رقت بول و سفید  
 رنگ آن علامت قرص و یا بیطس اول بخورند بالایش شیر و تخم کاموشیر و تخم کشنیز  
 خشک و آب بر آوروه شربت حب الاس حل کرده بنوشند غذا آتش جو و درین  
 مرض از ادویه مسهل پرمیزند و قرص و یا بیطس که خوراند این است صفت  
 قرص طباشیر رب السوس خرفه تخم کامو هر واحد و درم تخم حافض کشنیز خشک  
 طر منی از هر یک سه درم صندل سفید گلنار فارسی صمغ عربی از هر یک دو درم  
 کامو نیم درم همه را کوفته بچینه و در شیر خرفه یا کامو یا آب انار ترش خمیر کرده قرص ساخته  
 و بوقتیکه این مرض مزمن شود و گسها بر بول هجوم نمایند آن وقت کلوکی خشک را ساییده  
 باشد از تری آمیخته و کف هر روز بخورند و راه آروند و یا کلوکی و کوبیده و را بجا کوب کرده  
 و چهار نوزده آب بجوشانند و وقتیکه نصف آب بماند صاف کرده شکر تری چهار درم  
 داخل کرده بنوشند کذا فی شفاء الاسقام و والد ماجد در بیاض خود ارقام می فرمایند  
 که نخست نیم بخته زرد رنگ که حدود سال و رچاه مانده باشد یک عدد بگیرد و نمک کاهارسه  
 یک آتش پاؤ بالا در صد چند آب حل کرده خشت مذکور را در آتش خوب سرخ کرده در آب  
 نمک سر و کنند بحدی که آب مذکور و خشت بالکل جذب شود بعد از آن خشت مذکور  
 را بدستور در شیر بز هشت مرتبه سر و کنند بعد بدستور در شیر و برم و دند می سبز  
 هشت بار سر و کنند بعد در شیر و اونط کتاره هشت مرتبه سر و کنند و همین  
 منط در شیر و سنگها موی سر و کنند پس بگیرند دست سلاجیت یکدام موچرس یکدام  
 یا کهان بید یکدام الایچی خرد یکدام ستاوری یکدام پوست پیچ درخت انبه گوهر و  
 خشت مذکور تیار شده من کل واحد چهار دام است گلوشل دام نبات سفید و هموزن  
 ادویه همه را کوفته بچینه سفوف ساخت سه درم بشیر و غار خشک بخورند  
 حرقت بول اگر بسبب غلبه صفر بود علامت آن صمغ بول علاج شیر و



تخم خیارین شیرین تخم کاسنی شیرین خار خشک شیرین تخم خرپزه در آب بر آورده شربت  
 کاکج حل کرده بنوشند و اگر بسبب قرصه مثانه یا اعلیل بود علامت آن خروج مده بان خون علاج  
 فصد با سلیق بنده بعد از آن بناوق البزوریا قرص کاکج اول بخورند بالایش شیرین تخم  
 خیارین شیرین تخم کشنی خشک شیرین خار خشک در آب بر آورده شربت بزوری حل کرده بنوشند  
 بعد از تنقیه مده کلان را فارست کل ارمنی که سدر رموی سوخته پست که رموی سوخته  
 از روت شنبه میانی نشاسته صمغ عربی مرور سنگ سنگ جراح است دم الاغون سفید آب  
 از هر یک دو و یا شش سمره سا کرده قدری از آن در شیر و ختران حل کرده در اعلیل  
 بچکانند سفوف از بیاض حکیم اجل خان صاحب مرحوم مجرب برای سوزاک  
 صفحت خار خشک نیم آتار در آفتاب خشک کنند و بکوبند و هم وزن آن سدر یا را  
 پاؤ آتار سنگ جراح نیم آتار شکر گرفته کوفته بچخته سفوف سازند و با شیر ماده گاو خورده  
 باشند ایضا سفوف دیگر برای قرصه سوزاک از تجربه جناب حکیم محمد شریف خان صاحب  
 مغفور صفحت طباشیر سفید دانه هیل ست گلو کباب چینی از هر یک دو و یا شش قلع کشته  
 نیم باشد ست سلاجیت سه باشد کوفته بچخته سفوف سازند جمله یک خوراک است همراه شیر  
 تخم خیارین بخورند استیاس بول یا بسبب ورم کایه یا ورم مثانه یا از جهت حصاة  
 باشد علامت و علاج هر یک گذشت یا از احتیاس چینی مثل غلط لزج بود که در مثانه  
 عارض شود علامت آن ثقل مثانه و تقدیم تا کل اطعمه غلیظه علاج پرس سیاوشان  
 از خر تخم آفیس در آب جوشانیده شربت بزوری حار حل کرده بنوشند و قدری  
 زعفران و اعلیل گذارند و اگر اول شوره قلعی بخورند و بالایش مطبوع مذکور بنوشند  
 مناسب بود و گل میسوراد در آب بچخته بر مثانه بندند لقطیر بول اگر از صفرا بود و علاج  
 آن مثل حرقت بول کنند و اگر از برودت مثانه بود علامت آن بیاض بول و بنودن  
 تشنگی و تقدیم تدبیر بار و علاج معجون خبث الحدید اول بخورند بالایش شیرین بادیان  
 شیرین زیره سیاه در عرق بادیان بر آورده شربت بزوری حار حل کرده بنوشند  
 و روغن ترب بر مثانه ببالند سلس البول و آن مرضی است که در آن بول بی اثر  
 بر آید و سبب آن کثرت برودت بود که در مثانه حادث شود و علاج معجون  
 کوفته یا جوارش جالینوس مداومت سازند یا کند و مصطکی ساجیده

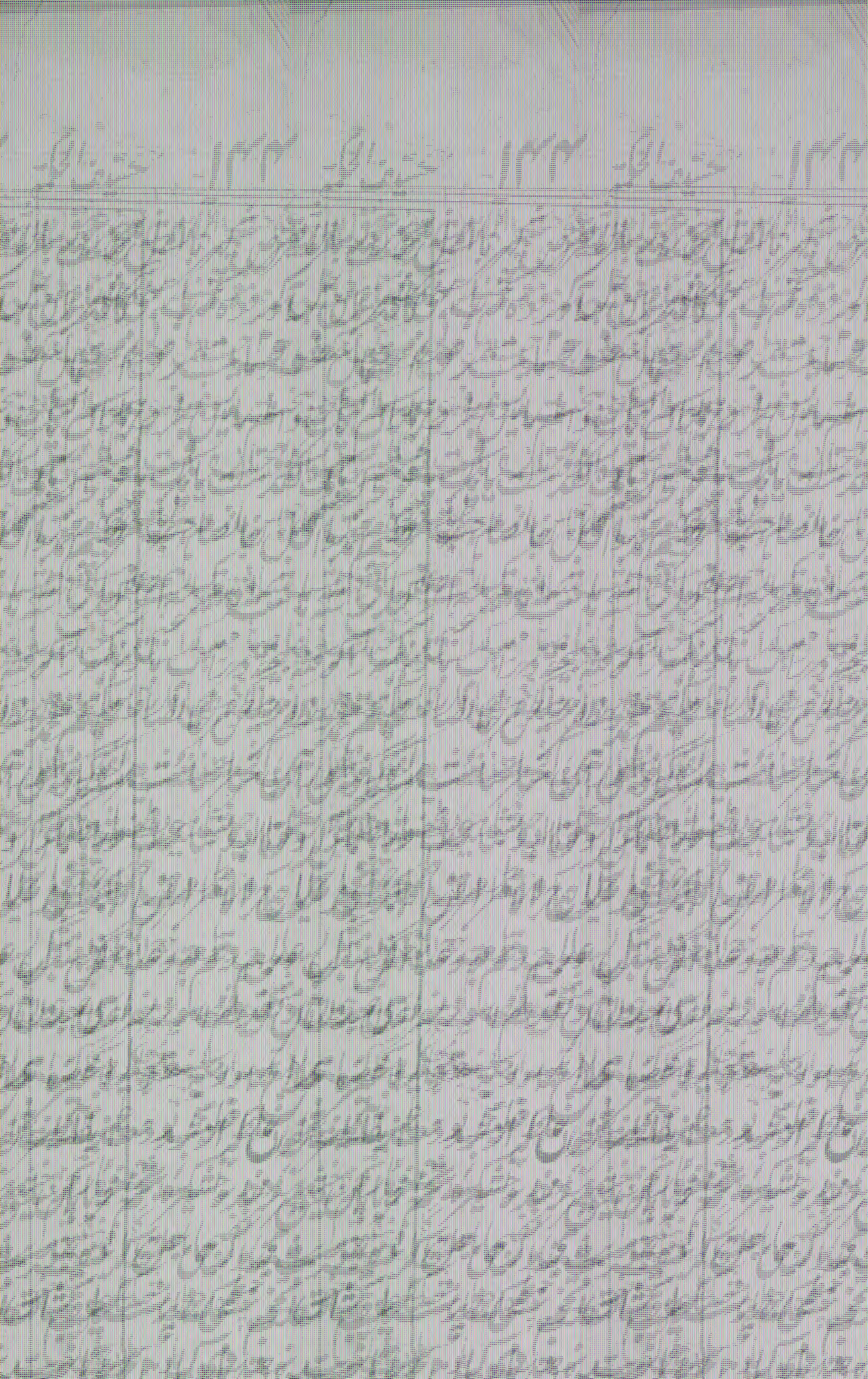


در گلقند آفتابی آینه بخت بخورند و نشاسته در کلاب سرشته بر خانه ضما کنند و خوردن کنجد سیاه  
 بوقت خواب بیک توله یا یک و نیم توله مفید بود و سنگها را و نبات هموزن گرفته سفوف ساخته  
 علی الصبح یک توله بخورند و صاحب شفاء الاسقام نویسند که بعد از جماع از بول کردن احتراز  
 کنند زیرا که سلسل بول پیدا میکند بول **الدم** سبب آن انفجار رگی است از رگها علامت  
 آن خون همراه بول یا بی بول آمدن علاج فصد با سلیق زنتد و بعد در ابتدا با بسالت  
 خون با قدری مذار استمال فرمایند و بعد زیاد ابتدا عایسات خون فقط استعمال کنند  
 که بارها ذکر یافته اند **فصل در امراض رحم و تشنین و قضیب عقرب** یعنی بچه  
 ناشدن و آن یا از جانب زن یا از جانب مرد و امتحانش بجهان بود که منته هر دو را جدا جدا  
 در آب اندازند هر کدام که بالای آب بایستد و تشنین نگردد و عقرب از جانب آن باشد  
 علاج اصلاح حال منی کنند و بوقت جماع کوشند که انزال مرد وزن بالتوافق باشد  
 سفوفی که اصلاح منی کند **شقاقل مصری** ثعلب مصری مصطلک  
 رومی دار چینی طباشیر تج نوتال کهانه گوهر و سنگها طه خشک سپستان از هر یک  
 یکدram نبات سفید سه دام گرفته بخت بوزن برابر چهارده پوثری بندند هر روز یک پوثری  
 با شیر ماده گاؤ تازه یا گاو آتار بچنه خوردن بفرمایند و در شامی خوراک از ترشه و جماع پرهیزند  
 و اگر فساد منی بسبب سوء مزاج حار یا بار و یا رطب یا بایس یا سافج یا باد می بود و علاجهش  
 آنست که تبدیل مزاج کنند چنانچه بارها ذکر یافته کثرت استسقاط پس اگر از عوارض  
 خارج مثل حرکات عنیفه بود پیر از ان وزند و اگر از اسباب داخل بود مثل  
 سیلان رطوبت رحم پس آنچه در سیلان رطوبت رحم گفته آید بکار برند و اگر علامت استسقاط  
 شروع شود برای حفظ جنین خمیره مروارید اول بخورند با لایش شربت انجبار و در عرق  
 گاؤ زبان حل کرده بنوشند و اگر بجای خمیره مروارید یا قوی معتدل یا دواء المسک  
 کنند منته شاید و اگر علامت استسقاط بخونی ظاهر شود آنوقت نگاهدارند بلکه برای مدوا خارج  
 جنین با دیان نیمکوفته پنج با دیان نیمکوفته پر سیاوشان از خرملی و عرق گاؤ زبان جوشانیده  
 شربت بزوری حار حل کرده بنوشند و بعد استسقاط گره بانس پنج عدد پوست اخروٹ و دو ده  
 کیاس هر یک و توله پوست سیاه المتاس یک توله فلووس مس هفت عدد و در ده آثار آب  
 بجوشانید تا به ثلث رسد قند سیاه کنده هفت توله داخل کرده بداند بجای آب و غذا بپزند مطبوع قدر سه



قدری نوشانیده باشند و بر وز سوم کرده باشند و فلو س مس پوست سیاه الملتاس  
 قند سیاه سه توله جوشانیده بدست آورده و بعد شش روز نان موته بقدر دو و اعم  
 بدهند و هر روز افزون ساخته باشند و بجای آب عرق بادیان بدهند و تا چهل روز  
 از روغن و غیره بریزند عسر و الاوت یا بسبب فزونی زن یا بسبب ضیق رحم یا از جهت  
 ضعف واقع باشد علاج بر روغن بابونه و روغن گل از عانه تا بزاف نهند و بنمایند  
 و بر سیاه و شان تخم خرچهره تخم کرفس پوست سیاه الملتاس و آب جوشانیده قند سیاه که نه  
 داخل کرده جوشند و بجای آب عرقیات دهند و اگر جنین در شکم بمیرد علامت او آنست  
 که حرکت جنین مطلقا محسوس نشود و اطراف حامله سرد شوند و نفس بتواتر آید علاج  
 مطبوخی که در اسقاط گذشت باضافه اجوائن خراسانی و ابل بعمل آرند و فرجه احتمال  
 نمایند صفت زرد آلوده حرج ابل حب الرثاء مساوی الودن گرفته کوفته برنج و زرد  
 گاو سرشته فرجه سازند و اگر جنین بخیریت تمام متولد شود پس باید که اجوائن و سیاهی اگر موسم  
 سرما بود یک توله و اگر موسم گرما بود یا مزاج حار باشد شش باشد و آب سه پا و  
 جوش دهند تا یک و نیم پا و بماند پس یکا و شکر سفید انداخته باز بجوشانند تا قدری  
 آب بسوزد و بعد بر روغن زرد یک پا و گرفته قنفل و وعد و دران انداخته بر آتش  
 گذارند و قنفل سرخ شوند و روغن مذکور را در مطبوخ انداخته از آتش فرود آرند  
 و زنجبیل سه ماشه سائیده سردار و نموده بنوشانند و تا سه روز همین منط بعمل آرند و بجای آب  
 عسرق گاو زبان و عسرق بادیان داده باشند و غذا هیچ نهند و روز چهارم  
 از آر و گندم و مغز بادام و مغز پسته تال یکجا بکشمش نبات روغن زرد  
 حلوا ساختن بخوراند و اگر دختر بود صمغ عربی در حلوا افزایند و بر روز  
 ششم شور بای مرغ یا شله یا نان گندم بخورند و تا چهل روز بریزند و قال یکجا نه  
 که در روغن زرد بریان کرده باشند و اوست سازند و بادام و غیره نیز خورده باشند  
 و در میان چهل روز و ششم و بستم و می ام و چهل غسل داده باشند و فرجه را  
 بر روغن کنجد تدبیر نموده باشند و اگر بعد وضع حمل دفع نفاس نشود و فصد صاف  
 نرند کثرت طمث و این مرض یا از کثرت خون یا از رقت خون بود یا بسبب  
 طبعی که قوت ماسکه را ضعیف سازد می باشد علاج بعد تنقیه بوقت حدوث







و سیاق علاج کنند پس اگر از غلبه صفرا بود علاج ادویه سره منفع و ادویه تنقیه صفا کنند  
 و اگر از غلبه بلغم و سودا بود تنقیه آن کنند بعد تخم ترهند می را در آب یک شنبانه روز  
 تر دارند پس بر آورده مقشر نموده باز در آن آب ترکند تا آب خشک شود و ربع  
 وزن آن مغز تخم بکافور و ششم وزن آن صندل سفید و هم وزن ادویه نبات سفید  
 بگیرند و همه را کوفته آمیخته استعمال فرمایند بطریق استغفار همراه لشی شیر ماده گاؤ و فرزند  
 که در کثرت طمث مذکور شد بعمل آرند ورم رحم اگر خار بود علامت آن حمی حاد و انتفاخ  
 رحم و تشنگی علاج اول فصد با سلیق زنند و برای حمی شربت بزوری در عرقیات حل کرده  
 خاکش پاشیده بنوشند بعد گل بنفشه عنب الثعلب اصل السوس مقشر نیم کوفته تخم خطه  
 تخم خیارین نیم کوفته تخم کنوت موز منقعی شب در آب کاسنی سبز مروق تر دارند صبح مالیده  
 صاف نموده شربت بزوری حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و بوقت ظهور نفج بروز  
 مسهل گل سرخ مغز فلوس شیر خشک گل قند آفتابی روغن بادام افندوده مسهل  
 دهند و بزیر شیر عنب الثعلب خشک شیر تخم خیارین در عرق گاؤ زبان برآورده  
 شربت بزوری حار حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و بعد انقراض مسهلات آب کاسنی  
 سبز مروق یا شربت بزوری استعمال فرمایند و در ابتدا گل خطمی صندل سرخ  
 حنظل کلی در آب عنب الثعلب سبز سائیده بر مقام رحم ضما دکنند و در انتها گل بابونه  
 گل خطمی عنب الثعلب اکلیل الملک سنبل الطیب مغز فلوس ممبر در آب عنب الثعلب  
 سبز سائیده ضما دکنند و اگر ماده اراده جمع شدن نماید از لعابهای گرم مثل لعاب تخم  
 حله و تخم کتان رحم را حقه کنند و گل خیر در آب جوشانیده مرهم را در آن نشانند و گل بابونه  
 تخم حله تخم کتان آرد با قلا و آبیکه انجیر خنجر باشد سائیده بر عانه ضما دکنند پس وقتی که  
 ورم انقباض یافته منقرض گردد و برای تنقیه ریم شیر گاؤ نبات شیرین کرده و حقه انداخته رحم را  
 حقه کنند یا با ماء العسل حقه سازند و بعد تنقیه برای اندمال قرص مرهم با سلیقون در روغن  
 گل آمیخته ممول سازند و اگر بار بود و علا جش مثل علاج ورم بار واجب گرد کنند  
 اختلاف الرحم این مرض مشابه بصرع بود و مینوبت و در غش آید باعث بخارات  
 که از رحم بطرف و باغ متصاعد گردند و فرق درین مرض و در صرع آنست که عقل درین مرض  
 بالکل زایل نگردد و چون صامه پیش بوش آید هر چه در غشی بر گذشته باشد آن بر میان کند



علاج در وقت نوبت دست و پا را بر بندند و خردل و نمک بر کف پا مالند و چند سیدستر  
 بپاشند و وقت هوش اگر حد و شایین مرض از اجتماع منی و رادعیه آن باشد تنقیه بدن  
 کنند و بکثرت جماع کوشند و اگر احتیاج طمث بود فصد صافن زنند و مسهل سودا دهند  
 و آنچه در احتیاج طمث گفته شد بعمل آرند و ریم انیشین اگر حار بود علامت آن سردی  
 رنگ و تشنگی علاج فصد با سلیق از جانب و ریم گیرند و لعاب اسبغول مسلم شیره عنب  
 در آب برآورده شد بت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر بجای آب عرق غلب الثعلب کنند  
 بهت بود و خرفه در لعاب اسبغول و گلاب تر کرده بر موضع ورم نهند و در ابتداء  
 گل خطمی غلب الثعلب خشک حنظل سکه و در آب کشنیز سبز سائیده خلط کنند و در ترانه  
 تا انتها آرد جو آرد و بخورد و با قلاضها کنند و در انخطاط با بونه اکلیل الملک در روغن گل  
 سائیده ضما کنند و اگر ورم بار بود و مسهل اگر تم تنقیه کنند و جمع خصیه اگر بسبب  
 سوء مزاج حار بود علامت آن حسد است و سوزش علاج خسره در آب کشنیز  
 سبز و آب کاسنی سبز و آب غلب الثعلب سبز و آب کدو تر کرده بر آن نهند و اگر در و شدید  
 بود قدری امیون داخل کنند و اگر از سوء مزاج بارد بود علامت آن قلت در و بنودن  
 سوزش علاج مال کنگنه هلدی مغز بادام فندقیه انجیر و شکر تیش بخت  
 ضما کنند بالایش برگ پان بندند و اگر از ضربه او صدمه بود و علاج فصد با سلیق  
 زنند و از بنفشه و نیلوفر و گل و خطمی و غلب الثعلب ضما کنند و آزار دهند و هلدی  
 و روغن زرد حلو آنچه بر بندند که فائده عظیم بخت فشق و آن مرضی است که بسبب  
 انشقاق صفاق یا از کشادگی مجرین که بالامی انیشین و رنج ران اند حصیه بکیر انیشین فرو آید  
 و آن فسد و آمده اگر امعاء بود و قیلة المعاء گویند و اگر ریح بود و قیلة الریح خوانند و این مرض  
 یا از حرکت مفرط یا از ضربه و سقط یا از جماع که در امتلاء معده بود و حادث میگردد  
 و علاج پذیر نیست الا برای تخفیف تکلیف علاج میکنند علاج از دست رو کنند  
 و کند و مصطکی جوز السرد و اقاقیا گلنار باز و در آب غلب الثعلب سبز سائیده ضما  
 کنند و از جامه حصیه رابسته دارند و اگر ریح فرو آمده باشد جوارش کمونی اول بخورند  
 بالایش شیره بادیان شیره انیسون شیره زیره سیاه در آب برآورده کلقتند آفتابی مالند  
 بنوشند و روغن قسط مالیده باشند و از قوا که رطبه و حرکات پرنیزد و ریم و جمع قصبه



علاج آن مثل علاج ورم و دفع خصیه است سرعت انزال اگر بسبب ضعف  
 اعضای ریه بود تقویت آن کنند و اگر از حدت منی بود علاج طباشیر سفید سوخته شیر  
 عناب در آب برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و غذای بار و خورد و حلب خشک  
 ساخته هموزن آب نبات سفید آمیخته سفوف ساخت هر صبح یک کف دست بخورند  
 سفوف و یکرا پیغول مسلم دو درم تخم خرفه سه درم تخم کشنی خشک یک درم و نیم  
 غیر از اسپغول کوفته بیخته اسپغول مسلم آمیخته سفوف سازند شربت یک متقال و اگر از ضعف  
 ماسکه بسبب برودت و رطوبت بود علامت آن منی رقیق بکثرت خارج شود **علاج**  
 تنقیه بلغم کنند و روغن بابونه و روغن ترب بر عانه مالند و باین سفوف مداومت کنند  
 صفت سفوف ثعلب مصری شقاق مصری سنگها خشک هر یک هاشه تال مکعبانه  
 ماز و سبز تو درین هر یک چهار ماشه دانه الای کلان مصطکی رومی هر یک سه ماشه نبات  
 هموزن ادویه حله را کوفته بیخته سفوف سازند جریان منی پوشیده نماید که منی فضل و مضم  
 چهارم است پس اگر سیلان منی از کثرت منی بود **علاج** جماع کثیر کنند و تغذیه غذا سازند  
 و استعمال این سفوف بقلل منی کنند صفت تخم کاه و تخم خرفه از هر یک ده درم کشنی خشک  
 اسپغول مسلم از هر یک سی و سه درم کلنا رگل نیلوفر از هر یک دو درم کافور یک و نیم درم  
 ادویه را غیر از اسپغول کوفته بیخته اسپغول داخل کرده سفوف سازند شربت سه درم  
 و اگر از حدت منی یا ضعف ماسکه بود آنچه در سرعت انزال ذکر یافته بکار برند **سفوف**  
 برای جریان منی که از رقت آن باشد مجرب مؤلف از بیاض و الدما جید نقل کرده  
 صفت بیخ بند تال مکعبانه سمندر سوکسج گوند طو پاک مساوی الوزن گرفت  
 کوفته بیخته نبات سفید هموزن ادویه آمیخته سفوف سازند شربت از هفت ماشه تا یک توله  
**لقصان** باه اگر از ضعف بدن بود که نجافت آن بر و گواهی دهد **علاج** برای تقویت  
 بدن ادویه مقوی و اغذیه لذیذ بخورند بر بیضه نیمب دشت مداومت سازند و ترک  
 جماع کنند و معجون لبوب خورند صفت مغز بادام شیرین مغز حلخوزه مغز حب القرطم  
 مغز حب البطل مغز حب الصنوبر مغز حب الزلم مغز فندق مغز پسته مغز  
 نازیل مغز حب القلیل تخم خشخاش سفید تو درین کنج مقشتر تخم خربزه جریب تخم پیاز  
 تخم شیار تخم زردک بنشین در انجیل دار فلفل کبابه قره و از پنی شقاق مصری تخم پیون



خولجان مساوی وزن گرفته گرفته بخت بخت و زن ادویه عسل قوام کرده معجون سازند و اگر  
 از قلت منی بود که سبب آن سوء مزاج بارد یا حار باشد تبدیل آن کنند به تدریج یکبار  
 فکر یافت و اگر سبب عدم تحریک منی بود یعنی منی اگر چه کم باشد موجد بود و الا حسرت نگنند  
 و لذت و دغدغه و زوالش نماید و ظاهر است که تا منی در حرکت نیاید شهوت ظهور نیابد  
 و علامتش آنست که نعوظ در ابتدا ضعیف بود و بعد زمانی از دخول قوی گردد و علاج  
 بلوب مذکوره بالا مداومت سازند و بروغن بابونه تدبیر کنند و اگر از استرخای آلت بود  
 پس استرخای آلت اگر از ترک جماع بود که از مدت کثیرتر کش افتاده باشد  
 علاج باب گرم تنطیل کنند و ترک سبب سازند و طبع را از شنیدن حکایات جماع  
 و غیره برجماعت متوجه کنند و اگر نقصان باه از ضعف دل یا دماغ و یا جگر یا معده  
 یا کرده بود و علاج تقویت اعضای مذکوره کنند پس اگر از ضعف دل بود و براس  
 تقویت آن خمیره مر و ارید معموله که در بحث خفکان گذشت استعمال کنند و اگر از ضعف  
 دماغ بود خمیره گاؤزبان معموله بخورند صفت گاؤزبان کیلانی سه دام  
 کل گاؤزبان کشنیز خشک منقشر بر ششم مقرض بهمن سفید تخم بالنکو مندل سرخ  
 تخم فرنج مشک هر یک یک توله عنبر اشوب نیم درم غنیه از عنبر ادویه را در دو آبخار  
 آب ترکند صبح بخوشانند هر گاه سوم حصه بماند صاف کرده یا نبات یک آبخار عسل یا دو آبخار  
 بقوام آرند و در آخر قوام عنبر و اخل کنند و ورق طلا و ورق نقشه شش ماشه  
 اضافه کنند و هر چند حل کنند بهتر باشد شربت از یک درم تا سه درم و چون  
 یا قوت و زرد و زهره هر یک یک مثقال اضافه کرده میشود حکم تر یا قیاس میکنند  
 و اگر از ضعف جگر بود مفرح مخترع حکیم علی برای تقویت جگر عجیب است صفت زعفران  
 و و مثقال یا قوت مر و ارید لعل بدخشان که با مر جان ابریشم مقرض زرشک انار رانه  
 بریان زوفا هر یک یک مثقال گاؤزبان پودینه خشک یا درنجوبیه رب السوس نار خشک  
 پوست برون پوست ترنج سیافج هندی عود و فرنج مشک حب بلسان تخم کاشم  
 عود بلسان سعد مصطکی صندلین طباشیر گل مختوم آبله زرد چینی و ارچینی انیسون  
 یک انیسون روی اسطوخودوس تخم کرفس گل سرخ زرد نبات تخم کثوث و روج عقیقه بی  
 همچنین خصیه التعلب اشبه سنبل الطیب چرا که کما فیطه من قسط تلح عصاره غاف



قفل از خنار دین اقیهون مرز نجوش عاشا مشکطرا مشیع ورق نقره ورق طلا اعتبار شرب  
 مشک خالص هر یک نیم مثقال باشد چند قند بسر شد شربت یک مثقال و اگر از ضعف معده  
 بود معجون سنگدانه معموله استعمال کنند صفت پوست سنگدانه مرغ طباشیر سفید  
 هر یک دو مثقال گل سرخ سه درم پودینه خشک پوست بیرون پوست ترنج پوست  
 بلبله زرد هر یک یک مثقال بهنین صندلین صتر کشنیز خشک بریان حب الاس هر یک دو درم  
 کوفته بپزید شراب فواکه معجون سازند شربت دو مثقال و اگر از ضعف کرده بود برای  
 تقویت آن این کرب تجربه رسیده صفت مغز بادام مغز زیسته مغز حلغوزه  
 مغز حب السمنه تخم خشخاش سفید گندم مقشر مغز فندق مغز حب الفلفل مغز حبه الخضر  
 دارچینی خونیان موچرس از هر یک سه ماشه تو درین بهنین دانه الایچی خرد و کلان  
 از هر یک چهار ماشه کشمش مویز مشک هر یک شش ماشه خرمای سیاهانی یک تو مثقال مهر  
 تخم کرفس لسان العصافیر در روغ عقری پودینه مصطکی رومی طباشیر سفید مال بکمانه  
 کیا به آسینه بسا سه زنجبیل و ار فلفل پوست اترج خشک مرکب قند نقل  
 تخم زردک تخم بلبلون تخم شلجم مغز تخم کواچ زرنبا و مغاث بغدادی هر یک دو ماشه  
 سنبل الطیب عنبر شرب از هر یک یک ماشه چوب عینی دو و دام مجید دو ماشه قند سفید  
 چهار ده دام ترچین سفید نیم پا و غسل سفید ۱۴ دام زعفران یک ماشه بدستور معروف  
 معجون سازند و هر مرتبه کردن خشک آنست که خشک خشک را بپزند و به پزند و در آب  
 خشک سبز سه شبانه روز در آفتاب پروزند و هر روز آب خشک سبز تازه کنند چنانچه  
 آب خشک سبز سه روز خشک خشک بکار رود پس خشک کنند و بکار برند و اگر نقصان  
 باه بسبب جلق باشد علاج از نسخه های مندرجه ذیل هر نسخه که مناسب وقت حال  
 مریض بود استعمال نمایند کما و واسکنه ناگوری مصطکی براده دندان فیل مساوی الی  
 گرفته هار یک ساخته سه پوست بندند و با شرب پیش تا چهار گطری تکبیر کنند و بر روز چهارم  
 این غذا و عمل از صفت پیرب بسا سه اطین خشک مصطکی رومی اسکندر و  
 اسکندر ناگوری تخم و متوره سیاه گندم سفید هر یک شش ماشه روغن  
 گاوه توله او و را کوفته بپزند و روغن گاوه آمیخته خوب کف درک ساختن قدری  
 از آن گرفته ضماد کنند و بالایش برک بان بندند و بهنین نط تا یازده روز عمل از غذا و دیگر که فایده



عجیب باشد صفت بر او در علاج آن به هلدی که مو به که کنه کار کنه کنه سیاه مال کنش عاقر قرحا  
 کوفته بخت ده بوی بندند و با شیر پیش از زرد نافع تا بخ قضیب تکمیل کنند حتی که بخت تر شود  
 جذب شود پس پوست کشاده و در شیر حل نموده بر قضیب بندند بوقت صبح و اسازند  
 طلا و هر مال و رقیق زردی مو صلی سیاه بیزه هر یک یک دایم میخورد تیلیه که سیاه  
 قرنفل و ارچینی تخم کواچ تیج بل پوست انار خراطین پیه شیر هر یک دو دایم پوست بخت کنه سفید  
 سر مار سیاه که تازه باشد که در دم سیاه هر یک یک عدد دیکه باینداک ساند و هر یک ماهی  
 هر یک دو عدد و اوهای کوفته کوفته جانوران رازیه ریزه کرده همه را در شراب و و آتش  
 ۱۲ آنرا سه شبانه روز تر کرده نگاهدارند پس مثل چوب آتش یا چکدشتی روغن کشند طلا و  
 آخری مغز سبیل سنگها هر یک ه تولد دار چینی عاقر قرحا دانه الاسی کلان هر یک هفت  
 باشد همه را با یک سائبه حب بسته در شیشه آتشی انداخته روغن کشند  
 پی میهموله پارچه سفید شش گره را در شیر آن به هلدی هفت بار تر کرده خشک کنند و همین  
 نمط در شیر یک و شیر تدباره هفت هفت مرتبه تر کرده خشک سازند پس روغن گاو گرفته  
 بیزه مال کنش را در آن سوخته و پارچه مذکور را در آن بریان کرده بدارند و عند الحاجة  
 بقدر مطلوب از آن گرفته و دخت دشت را گدشته بر قضیب بندند طلا و از بیاغی سکیم  
 اجل خانصاحب مرحوم منفور صفت شحم که وی تلخ دو دایم زهر چنناک یک دایم که مو تلخ سفید  
 مقشر نیم دایم عاقر قرحا نیم دایم تیج بل پاؤ دایم فلفلموید فلک در از هر یک پاؤ دایم کوفته بخت  
 بر روغن گاو تا سه روز سخی بلوغ کنند هر چند خوب سخی خواهند کرد و نفع بین خواهند شد پس  
 مقدار دوسرخ ازان گرفته بر قضیب طلا کنند بالایش برگ پان بندند فطول که برای  
 خشک کردن زخم قضیب که از طلا و ضماد و غبیره افتاده باشد مفید است صفت  
 پوست بخت کنار دشته را در آب جوشانیده صاف کرده فطول سازند آتشک دایم می  
 که در کتب تقدیم یافت نمیشود و الامتاخرین بجزیرش پیداخته اند و آن دومی  
 و صفراوی و بلغمی باشد لیکن اکثر از سودا لاحق گردد و عام است که سوداوی  
 و سوداوی بود یا بلغمی یا صفراوی یا سوداوی پس در علاجش رعایت نوع ماده و لخواطرا دارند  
 و ماده این مرض و اکثر جمیع بدن منتشر باشد فساد عظیم لاحق گردد و علاج کل بنفشه گل بنکوفه  
 عنب الثعلب تخم خیارین کاو زبان فیتمون بفسا کج شاه پخته چربا تمه خطی کاسنی عناب و لای میهموله



مالیده صاف نموده شربت بنفشه یا گلشنه آفتابی داخل کرده بنوشند و قلت و کثرت اجزاء  
 یارده و حار و حسب ماده و حاجت بر رای طبیب است و بعد از پنج روز مسهل پدید آید  
 پوست پیل زرد و مغز فلوس شیر خشک گلشنه آفتابی روغن بادام داخل کرده مسهل دهند  
 و اگر مسهل قوی خواهند تر بد سفید حب النیل غاریقون صبر و غصیدره ادویه مسهل حسب حاجت  
 افزایند و بر وزن تیرید لعاب بهدانه شیر گاو زبان شیر عذاب در آب بر آورده شربت  
 بنفشه تل کرده بنوشند و بعد مسهلات پس از چند روز نصف با سلیق یا اکمل زنند  
 و اگر حاجت بود استعمال مادر الجبل کنند نسخه مسهل معمولی که در تنقیه سوداوی  
 عجیب است و بارها تجربه رسیده و ماده آتشک را متاصل سازد و صفته سیاب  
 و کند یک مساوی وزن را کله نماید و هر چند حق بلوغ کنند بلوغ خواهد بود اما ماتی  
 کمتر خواهد آورد و اگر کم حق کنند قی التبه می آرد و قتی که از کله فارغ شوند برابر هر دو جزو  
 حب السلامین گرفته هر سه را سحق نمایند و چون سحق خوب شود بعد از آن سنگ بصری  
 مساوی هر واحد سیاب و کند یک گرفته باز سحق کنند و قتی که باریک شود همه را بر داشته  
 در ظرف گلی آب نارسید و بنید از نو و کمر را با آب شسته در ظرف اندازند و قدری  
 آب دیگر اندازند که مقدار ده انگشت آب بالای دوا را بایستد پس بر آتش نهند تا آب  
 خشک شود و هنوز قدری رطوبت و آب باقی باشد که از آتش فرو آورده در سایه  
 ته و بالاکرده نگاهدارند تا آب جذب شود پس عندها حاجت استعمال نمایند و قدر استعمال او  
 دو مخرج است و باید که دوا را در دهن انداخته همراه لسته شیر ماده گاو و فرود برند و احتیاط  
 کنند که بدندان دوا را نرسد و بعد خوردنش هر گاه قی آید که در اسهال نخواهد شد  
 بلکه اسهال بی اذیت و کثیر خواهد شد و غذا بجز شیر و برنج دیگر هیچ نخورند و چونکه مسهل قوی است  
 بجز اقویا نباید داد و حب مسهل که تنقیه سودا نماید و آتشک نافع و بیک بار و تجربه  
 مؤلف هم آمده و صفته حب السلامین کثیرا گل سرخ کتفه سفید هر یک یک قوطه دوا می  
 اول را بنفشه نموده همراه سرگین گاو که در آب حل کرده باشند و در سبوحه گلی انداخته  
 بعد آتش نهند و تا دو ساعت آتش دهند پس سرد کرده بر آورده سه چهار بار  
 در آب شسته و پاره نموده پاره اندرون فی کسل زبان بسیار رقیق باشد و در کرده  
 جمله ادویه را گرفته بجز دوا اول آینه بقدر بایره حب بنده و طریقی استعمال چنان است که حسب ماده



منفج داده روز اول مسهل چهار سرخ از حب مذکور همراه شربت نبات سه توله که قدری  
 گلاب با و نمزوج کرده باشند بدهند و اگر اسهال تقصیر کند عرق گلاب بنوشند و هرگاه خواهند  
 که انسداد اجابت شود و عرق کیوژده بنوشانند و روز دوم تبرید دهند و همین منطاسب حاجت  
 و در سه مسهل بعمل آرند در هر مسهل سه تی و ده دوازده اسهال خواهند شد و اگر بعد  
 قوی بود بعد مسهل دوم از چهار سرخ قدری بنفشه ایند حب آتشک که بارها به تجدد  
 رسیده صفت این و سی ایوان خراسانی اجود و هر یک یک توله قند سیاه و توله  
 هر سه و و از خوب باریک کرده در قند مذکور آمیخته در عرق بسکه پخته و کلال شلخ  
 داشته باشد هفت حب بندند و وقت خوردن یک حب مریض بر پیشانی خود چسبانیده  
 پس پشت خود اندازد و شش حب باقی ماند یک حب از آن گرفت و خرد و ساخته همراه  
 بیج بنج بخورند و بر دندان بنج پانصد و هر دو وقت بیج بکوبند و روغن انداخته بخورند  
 پس تا به شش روز حب بخورند و روز هفتم کله پایه بار و روغن کثیر و مصالح گرم بخورند و بعد از آن  
 هر چه خواهند بخورند و کسی را که از کله پایه پر نیز بود نان گندم مرغن تا سه روز بخورد  
 و از نمک در ایام استعمال حب پر نیزند که حکم زهر دارد و وای آتشک که به تجربه  
 رسیده عجیب و غریب است صفت شکر سیاه انبه بلدی تخم بلبلون  
 از هر یک سه ماشه جله ادویه را کوفت سه پڑی بنند یک پڑی صباح تر تا کوه نهاده  
 آتش آگشت چوب کنار بر آن نهاده در حقه بنوشند تا سوخت گردد و از کشتیدن  
 باز نه مانده و یک پڑی بوقت دوپس و یک پڑی وقت شام بدستور بعمل آرند  
 و آن روز در تمام روز و شب بیج خردا بخورند و روز دوم ماهی بر روغن کنجد سخته بخورند  
 دیگر بیج بخورند و بر روز سوم هر چه خواهند بخورند شفاء کله انشا الله تعالی حاصل آید

## فصل در اوچایع پشت و مفصل

در پشت اگر از کثرت بلغم برودت مزاج بود علامت آن سفیدی قی و روره و تقد مس  
 خوردن اشیا بارده علاج تنقیه بلغم کنند و روغن ترب و روغن که در بحث و جمع مفصل  
 ذکر خواهد یافت بر پشت مالند و اگر سبب اطلاق رگ بزرگ که بر پشت است بود علامت آن  
 سرخی موضع و در تمام پشت و کشتن علاج فصد با سلیق زنند و شربت انارین و عرق گاو زبان عرق



عنب الثعلب حکم کرده بنوشند و جمع مفاصل و آن در روی بود که در مفاصل بدن عارض  
 شود پس اگر قد مین باشد مثل کعب و اصلع مخصوص با بهام فقرس نامند و اگر در مفصل و رگ بود  
 و تجاوز از آن نه نماید و جمع الورك خوانند و اگر از رگ تجاوز کرده تا زانو یا کعب حسب قوت و کثرت  
 ماده ممتد شود و در آن باریک سازد و او عوجاج پدید آید آنرا عرق النساء گویند و سبب  
 این او جاع ضعف مفاصل و انصباب مواد است بجانب آن و عام است که مواد یا خون بود یا  
 صفرا یا بلغم یا سودا و جمع مذکور اکثر آن خون و بلغم می باشد و از سودا بندرت و اگر مفاصل  
 صلب و بسته شوند تقدیم مفاصل خوانند پس اگر ماده عار بود علامت آن شدت ضربان شریحه  
 رنگ و سرخی قاروره و عظم نبض علاج فصد یا سلیق از طرف موافق زنند و اگر هر دو جانب  
 بود از هر دو جانب زنند بعد از آن عنب الثعلب گاوزبان تخم کاسنی تخم خطم عنب  
 پر سیاوشان شب در آب گرم تر و در صبح مالیده صاف کرده گل کند آفتابی داخل کرده  
 زنجبیل سورنجان شیرین سائیده پاشیده بنوشند بعد نفع بر دوز مسهل پوست بلبله زرد  
 بلبله سیاه مغز فلوس شیر خشک روغن بادام داخل کرده مسهل دهند بر دوز شیرین سورنجان  
 شیرین سائیده و گل کند آفتابی آینه تخت اول بخورند بالایش شیر تخم کاسنی خمره شیر خارشک  
 در عرقیات بر آورده شربت بزوری حل کرده بنوشند و گل سرخ صندلین فوغل  
 مامیثا آقا قیا در آب کشنیر سبز سائیده ضماد کنند و اگر درشت دید بود انیسون  
 اضافه کنند و در انتها تخم خطم بنفشه و در انحطاط بابونه کلیل الملک افزایند و ضماد  
 بعد از تنقیه بعمل آرند و اگر ماده قلیل بود قبل از تنقیه پاک بجهت است و اگر ماده بار بود علامت  
 آن سفیدی رنگ و انتفاع مسخحات و در عرق مفاصل و غلط و سفیدی قاروره  
 علاج گاوزبان پر سیاوشان تخم خمره نیم کوخت اصل انسوس مقشر مویر منقعه  
 پنج کاسنی اسطوخودوس در آب جو شانیده صاف کرده گل کند آفتابی مالیده زنجبیل  
 سورنجان شیرین سائیده پاشیده بنوشند بعد نفع پوست بلبله کابلی سنبله ملی  
 انجیر زرد مغز فلوس شیر خشک روغن بادام تر بد سفید افزوده مسهل دهند غذا قلیه  
 و خشک و در مسهل سوم حب ایا سرج یکپاس شب باقی ماند بقرق گاوزبان بلع نموده بخوراند  
 صبح از سنبله مذکور مغز فلوس شیر خشک روغن بادام و در کرده بد رقه دهند و بعد تنقیه  
 روغن معمولی مالند صفت روغن تماکو مقرر سی و دو درم گل بابونه



یک نیم توله زنجبیل توله شب و یک رطل آب تر دارند صبح با نیم رطل روغن کنجد بخوشانند تا آب  
 بسوزد و روغن بماند نگاه دارند و بکار برند و علاج وجع الورك و عرق النساء و نفرس مثل علاج  
 وجع مفاصل کنند و بروغن سرخ معمولی بمهین نمایند که برای این او جلع بهتر ازین روغن  
 دوا و دیگر نیست **صفت مجبیه پاؤ آثار سنج کا پهل چیر چیر پلا هر یک چهار توله سنبل الطیب**  
**ناگ موه هر یک دو توله تیز پات قرفل و ارچینی هر یک یک توله زنجبیل شست توله کچله دو توله لایچه**  
**خروشه توله جوتری مشک خالص هر یک شش ماشه پوست درخت چوب سیده براده بمولد**  
**سفید هر یک دو توله زعفران چهار ماشه زرد چوب دار هلد عود و غسقلی هر یک یک توله گلرنگ شمع اول**  
**یک آثار روغن کنجد سیرمه ادویه را جو کوب نموده در گلاب تر کرده بدارند پس در دیگ مسی**  
**قلعه دار آتش ملائم دهند تا نصف آب بسوزد پس روغن کنجد مزوج ساخته آتش**  
**بطور معمول دهند تا تمام آب خشک شود پس روغن کنجد را از پارچه کدران سیده**  
**و رشیده چینی نگاه دارند و یک هفت در زمین دفن کنند بعد از آن برآورده وقت حاجت**  
**بنگام شب بکند ببالند و بوقت سحر از آب سرد بشویند خاتمه** در اسباب  
 و علامات امراض که خصوصیت بعضی واحد دارند بلکه بجمیع اعضا عام اند مثل حمیات  
 و اورام و غیره و نسخه های مرکبات مستعمله ضروریه و این خاتمه منقسم است  
 بر سه قسم **قسم اول در حمیات** بدانکه جمیع حرارتیست غریبه که در قلب مشتعل  
 شود و بواسطه خون و روح و شدت آئین در جمیع بدن منتشر گردد و ضررش بافعال بلعیه  
 لاحق میباشد و عام است که اشتعال حرارت در قلب بواسطه بود یا بلا واسطه  
 و نیز عام است که ضررش بجمیع افعال بود بعضی واجناس عالییه جمیع اندک جمیع  
 یوم دومی جمیع دق سومی جمیع خلطی اما جمیع یوم و آن تپیست که اول حرارتش  
 بروح عارض گردد و بعد در قلب رسیده در جمیع بدن منتشر می شود و تعلق حرارتش  
 بروحه که بود آن را بان روح منسوب میسازند مثلاً اگر تعلق بروح حیوانی بود جمیع یوم  
 حیوانی خوانند و اگر نفسانی بود جمیع یوم نفسانی و اگر بطبع بود جمیع یوم طبعی و نیز این  
 طب بسبب اختلاف اسباب باسمای مختلف موسوم است چنانچه از غم بود جمیع یوم  
 غمی و اگر از هم بود جمیع یوم همی و اگر از خنده بود جمیع و نزلی خوانند و قس علی هذا ما بقی  
 و پوشیده همانند که این تب از فزع و فکر و غضب و فزع و سهر و استغراق و غیره



وجع و جوع و عطش و زکام و از حرارت شمس و آتش و از شرب شراب و غیره میباشند  
و حمی یوم بشرطیکه منتقل نمی و یک نشود و زیاده از یک شبانه روز تا سه روز زنی ماند و  
جالیوس گفته که حمی یوم تا شش روز با سستی ماند و علامت این تب آنست که یکسان  
غیر سوزان مثل حرارت که بر ریاضت لاحق میشود میباشد و از آثار حمی دق و حمی عفتی سترابود  
و از اسباب مذکوره از هر سبب که بود و تقدیرش بران گواهی دهد علاج از هر جایی که باشد  
در دفع آن کوشند مثلاً از زکام بود و علاج آن کنند و اگر از سرد بود و تفتیح سده نمایند و اگر  
از تخمه بود و تفتیح غذا کنند و هر چه در تخم کنشت بمل آورند و اگر از غم بود و از آن آن کنند و غیره  
مروارید و مفرجات بارده و غریزه و قس علی هذا ما بقی و پوشیده نماند که چونکه تعلق حمی یوم بر روح  
میباشد پس از هر قسم که باشد علاجش بهتر از تفریح نیست کما قال البقره کیفی لیس  
مجالسه الاحباب و سماع الاغانی و النظر فی البهجات و محو وق و آن تبی است که حرارت  
غریبه در اعضای اصلی خصوصاً در قلب منبعت گردد و بعد از آن با رمل و اخلاط ساری  
شود و انما سی رطوبت اصلی نماید و آنرا سه درجه باشد و اکثر انتقالی بود و گاه از اسباب  
مادی مثل غم و هم و غضب و تعجب خاصه و رسن جوانی حادث گردد و این گاه تنها بود و گاهی  
مکب با حمی عفتی باشد علامت آن صلابت بنف و وقت و خفت و تواتر آن و هر گاه دست  
بر بدن گذارند حرارت اندک محسوس شود و هر گاه دست زیر تر بر بدن بسانند حرارت  
زیاده دریافت گردد و بر صاحب آن حسد است کم محسوس شود و حرارت یکسان بود  
مگر در وقت خوردن غذا زیاده گردد و در موضع شرایین گرمتر از سایر بدن باشد و در  
بول و نهیت دریافت شود پس از غذا بنف قوی و عظیم گردد و هر گاه از ابتداء تجاوز کنند  
و بخند و بول رسد در بنف صغیر و صلابت پدید آید و غور اعلیین بظهور انجا بد و صد غین  
در تنشید و پوست پیشانی کشیده شود و رول و تازگی از چهره زایل گردد و در بینی  
و گردن باریک باشد و موهای دراز شوند و سبش بسیار پیدا شود و خشک جلد و بنف  
پوست شکم ظاهر گردد و هر دو گوش کوچک شوند و نهیت در بول زیاده پدید آید و هر گاه  
بآدل درجه سوم رسد موهای بریزد و ناخن های کج گردد و سواسه پوست  
بر استخوان گوشت نماند و طاقت مریض بالکل مفارقت کنند پس در ابتدا  
این تب علاج پذیر باشد لیکن شناخت مشکل بود و علاج در درجه



اول برای تبرید و تطیب شیر تخم کدو شیر تخم تربیز و عرق گاوزبان برآورده شربت نیلوفر  
 حل کرده بنوشند غذا ماء الشعیر و در وجه دوم علقه قوی باید کرد پس شیر تخم خرفه  
 شیر تخم کدو می شیرین شیر تخم خیارین و عرق کاسنی و عرق گاوزبان برآورده  
 سنگجبین حل کرده بنوشند و اگر زیاده ترا حاجت افتد قرص کافور اول بخورند بالایش تبرید  
 مذکور بنوشند و بعد از چند ساعت برگ کاسنی سبز برگ خرفه سبز کدو سبز شعیر متشتر در آب  
 جوشانیده و آب نیم گرم مریض را بنشانند و باید که آب معتدل بود و چنان که اعداد حرارت کند  
 و سرد بود که با عصبان مضرت رسانند و بعد یک لحظه برون آرند و روغن کند و بر اعضا بمالند  
 و بعد از یک ساعت ماء الشعیر که در آن مرغ فربه و اسفاناخ پخته باشند بحسب قوت  
 و باضمه بپزند و بعد از هضم سنگجبین یا شدت زرشک بلعابیات و شیر و جات مناسب  
 باید داد و اگر طبیب حاذق مناسب دانند قدری سنگجبین با ماء الشعیر بیایند که تجوید  
 با ماء الشعیر نماید چنانچه به تجربه رسیده و پوشیده نماند که آنکه در اول کتاب در بحث  
 اغذیه گذشت که سنگجبین را با ماء الشعیر نیامیزند مراد آنجا از مقدر اکثر سنگجبین است  
 که ماء الشعیر را هضم نیافته از معده برون برود و از مقدر قلیل سنگجبین که ظاهر است  
 که سنگجبین قلیل با ماء الشعیر کثیر المقدر موجب نقصان نخواهد شد و اگر قطعاً آمیزش  
 سنگجبین با ماء الشعیر ممتنع بودی شیخ رئیس با متراجش امر فرمودی چنانچه در معده  
 مانعی فرموده که هر دو را مخزوج نموده بدهند و اگر نمی دق از حمیات عفته کدام می دیگر  
 یا ریز و شیر دادن نهایت مفید پیدا شده اند و بهترین شیر با شیر آدم است  
 پس شیر خسر ماده پس شیر بز ماده که همان وقت دو شیده باشند در شیر  
 خرسر الطآن است که خسر ماده جوان باشد و چهار ماه از زائیدنش گذشته باشند  
 و علف آن جو و کاه و اسفاناخ باشد و طریق استعمال شیر خرماده و بز ماده  
 چنین است که روز اول نیم سکر چه و روز دوم یک سکر چه که وزنش سه اوقیه  
 بود بدهند و نیز بهرین باد که سکر بکیر بوزن هفت اوقیه می باشد پس بتدریج  
 شیر را اضافه کنند که روز هفتم سه سکر چه رسد بعد از آن هر روز نیم سکر چه  
 کم کنند و روزی که شیر دهند بنفش بسیار ملاحظه کنند اگر ضعیف و حلیف  
 معلوم نمایند و آنست که شیر در معده فاسد شده دیگر نباید داد و اگر عظیم دریافت شود



دانند که فاسد نشده بدیگر دادن ترسند و باید که مسکن را بر یا چین بار و ده معطر سازند  
 و مسکنی باید که متصل بآبشار بود و لباس را از صندل و کار مطیب کرده بپوشند و طبع مرطوب را  
 برقص و غنا مشغول دارند و در تابستان خرفه بآب کشنیز و کافور تر کرده بکثف و سینه گذارند  
 و هرگاه که گرم شود تبدیل آن کنند و این عمل را در یک روز سه چهار مرتبه کرده باشند  
 و اگر اسهال لاحق گردد آب بارتنگ سبز با قرص طباشیر دهند و اگر ضعف پدید آید خیره مر و آید  
 غمراشد اما حتمی خلطی و آن سینه بود که اول حسارت غریبه و ران لاحق  
 اخلاط گردد پس از آن بقلب و روح و لباس اعضا رسد و این حسارت از دو شق  
 خالی نیست که حرارت یا باعث تعفن اخلاط گردد یا موجب بوش و غلیان خلط باشد  
 و قسم ثانی را سونوخس گویند و قسم اول را حتمی عطفی نامند و آن یا بسیط بود که از عفونت  
 خلطی واحد پیدا شود یا مرکب باشد که از عفونت دو خلط یا اکثر پیدا شود و تعفن باطل  
 عروق بود یا خارج عروق که در دماغ یا مسده یا جگر یا صدر و غیره ظهور یابد پس  
 اگر داخل عروق بود حمیات و ائمه حادث شوند زیرا که بسبب کثافت جسم  
 عروق ماده بزودی تحلیل شود و تعفن سازد و چیزی را که مجاور است و بسبب هوای  
 قلب از او سبب حرارت در قلب رسیده اشتعال نموده بواسطه روح دوم  
 و شدت این در جمیع بدن منتشر شده حدوث حمی و انگیخته نماید لیکن اشتداد  
 حمی بنوبتی که مختص بهر خلط است می باشد و پوشیده نماند که خون بسبب کوشش و توجه  
 طبیعت تمامه تعفن بخارج عروق بود حتمی دائره حدوث می یابد زیرا که ماده بخارج تحلیل  
 محال گردد و اگر تعفن در جای واحد می باشد بلکه در بدن متفرق بود پس وقتیکه  
 حسارت متعفن در مدت نوبت بروز حادث شود و رطوبت آنرا که حسارت با وقت تمام  
 باشد فنا سازد و آنرا از راه عرق و غبیره از بدن خارج نماید پس ارضیت  
 آن ماده بماند که ماده عفونت است و نه مرکب حمی پس بالضرورت حتمی باطل شود پس  
 باز مرتبه دیگر در مدت نوبت تا ماده جمع آید آن وقت حسارتی که از تعفن سابق  
 من و موجود بود بر و گذر کند و حدوث حتمی نماید فافهم و نیز واضح باد که نوبت  
 می یلغی هر روز بود زیرا که بلغم بسبب کثرت و رطوبت خود در سلسله الجمع



والتعفن است و نوبت ستم سو داوی بر روز چهارم بود زیرا که سودا بسبب قلت و بیعت  
خود عسر التجمع والتعفن است و نوبت ستم صفراوی بر روز سوم بود زیرا که صفرا در قلت  
و کثرت متوسط بینهما است و بدانکه اقسام عالیه ستم خلطی موافق اعداد اخطا چهار اند اول  
آنکه از تعفن خون حادث گردد و آنرا علی الاطلاق مطبقه نامند و دوم آنکه بتعفن صفرا حادث گردد  
و آن را داخل عروق بود که آن را غب لازم گویند و یا خارج عروق بود و آنرا غب دائره خوانند  
و ماده غب لازم اگر قریب بدل یا جگر بود آنرا محرقه نامند و بهر صورت اگر ماده غب صفراوی رقیق  
و مصرف باشد آنرا غب خالص گویند و اگر مرکب به بلغم بود غب غیر خالص ستم آنکه از تعفن بلغم  
عارض شود پس اگر ماده آن داخل عروق بود آن را لثقه گویند و اگر خارج عروق باشد  
مواظبه خوانند چهارم آنکه از تعفن سودا حادث گردد پس اگر داخل عروق بود آنرا ربع لازم  
گویند و آن را در الوقوع است و اگر خارج عروق بود آنرا ربع دائره خوانند و بدانکه ترکیب حیات  
یا از اجناس متباعده بود مثل ترکیب ستم یوم با ستم خلطی یا از اجناس متقارب باشد مثل  
ترکیب ستم صفراوی بدوی و مثل آن و چون از بیان مجمل ستم خلطی الفراغ شد بیان  
هر یک بالتفصیل بگذاشته میشود سو لوقه خس و آن ستم است که از جوش خون حادث  
گردد و بلا تعفن علامت آن سرخه روی چشم و انتفاح و تمدد و عروق و گرانی و کسل  
و عظم بنض و سرخه قاروره و حسارت حس و عدم تشعیریه علاج اول فصد زنده  
و اگر در بدن خون بسیار بود تا حدوث غشه خون بر آرند و اگر بعد از فصد قدری تب بماند  
ماند اشرب بصفه خون استعمال نمایند غذا را با شیب لیکن قبل از فصد نباید واد  
لما قال صاحب التذکره لایستعمل ما را الشعیر الا بعد الفصد و جالینوس گوید که هرگاه مریض عرق  
نکند و او را ر عاف نیاید پس اگر تاخیر کند طبیب در فصد خوف حدوث ستم سهام است  
حمی مطبقه که از تعفن خون حادث گردد و او ستم قسم است یکم متزاید یعنی هر ساعت  
قوت وحدت و گرمی در آن زیاده محسوس گردد و عقوبات در آن زیاده تحلیل باشد  
و این بدترین اقسام است دوم متناقضه یعنی در آن تحلیل زیاده از تعفن باشد  
و این قسم بهترین اقسام است سوم متشابه یعنی تعفن و تحلیل در آن هر دو مساوی  
باشند علامت آن سرخه روی و چشم و قلق و کرب و ضیق النفس و سرخی و  
غلظت قاروره و عظم و سرعت و امتلاء در بنض و صداع و ثقل بدن



و درین تب قشعره نمایان باشد و حرارت مثل حرارت حمام بود و عرق نمی آید لرزه در روز و در شب  
 و این تب صبیان را و کسانی را که بر گوشت باشند و در ایام بسیار بیشتر عارض شود علاج  
 فصد با سلیق یا کل زنده بعد شیر عذاب شیر تخم کاهو در عرق شاهتر و بر آورد و شربت نیلوفر  
 حل کرده بنوشند یا عذاب آبخار را شاهتره در عرق عنب الثعلب خیسایند و صاف کرده  
 شربت بنفشه حل کرده بنوشند غذا آشجو و شله بے روغن و اگر ضعیف تر بود  
 قلیه بے روغن غلب خالص و امره علامت آن تشنگی و صدراع و یخواسه  
 و کرب و خشکی لبها و خشکی زبان و تلخی دهان و سرعت نبض و غثیان و ناریت بول و نرمی  
 شکم و قشعره و لرزه و فرو آمدن تب با عرق بسیار و سبب لرزه آنست که چون صفرا  
 از ستوا قد عفونت متحرک شده بر اعصاب و عضلات و محوم حساسه میگذرد و بسبب حدت و دفع  
 آن ایداید بے آید و برای دفع آن قوت دافعه هر جزو بدن حرکت می کند و بالضرر  
 لرزه پدید آید و شیخ الرئیس گوید که لرزه حی بلغمی بسبب لزوجت بلغم شدید است زیرا که  
 قوت دافعه بے حرکت قوی آنرا دفع کردن نمی تواند و جالینوس بخلاف آن گوید که لرزه  
 جمعی صفراوی بسبب لزج و حدتش غالب است و باعث احساس سردی در جمیع اعضا  
 که چون حرارت غریزی از خوف مودی بطرف باطن بدن میگریزد و پس بر ظواهر بدن بر ویل  
 غلب میکند و در وجود مواد بار و بر و کثیر غلب می سازد و بسبب آن تخلف حرارت غریزی  
 سونے باطن و تاثر بر و درت ماده علاج در ابتدا و در مدته مثل تخم خیارین  
 و تخم کاسنی و شربت بزوری ندیند زیرا که در و تحریک است و نیز چون استقامت الش  
 ماده ارقیقه اخراج یا بد ماده باقیه غلیظه القوام بدیر نفیج پذیرد و این امر باعث  
 اطالت مدت مرض میگردد و پس باید که تا روز چهارم شیر تخم ترش شیر و نیز گردوی  
 شمیرین در آب بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند بعد کل نیلوفر غلب الثعلب  
 زرشک شب در عرق گاوزبان تر و در صبح مالیده صاف کرده شربت نیلوفر  
 حل کرده بنوشند و بر وز مسهل گل بنفشه گل سرخ آلو بخارا و سرهند  
 شیرینشت گلکند آفتاب بے روغن با دام شیرین اضافه نمود و مسهل دهند  
 و اگر سرد باشد زرشک و ترچهند و داخل کنند و بر وز تبرید آله مرئی شسته  
 بوق نقه و پیراه اول بخورند بالایش لعاب اسپغول مسلم لعاب بیدانه



شیر و مغز تخم کدو و شیرین در عرق گاوزبان بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و  
 پوشیده نمایند که احتمال لعابیات بعد مسهل ازین باعث نموده می آید که بقیه باز لاق دفع شود  
 و تشکین حرارت هم متصور است و روز دهم که روز راحت افتد باز مسهل دهند و بر وز تبرید تبرید  
 مذکور بعمل آرند و باز بر روز دوازدهم که یوم راحت است بدستور مسهل دهند و بداخل کردن  
 سنا و کلی بیه و غن بادام حریب کرده بلیله و ترید و فارلقون اگر ضرورت بود و در مسهل سوم اجازت  
 است و اگر بعد تنقیه محض مفارقت نکند آب کاسنی سبز مروق یا شربت نیلوفر و شربت بزور  
 و خاکش استعمال کنند و اگر نخواستند قمر صطحا شیر ملین شدت نیلوفر آینه اول  
 بلیسند یا لایش شربت بزور و در آب کاسنی سبز مروق حل کرده بنوشند غذا آتش جو  
 یا شکر یا دال خشک و پوشیده نمایند که احتمال ما الفوا که تا روز هفتم نیز مجاز نیست  
 غلبه لایزم علامت و علاج آن مثل غلبه دائره باشد **حمی** علامت آن  
 کرب و تشنگی و سوزش و اضطراب دل و صداع و بیهوشی و سر و رفتن چشم مع باقی  
 علامات غلبه خالص علامت آن مثل غلبه خالص کنند لیکن اگر رطوبتی تر باشد و خیار بپزند  
 و کافور بقدر یک سیرخ در شربت نیلوفر حل کرده بلیسند غلبه غیر خالص  
 در اکثر اوقات تا شش ماه کشد علامت آن زیادگی نوبت بر و آورده ساعت علاج  
 تا سه روز شیر و مغز تخم کدو و شیرین و عنب در عرق گاوزبان بر آورده شربت نیلوفر  
 حل کرده بنوشند بعد آن نیلوفر گاوزبان اصل السوس مقشر نیمکوفته عنب در عرق  
 و عرق گاوزبان خیسانیده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و روز مسهل گل بنفشه تخم خیارین  
 نیمکوفته پر سیا و شان موز مشقی مغز قلوب شیر خشک گل قند آفتابی روغن بادام  
 شیرین اضافه کرده مسهل دهند و بر وز تبرید لعاب اسپنجول مسهل لعاب ریشه خطمی  
 و عرق گاوزبان بر آورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند غذا خشک بیه روغن  
 یا دال مونگ **حمی** علامت آن شروع بناقص صادق البر و نماید و تا دیر برد  
 او ثابت باشد و کمی تشنگی و صفر بنفش و بقی بر آمدن بغم و تهیج و سفیدی روی و کثرت بزاق  
 و سفیدی و رقت قاروره علامت آن سه روز شیر و گل گاوزبان شیر و عنب  
 در عرق عنب الثعلب بر آورده شربت بنفشه حل کرده بنوشند تا تنقیه عفونت شود  
 که باعث حتمی است در احتمال اشیاء حادثه نمایند که موجب مغرت است بلکه در نحو منفع نیز قدر



ادویه بارده استعمال کنند و بعد نفع ماده بر روز ششم سهل دهند و بعد از تنقیه قرص غاف  
 در شربت گاوزبان سوده اول بلیسند بالایش شربت بزوری در آب کاسنی منبر مرق  
 حل کرده بنوشند یا استعمال خاکشی فرمایند که بسیار نافع است و طریقش آنست که خاکشی  
 یک توله را در عرقیات یک جوش داده شربت مناسب حل کرده بنوشند و روز دوم یک جوش  
 افزایند یعنی دو جوش داده بنوشند و همین طریق تا یک هفته یک یک جوش  
 افزوده باشند چون بهفت جوش رسید یک یک جوش کم نموده باشند  
 و اگر سرفه باشد یا عوق پستان دهند اگر صداع بود استعمال خاکشی باین نیست  
 و اگر بضرورتی کنند اول کثیرا در شربت بنفشه سوده بلیسند و بالایش مطبوخ خاکشی  
 بنوشند **حمی** لثقه علامات آن موافق علامات دانه است مگر آنکه باین تب ناقص  
 نبوده عرق نمی باشد مگر و قلیکه بالکل مفارقت کند و مشابهی باشد بدق و فرقی  
 آنست که لثقه بعد از تناول غذا قوی می شود علاج آن مثل علاج نائیه کنند  
**حمی ربع** و دانه علامت آن ابتداء ناقص و بر وقت می و صلابت و صفه بنض  
 و بطو آن و چون گرم بود حرارت آن زیاده از حرارت موائیه باشد و کمتر از غلب  
 و نیز دلالت می کنند برین تب مزاج بارد و یا بس و تدبیر مقدم از تناول عسل و باد نجان  
 و اششای مولد سودا و این علامت و متعین بود که سودا است سوداوی باشد و اگر  
 از احتراق بلغم بود علامت آن حدوث حمی بعد از موائیه و لثقه و کس در سده  
 بنض و دیگر علامات بلغم و اگر از احتراق خون بود بعد از مطبوعه پیدا شود و اگر از احتراق  
 صفرا بود بعد از غلب حادث گردد و علاج اگر از سوداوی و سوداوی بود و صفرا باین  
 از جانب راست زنند و اگر از سوداوی یا بلغم بود و منفع و مسهل بلغم دهند و اگر  
 از سوداوی صفراوی بود و تنقیه آن سازند و اگر از سوداوی سوداوی بود و تنقیه  
 سودا سازند بطریقیکه بارها ذکر یافت و بعد از تنقیه کاسنی چکیده با قرص غاف دهند  
**ربع** لانه علاجش مثل علاج ربع دانه کنند **حمیات مرکبه** و ترکیب یا بر بیل  
 در اختلاط بود یعنی یک تب هنوز تراکم نشده باشد که دیگری آید یا بر بیل مباد و بود  
 یکی بر دو دیگر شرف شده قائم مقام اول شود یا بر بیل مشارکت که اخذ هر دو  
 باشد و ترکیب بیشتر است آنچه نام معین دار و شطرنج و غلب و غیره خالص



شطر الغیب پتی باشد مرکب از صفرا و بلغم و باین طریق که هر دو خلط با هم متمیز باشند و  
 ترکیب این چهار قسم است که آنکه هر دو در اثر باشند و دوم آنکه هر دو لازم سوم آنکه  
 صفرا و می و در و بلغمی لازم بود و چهارم آنکه بالعکس قسم سوم بود علامت آن امتزاج  
 علامات صفرا و بلغم و گاه علامات صفرا غالب باشند و گاه علامات بلغم و درین تب  
 اعتقاد بر دو نوبت میکنند بلکه اعتماد بر علامات و اعراض نمایند و در روز نوبت صفرا بنقل  
 سریع و تعلق واضطراب و تشنگی و تلخی دهان و ناقص و بر دگستری و در نوبت بلغم  
 ناقص شدید باشد و باقی علامات بلغم گواهی دهد و فرق درین تب و غیب خالص  
 آن است که در غیب خالص فترت در میان نوبت صفرا و بلغم نباشد و بسبب شدت  
 امتزاج هر دو و این تب تا دیر باقی ماند زیرا که صفرا مستغرق شود و بلغم لزج بماند  
 علامات هر چه در غیب غلبه خالص گذشت بعمل آرند فاکند و در بیان بقیه  
 اقسام همی و سوس و سبع از مواد غلیظه متولد شود  
 علاجه مثل ربع کنند حمیات مختلفه پتی باشد که او در آن محبوس شود  
 اگر از سوخته و در اکل و شرب بود اصلاح تدبیر کنند و پوشیده نمایند که چون که سوخته  
 تدبیر اکل و شرب اخلاط روید پیدا میکند ازین باعث حمیات مختلفه از وظهور می یابند  
 زیرا که همی موافق هر خلط و در خواهد نمود پس بالضرورت اختلاف در در حدوث خواهد شد  
 و اگر از احتراق اخلاط بود قطیفه و استفرغ آن کنند بطریقی که بارها ذکر یافت  
 همی انقباض و توسع باشد که در آن ظاهر بدن گرم باشد و بالطنش  
 سرد برای آنکه ماده این بلغم زجاست پس وقتیکه بعضی اجزاء بلغم  
 متعفن شوند و بعضی بحالت اصلی مانند پس هر گاه از اجزای متعفن بخارات  
 بنظر هر بدن میل خواهد ساخت پس ظاهر بدن بالضرورت گرم خواهد شد و چون که حرارت  
 عضو از اجزاء غیر متعفن بلغم را در باطن بدن از اعضا مالوف ماده بسوخته  
 اعضا غمید مالوف منتشر خواهد نمود پس بسبب برودت ماده اعضا غمید مالوف  
 احساس برودت خواهد ساخت و بالضرورت غلیل و در باطن خود سردی دریافت خواهد کرد  
 علاج مثل علاج همی بلغمی کنند همی لیفور یا پتیه باشد که در آن ظاهر بدن سرد و  
 باطن گرم بود پس اگر از صفرا می غلیظ بود بسبب حرارت و برودت چنین است که طبیعت و روح تمامه برای دفع خود



بباطن میل خواهد کرد و ظاهر بدن سرد خواهد ماند و در باطن بدن ظاهر است که حرارت صورت  
 خواهد بست و اگر از بلغم غلیظ بود سبب برودت و حرارت چنین خواهد بود که طبیعت و روح بسبب  
 آنکه موزنی قوی نیست من و به میل بباطن خواهد زد و پس بالضرورت برودت قلیل بر ظاهر بدن  
 ظاهر خواهد شد و هرگاه بخارات ضعیف حرارت قلیل المقدار از بلغم غلیظ جدا شده بجلد بدن  
 خواهد رسید پس بپاشیده برودت جلد بخارات سرد شده ظهور برودت بر ظاهر بدن  
 خواهد کرد و برودت غلبه خواهد نمود و بسبب عفونت ماده و میل طبیعت و روح در باطن  
 حرارت جمع خواهد آمد علاج اگر از صفرا بود علاج مثل علاج حمی صفراوی کنند و اگر از بلغم بود  
 علاج مثل حمی غشی و چدری بیان آن مفصلاً در کلیات و زحمت امراض  
 المطال گذشت حمی غشی یعنی پی که پیوسته آرد و او دو نوع است یکی آنکه از بلغم  
 خام افتد و این چنان باشد که بلغم خام در بدن افزون شود و عفون گردد و تب آرد و چون  
 تب آید ماده حرکت کند و قری از آن بقلب و بواسطه آن ریزد و پس بالضرورت قوت  
 مقهور شود و غشی افتد و باشد که بسبب ضعف فم معده غشی رونماید و تبهای بلغمی  
 از ضعف معده گستره خالی باشد علامت آن تبی که در دور و تب موافق دور و تب  
 بلغمی و دوم آنکه از صفرا بود و آنچنان باشد که صفرا رقیق شود و عفون گردد و میل به سمیت نماید  
 و عند حرکت ماده از حرارت تب قری از آن بدل ریزد و غشی آرد علامت آن  
 آنست که بدن روز بروز لاغر شود و تب موافق غب و آسره و دوره کند علاج بوقت  
 غشی آنچه در زحمت غشی گذشت بعمل آرند بعد از آنکه از بلغم بود آنچه در حمی بلغمی  
 گذشت بعلاج آن میرد و از آنکه اگر از صفرا بود علاج آن مثل علاج حمی صفراوی محرقه  
 کنند حمی و بانی که بسبب تعفن و فساد هوا عارض شود و کسیکه کثیر الجماع و ضعیف القوی  
 و واسع المسام و مبتلی از اخلاط بود استعداد این حمی بسیار و از علامات آن  
 تب حاده ظاهر گردد و غشی خروج مواد در دیده در قی و کرب و تشنگی و تواتر نفس علامت اگر بدن  
 متلی بود و تنقیه بدن کنند و خانه را از عطریات بارود مانند گلاب و کافور و غیره مطهر سازند  
 و تعدیل هوا نمایند و نوشیدن سرکه استعمال مبردات مفید بود و قسم و دود در علامات  
 و معالجات او راحه و ثور و زرد ع حیوانات و غشی که در آنکه  
 او راحه و ثور زیادتی غیر طبعی است که بسبب انصباب ماده فضله شته در اعضا



ظاهر شود بوجهی که در فعل ضرر رساند و المم پیدا کند و او را م بزرگ می باشد و ثورات خرد  
**فانمونی** در می ست که از ماده خون عارض شود و علاج فصد زنده و حفصه که صندل  
 سرخ گل ارمنی افاقیا و آب کشنیر سبز سائیده ضماد سازند و اگر ماده او از دفع اعضاء  
 ریمید باشد و در و هم شدت باشد آنوقت ضماد بر نفس و ریم نهانند تا که ماده را سومی اعضاء  
 ریمید روغ نماید بلکه چنین وقت بالاتر از محل و ریم ضماد کنند تا ماده که از شدت وجع جذب میشود  
 آنرا مدن نبرد و روغ نموده باشد و پوشیده نمایند که در زبان ابستاد او ویه را و  
 مثل صندلین فوفل گل ارمنی آرد و جو غلب الشلب استعمال کنند تا که ماده دیگر را  
 آمدن نبرد و نیز ماده مستحضر را روغ نماید و در تر اند باد ویه را و او ویه محله مرثیه چون  
 آرد با قلا و طی و خبازی و بنفشه و بابونه آمیزند تا که ماده مستحضر تحلیل پذیرد و ماده دیگر جمع نماید  
 و در زمانه امتداد او ویه را و او ویه محله بالمناصه آمیزند برای آنکه درین وقت باد ویه را و  
 بسبب نبودن و جمع ماده بسوی محل و ریم چندان ضرورت نیست و در انحطاط فقط او ویه  
 محله مثل اکلیل الکلب بابونه تخم کتان حفصه که استعمال کنند تا ماده را تحلیل کنند  
 و اگر ماده تحلیل پذیر و چیزهای پذیرده چون تخم کنوج و تخم کتان و انجیر ضماد نمایند تا بخت شود  
 پس اگر از خود بشکافد میباید که او ویه بنفشه سائیده شکافنده چون سسکین کبوتر و غیره بران  
 بنند یا باهن شکافند و باید که در زمانه ابستاد برای تسکین لعاب اسپنول مسلم صندل سفید  
 سائیده شیر غناب در عرق شاهتره بر آورده شدت نیلوف حل کرده بنوشند  
 و اگر حاجت است که کل بنفشه کل نیلوف اصل اسوس مقشر نیکوفته غناب در عرق شاهتره  
 بنمایند شدت بنفشه حل کرده بنوشند و در سسل اجنه اسهل بیقرایند  
 و بزوز تبرید لعاب بیدانه شیر تخم خیارین در عسوق گاؤزبان بر آورده شدت بنفشه  
 حل کرده اسپنول سلم پاشیده بنوشند و چسبانیدن زبیر نفس و ریم یا قریب آن  
 بسیار نافع اگر چه زمانه ابستاد ابوطی عوان و ریم است که اکثر در ایام و باید آید  
 و با سوزش شدید باشد و زنگش صدخ یا زرد یا سیاه یا سبز باشد  
 علاج تقویت دل و دماغ کنند و اگر و ریم صندل صدخ حفصه که  
 در آب غلب الشلب سبز سائیده ضماد کنند و بر نفس و ریم شدت سازند و  
 آب گرم بنوشند و بعد از آن حاجت فصد بوز فصد زنده سرطانی و ریم شود و او نیست



که از احتراق صفرا یا بلغم که با قدری صفرا آمیخته باشد حاصل شود علامتش آنست که چون ظاهر شود  
مانند باد ادم بود یا خرد از او بعد از زیاده شود و مانند پاهای سرطان رگهای سرخ و سبز  
گردا و پدید آید علاج فصد با سلیق یا اکمل زنده و سهل سودا دهند و در ابتدا و بر ادعای  
ضاد کنند و وقتی که معترض شود کسید در روغن کنجد سوخت استعمال کنند عرق  
مدنی بنام رشته گویند علاج فصد زنده و تنقیه سودا کنند و صبر در آب کشنیز  
سبز سائیده ضاد کنند و نیز صبر را روز اول نیم درم در آب کاسه خیسانیده قند سفید  
آمیخته بنوشند و روز دوم یک درم و روز سوم یک و نیم درم و چون رشته سبز آرد  
بر قطع اسهال بچند تا ثامنه برون آید و احتیاط نماید که گرسنه نشود و اگر یک کدو  
در طول بشکافند تا ماه و فاسد تمام بر آید و اگر در آب است از ظهور رشته براسپ  
قدر کمی گرفته بقند سیاه آمیخته بخورند ظهور رشته نشود و انشا الله العزیز  
جدام علتی است که هیئت اعضاء را فاسد سازد و بین شدن چینی و کرفتن آواز از خاصه  
اوست علاج فصد اکلیل زنده و رگ پس گوش بکشانید و خون وافر گیرند و در خریف  
و ریح سهل قوی بدهند و در هر ماه بطرف تلین طبیعت و اخراج مواد متوجیه باشند و سهل  
معتدل و هر صبح ریاضت معتدل بکار برند و از جمیع محملات رطوبت غریزی احتراز ورزند  
و باید که چون از ریاضت فارغ شوند روغن گل بر بدن مالند و دماغ را به غرغره و سعو و سانس  
پاک نمایند و برای تطهیر و تبرید روغن کنجد و شیر زنان و امثال آن در بینی چکانند  
و بعد از تنقیه باطن و چوب چینی استعمال کنند و حمام درین مرض بعد از تنقیه بغایت  
نافع است و علامت این مرض آنست که سهوس از بدن صاحب این علامت جدا شود  
آغاز نماید و بعد استقراغ اگر قوی احتمال کنند و اذن شور بامی افی  
و گوشت او بسیار مفید است و باید که چهار انگشت یا یک و جب از طرف سر و چین قوی  
از طرف پائین و ورنا بیند از آن همه اه شبت و بلخ چخته بکار برده  
و افی زنده را بگیرند و قطع قطع کنند و در سبوح کله اندازند و در سبوح سوراخ  
کنند و بطریق معروف عرق از آن گیرند بعد از عرق مذکور نخود تر کنند و قتیکه عرق  
خشک شود آن نخودها را نیز مانند باین طریق که روز اول سه ماشه و یک یک ماشه  
افزوده باشند و شیر بز هر روز بگیرند و تازه بتازه به محبذ و صم دهند لیکن شیر



سه روز بعد از رو زدن خود شیر را استعمال نمایند جرب عبارتست  
 از ثبور خرد کوب با خارش باشند و آن دو نوع است یکی جرب طبعی و دوم جرب طب علاج  
 اگر از زیاده خون بود فصد با سلیق زینت و اگر حاجت افتد منفع و مسهل حسب ماه و  
 چند و این دو را بر بدن نمایند **صفت** توپامی سبز شش ماسته رال پنج ماسته کندک  
 هفت ماسته سیاه شش ماسته شکر پنج ماسته همه را سائیده در روغن زرد که آن را  
 یکصد و یک مرتبه در آب شسته باشند مخلوط نموده بر بدن نمایند حکم یمنه خارش علاج  
 مسکه در روغن گل بهم آمیخته بر بدن مالند یا عرق لیمون کاغذی بر روغن چنبلیله آمیخته نمایند  
 قویا که بپند می آید او گویند و آن خشونت است که با خارش پدید آید علاج اگر نوید است  
 و در گوشت سرایت کرده خفض بسر که با پیله بسر که سوده طلا کنند و اگر سرایت در گوشت  
 کرده بسر یعنی لیس را در سرکه سائیده بر وضو کنند و بعد سه ساعت حضور پاک  
 کنند و اگر سرایت در گوشت تا نهایت کرده باشد اول بمسمل و فصد تنقیه سودا کنند  
 بعد بر نفس قوی بازو چسبانند و پس از آن گل سرخ خفض که در آب غلب الثعلب  
 سبز سائیده چند مرتبه ضماد کنند تا که عود بخند بر صم سفیدی است غلیظ که بر ظاهر بدن  
 ظهور یابد علاج تنقیه بلفسم کنند و کلک لایخ استعمال سازند و شب یسانی فوغل شیطرج  
 در روغن شراب سائیده طلا کنند **بوق امیض** سفید رقیق است که بر ظاهر  
 بدن پیدا شود علاج آن موافق علاج برص کنند و تخم ترب در سرکه  
 سائیده طلا کردن بغایت مفید است **بوق اسود** و آن سیاه رقیق است که بر  
 جلد پیدا شود و علاج اول تنقیه سودا کنند بعد **بوق سیاه** در سرکه سائیده  
 طلا سازند **کاف بوق** در کلف و بوق سیاه آنست که کلف صاف میباشد و بوق سیاه  
 قوی خشونت علاج پوست انار ترش پوست ترنج هر دو را در سرکه انگور  
 سائیده طلا کنند **صبع** که کلف را بر دورنگ جلد بحالت اصله آرد **صفت آن**  
 اندر جوهر پنج خام حسن یوسف صندل سرخ صندل سفید تخم باقلا صدف مروارید پوست  
 انار ترش پوست ترنج مغز تخم لیمون کاغذی مساوی الوزن گرفته کوفته بهیخته  
 نگا پدید آید بوقت شب در سرکه انگور می آمیخته طلا کنند بوقت صبح از آب که در آن  
 برک نیب جوشانیده باشند بشویند پس صدف مروارید و رگلاب سوده طلا کنند



بعد یک دو ساعت بشویند و زعفران در گلاب سوده کنند و بعد یک ساعت بشویند  
 لوز عقر بچونه و نوشادر هر یک یک توله آب تر نموده در دست بوجه احسن بمالند  
 و بپزند که نه الفور نفع دهد و خوردن شیر و چربی نیز مفید است گزیدن افعی حریک نجبه  
 حقه بخورند و تریاق فاروقی بدهند گزیدن سنگ دیوانه بر زخم شرط زنند و ماده را  
 مستغرق سازند و تا یک مدت زخم را به شدن دهند تا که استفراغ ماده کما حق شود  
 و بانات سلطانی رنگ سرخ را از مقراض ریزه ریزه کنند و بگلاب و قند آمیخته بخورند  
 و دهند و یکله در شیر اک تر کرده خشک سازند و هر روز از آن بقدر یک برنج گرفته در برگ تنبول  
 داشته خورده باشد سقط و ضرر به اگر بی درم و تب بود گل ارمنی و سفیدی  
 بیضه سوده طلا کنند و اگر بادرم و تب بود فصد زنند و حجامت مع الشترط بکار برند بعد  
 گل سرخ گل ارمنی زرد و چوب و آب غلب السلب سبز سائیده طلا کنند و بر عضو  
 رئیس که افتد تقویت آن مع اماله ماده فرمایند و برای تشکین وجع گل ارمنی صبر آرد  
 در گلاب و روغن گل سائیده ضماد کنند و علاج تازیانه زوده و چوبک زوده چنین کنند  
 که انبه بلدی سیده چوب ساجی که سار و سفیدی بیضه مرغ سائیده ضماد کنند  
 فائده در علاج زهر خورده علاج همه زهرها چنین است که با شیر و روغن گاؤ  
 قی گناییده معده را پاک سازند بعد قدری تریاق فاروقی بخورند علاج افسون  
 خورده تخم ترب تخم شبت عسل خالص یک جندی در آب جوشانیده و قی کنند  
 تا معده پاک شود پس حلتیت است ماشه و رشه سفید سوده بلیسند و مغز پنبه دانه میکافوت  
 و عسل خالص در آب جوشانیده بنوشند که مفیدست و چند بیدستر و رشه سفید سوده هم  
 قسم سوم در نسخه های مکرر مستعمله ضروری که ذکر بعضی آنها در معالجات آمده لیکن نسخه ها  
 در اینجا تحریر یافت بعضی که ذکر آنها در کتاب نیامده الا با استعمال آنها حاجت افتد بطریق  
 از جناب حکیم محمد اکمل خالص صاحب مرحوم اقسام صمداع و امراض چشم را نافع صفت  
 بلبله کلر بلبله زرد بلبله سیاه آله کل سرخ اسطوخودوس از هر یک دو درم  
 کشنیز مقشروه درم ترنجبین خراسانی هشت درم روغن بادام بقدر حاجت عسل و روزی  
 هر ستور معروف تیار سازند و در فصل خار و مزاج خار عوض شه نشات کنند شربت از دو مثقال



تاشش متقال اطریفل کشنیر می در سر و چشم و گوش را که از بخارات حادث شود  
 برود و تقویت معده کند و بواسیر را نافع صفت پوست پلید زرد پوست پلید کابل  
 پلید سیاه آمله مقشر پوست پلید کشنیر خشک مقشر مساوی وزن گرفت که گفته بخت  
 بروغن بادام چرب نموده بستره چند غسل بسیار سازند و بعضی برابر مجموع ادویه کشنیر  
 میگیرند و اگر کشنیر داخل نکند بعینه نسخه اطریفل صفت شربت از دو متقال  
 تاشش متقال و بعد دو ماه استعمال کنند اطریفل ربانی جهت اقسام بالبخور لیا  
 خصوصاً مراعاتی نافع و مداومت او جهت قطع نزله مجرب و قوت او تا دو سال باقی ماند  
 شربت برای اسهال از چهار متقال تاشش متقال و عند المداومت از یک متقال  
 تا دو متقال و بجمع امزجه موافق صفت پوست پلید زرد پوست پلید کابل پلید سیاه  
 گل بنفشه محموده هر یک ده متقال تربید سفید مجوف خراشیده کشنیر خشک هر یک بست متقال  
 پوست آمله گل سرخ طباشیر گل نیلوفر هر یک پنج متقال صندل سفید کثیرا  
 هر یک سه متقال روغن بادام شیرین سه متقال ادویه کوفته بخت بروغن چرب  
 نموده عناب صندل دو پستان صندل گل بنفشه ده متقال جوش واده صاف کرده بایک و نیم وزن  
 شیره پلید مرسل و یک وزن غسل کف گرفته بقوام آردا نوشدا و سه اوساوه  
 تقویت معده و باده و اعضا سه رقیق کند شربت از یک متقال تا سه متقال  
 صفت گل سرخ شمش درم سعد کوفته پنج درم قند نفل معصک اسارون  
 سنبل الطیب از هر یک سه درم قاقاقا صغیر قاقاقا کبیر سیاه جوز بوخرفه  
 زعفران زرنب هر یک دو درم آمله مقشر یک رطل قند سفید و غسل بالمناصفه  
 صد و هشتاد متقال آمله را در شیر خیساییده یک شبانه روز و از نه پس شسته  
 در سه رطل آب بجوشانند تا مایه را شود از غربال بیرون کنند و یا قند و غسل بقوام  
 آردا و ادویه را کوفته بخت بآن بسازند انوشدا و سه اوساوه  
 مروارید ناسفته بسد لثیب سعد کوفته او خرن زعفران از هر یک دو متقال عود خام ابریشم  
 مقصص شیره سافرج هند سه سنبل الطیب گل ارسته از هر یک سه متقال عنبه شرب  
 شیره آمله سه متقال قند سفید سه وزن ادویه معجون سازند بخور جهت ساقط کردن  
 دانه های بواسیر صفت گوگرد و بلا در اصل السوس پنج کبر که را را بمل آردا



ايضا تدرج زنج سسرخ بلاد را برای مساوی گرفته اقراص کنند و بخیر است از  
 بناوق البزور برای تسدیه مجاری بول نافع صفت منزه تخم کدو شیرین دو درم  
 تخم منزه تخم خربزه شانزده درم تخم خیارین پنجم درم بزالبیخ سفید خرقه منقشر هر یک دو درم  
 تخم کدو شیرین کشته برب السوس تخم خشکاش سفید گل ارشی تخم کرفس هر یک دو درم کوفته  
 بخت بناوق سازند جوارش شهریاران برودت جگر و معده و قوچ و عسر البول را  
 نافع صفت قرقل خرقه دار چینی سلیخه سنبل الطیب جوز بوداده الاهی خرد و مصلک  
 دانه الاهی گلان حب بالسان زعفران از هر یک چهار درم و نیم سقمونیاسته درم ترید سفید  
 محوف حب الیل از هر یک هشت درم قند سفید بوزن برابر او و یک کوفته بنجیه بسل شیر  
 شربت چهار مثقال تا هفت مثقال آب گرم دهند جوارش اترج معده را قوت  
 دهد و اشتها را طعم آرد و صفت پوست اترج خشک شده درم قند نقل  
 جوز بودادار نقل خرد فاقه خولجان زنجبیل از هر یک یک درم مشک دو دانگ کوفته بنجیه  
 بسل بسند جوارش عود و ساد و عود دهند کایج درم پوست اترج  
 معده از هر یک یک درم نبات سفید یک من نبات را بقوام آورده او و به آن بسر کنند  
 جوارش عود و شیرین عود دهند می و ارچینه جوز بوداد و فاقه صغار  
 قرقل خولجان و ارقل از هر یک پنجم درم اسارون زعفران از هر یک دو درم نبات  
 نصف رطل مشک نصف مثقال غسل نصف غیر از نبات سه وزن او و به دستور معروف  
 جوارش سازند جوارش عود و جامض نافع برودت معده که هرگاه دهن  
 تلخ و تشنگی بود بکار آید صفت عود دهند می خام ده درم سنبل الطیب فاقه صغار  
 زعفران پوست اترج قند نقل و ارچینه با و بنجویه مصلک طباشیر سفید از هر یک یک درم  
 آب سیب ترش پنج مثقال گلاب شصت مثقال آب لیمون نو و مثقال قند سفید  
 غسل خالص از هر یک هفتاد مثقال بدستور تیار سازند شربت از یک مثقال  
 تا دو مثقال جوارش انارین تقویت معده کند و اشتها آرد  
 صفت آب انار شیرین آب انار ترش قند سفید هر یک یک انار  
 آب نفع سبز گلاب هر یک هفت درم سنبل الطیب مصلک هر یک دو درم دانه  
 الاهی گلان پوست قرنج هر یک چهار ماشه پوست بیرون پسته یک درم الاهی خرد



سکه باشد بدستور تیار سازند جوارش جالینوس مقوی معده و باضم طمام  
 دافع نفخ و مقوی اسهال و جگر و سیاهی موی و گاه دارد و سودا را نافع و گرده را گرم کند و خلط  
 خام را از مفاصل دور سازد و روشن چشم و عقل و باه بفرزاید و ریاح بواسیر را نافع  
 و رنگ صاف کند و فربهی بدن آرد و محتاج به پزیر نیست صفت سنبل الطیب قرنفل  
 قاقا و ارچینه خولجان بنجیل زعفران فلفل سفید دارقنفل قسطی سحری سعد و بلسان حب بلسان  
 حب آلسن اسارون فصب الزریه هر یک یک جزو مصطک پنج بسد و شکر هموزن  
 او در عسل و چهار دویه مخون سازند و هشت روز نخل آرند و هر قطره که منته شود بهتر  
 جوارش کوفی کون کرمانی در بریان بست ورم فلفل سیاه فلفل ورم بوره ارمنی  
 یک درم با سه چندان عسل مصفای مقوم بسر شدند شربت از چسار ورم تاشش ورم  
 بعد یک هفته استعمال کنند بعضی هفت ورم بودینه باغی درین جوارش زیاده کنند  
 جوارش مصطک سردی معده و جگر را نافع و آب رفتن از بازو دار و صفت  
 مصطک سه مثقال کوفته در یک من قند سفید و سه ورم گلاب بقوام آرند  
 و بر سردی سنگ که از روغن بادام پیسرب نموده باشند بریزند جوارش ملکی  
 مقوی باه صفت مشک یک و نیم و انگ قاقا کند هر یک یک مثقال قرنفل جوز الطیب  
 بسا سه لسان العصاره فیروز افخر بنجیل و ارچینه مصطک عود و مندی زعفران از هر یک  
 سه ورم باشند سه مثقال قند و گلاب هر یک ده مثقال قند را در گلاب حل کنند و عسل  
 بقدر کفایت بر سه آن ریزند و بر آتش خند تا نزدیک انفقاد آید سرد و آرد و او در  
 کوفته بخت بران افشانند و بکف زینند تا نیک سرشته شود شربت یک مثقال  
 جانجبین گل شمع از سبزی و غیره پاک کرده خوب بمالند و یک روز بگذارند که طوطا  
 خدب شود پس برای هر یک من دمن قند یا شکر سفید اندازند و بمالند تا سه روز  
 و هر روز صبح و شام بر همزده باشند پس در آفتاب بگذارند تا چهل روز و اگر عسل خواهند بجا  
 شکر عسل اندازند جانجبین سیو و سه برای نفقان حار و تقویت قلب مفید صفت  
 گل سیو سه صد عدد و قند سفید صد ورم بدستور معروف طیار ساخته گلاب یا شیده  
 و سیاه نگا دارد جانجبین سیو و سه در ورق گل چاند سه صد عدد و قند  
 سفید صد ورم بدستور طیار ساخته گلاب یا شیده و رستاب و ازند حب بواسیر و سوت نوزم بکن



مساوی در آب ترب سائیده حب بند مقدار نخود شربت یک حب صبح و یک شام  
 حب بلبله بلبله سیاه بلبله زرد و بلبله کاسی بلبله پوست بلبله گل سرخ از هر یک چهار ماشه  
 سنابل هشت ماشه بدستور معروف حب سائیده شربت یکدرم حب شببیار  
 مسهل اخلاط ثلثه وجه ثقل و جمیع امراض اخن و حیات کنند و او را هم طحال و کبد و معده دفع  
 صفت صفت ایارج فیکر بست و چهار درم بلبله سیاه پوست بلبله زرد و هر یک شش درم  
 کل سرخ چهار درم مصطکی انیسون عصاره فاقه شش هر یک دو درم کوفته پیخته  
 در آب حب بندند و در سایه خشک کنند شربت از یک درم تا دو درم پیش از خواب  
 حب براسه قبض و اسهال و کس که از مسهل کراهت کند صفت صفت ثقل  
 دو ماشه بادیان انیسون هر یک سه ماشه کل بنفشه ۹ ماشه پوست بلبله زرد  
 کشمش هر یک یک توله سنا و کس که ترنجبین گل قند آفتاب هر یک دو توله بدستور  
 حب بندند جهت اسهال و دو توله و براسه قبض و اسهال ۹ ماشه حب سرخ  
 برای رمد و تحلیل مواد چشم مفیده و اسهال آفتاب که در آخر رمد استعمال کنند  
 و در ابتدا نیز فائده عظیمه بنفشه صفت صفت گیر و چهار دام افیون یکدام از تحلیل صفت  
 هر یک ربع دام همه را کوفته بخته اگر درم باشد آب کشنیر بنزد و براسه مواد نازل  
 بطرف چشم شود و در آب کوکنا حب بندند بوقت حاجت بر چشم طلا کنند حب و تبه  
 توتیا سبز بریان سبک نیم بریان هر یک یک جز و هر دو را در آب شیر نیل کرده  
 بقدر روانه با جسد یا بیشتر از آن حب بندند وقت حاجت یک حب یا دو  
 سه حب در شیر مادرش بدهند حب جد و اربالیف حکیم علوی خان  
 مرحوم که قائم مقام افیون است مقوسه باه صفت افیون گافور و کس که پنج توله  
 عشر وزن آن از عفوان و خمس وزن آن جد و اگر کوفته در میان نازل بلبله  
 پر کرده در خمیر گرفت در پانزده آثار شیر گافور بکوشانند تا تمام شیر بخورفت رسد  
 بعد از آن بهین دستور در روغن گافور اندک روغن بالاسه آن برسد  
 تا که خمیر سرخ شود بکوشانند پس بر آورده خمیر را در ساختن پوست سبزه  
 و در کنند و نازل و نازل رابع اجزاء اندر روغن خوب مساینند تا چون مرهم شود و اگر نازل  
 علیحد اول در پانزده و تبه که بعد آسان بکوفتن آید بعد از آن ازین مرهم برای هر یک مثال



بسباسه بمن باد و رنجویه از هر یک یک مثقال مغز بادام شیرین مغز چغندر تخم خردق  
 از هر یک یک نیم مثقال طباشر سفید صمغ عربی کثیر اندر البیج پنج قلع جوز بوا از هر یک چهار دانگ  
 روغن بلسان نبات از هر یک دو مثقال کوفته بخته بروغن بلسان چرب نموده همه را با کباب  
 یکجا خوب بسلند تا نیکو مخلوط شود و بقدر سخا و جها بندند و در ورق نقره پیچیده نگايد اند شربت  
 از یک حب تا دو حب حب الشفا و زنجبیل یک حب و ریوند چینی دو حب و جوز مائل سه حب و  
 جملہ را کوفته بخته باد و وزن ادویه عمل معجون کنند و نگايد از نده بوقت حاجت مقدار موطنه  
 جها بندند شربت از یک حب تا دو حب و این حب براسه حفظ صحت و جوانی و علل  
 بارده نیکو و است حب که آنرا پند می گویند برای زنان بسیار مفید است  
 صفت مغز تا زیل مغز بادام مغز پسته مکھانه خراهر یک نیم آثار مغز چغندر مغز  
 اخروط صمغ عربی مغز فندق زنجبیل هر کدام پاؤ آثار گل پسته گل دهاوه گل سپاری  
 موصلی سفید تاج جوز بوا بسباسه تال مکھانه دار چینی مالین خسته و مسند رسو که خوشنجان  
 ثقلب مصری قرقل هر کدام نیم پاؤ مسیدر گندم چهار آثار شکر روغن زرد و  
 هر یک آثار ادویه کوفته بخته بطور مسدوف پند می سازند حب برای ازاله  
 اقسام تب صفت دار فلفل مغز کرنبوه هر یک یک توله زیره سفید برگ منیلان هر یک  
 ۶ ماشه ادویه را کوفته بخته مقدار سخا و حب بندند تا سه روز یک حب بوقت صبح  
 و یک حب بوقت شام و یک بوقت ظهر و حب بسیار برای تب ربع از تجسده به جناب حکیم  
 احسن الشرفا صاحب صفت برگ و هتوره پنج عدد برگ تمبول پنج عدد فلفل سیاه پنج عدد  
 کوفته بخته چهار برابر فلفل بندند یک صبح و یک شام بدهند اینها فیون خالص تخم دهنشوره  
 هر یک دو مثقال ریوند چینی گل سمرخ هر یک یک ربع زنجبیل گل ارمنی هر یک ربع کم و دهاوشه  
 زعفران یک نیم شمشیر شست هفت ماشه ادویه را بکوبند و بنیزند شیر شست را در آب حل کرده ادویه  
 در آن بپزند و برابری سخا و حب بندند شربت تا سه حب همراه آب نیم گرم قبل از نوبت  
 حلوا که تخم مرغ زرد و تخم مرغ بست عدد نبات سفید بخواه مثقال نبات را در عسدرق  
 بید شکر و عسدرق کیوڑه حل کرده بعد از آن زرد و تخم مرغ را داخل کرده و بنیزند تا چوب  
 تر حلوا شود پس جوز بوا بسباسه از هر یک یک مثقال زعفران مشک از هر یک  
 دو دانگ داخل کرده پنج مثقال آنرا صبح و سه مثقال وقت شام بخورند



و اگر میزان سر و بود تا پنج شقال میتوان داد و هر چه با و آمده دانه تخم خشتا شش چهارم باشد  
 مسکه و نبات هر یک دو تولد بدستور مرتب سازند و اگر خواهند یکا شش زعفران اضافه  
 کنند خمیره ابرو ششم برای تقویت اعضای ریه مجرب است **صفت بیل ابرو ششم**  
 در شقال در عرق بید مشک و گلاب و آب آهین تاب و نقره تاب و طلا تاب از هر یک چهار تان  
 بخیسانند و گاوزبان گیلانی گل گاوزبان هر یک به شقال گل بنفشه سنبل الطیب اشپنه  
 گل نیلوفر برگ تلخی با درنجوب هر یک ده شقال در عرق گاوزبان عرق بید مشک هر یک چهار تان  
 عطرده خیسانیده صبح بخوشانند و پس هر دو نقوع را جمع نموده بانبات و قند بقوام آرند  
 و آب سیب و آب بک و آب ناسیانی و آب آتار هر یک دو آتار مروارید سوده هفت  
 شقال و ورق طلا یک نیم شقال و ورق نقره مر جان از هر یک سه شقال که با کشش خسته را  
 هر یک دو شقال زعفران یک شقال عنبر اشپ یک تولد بنبلو حین و دو شقال اضافه کرده  
 بدستور خمیره سازند خمیره گاوزبان ساده آب برگ گاوزبان گیلانی قند سفید  
 هر یک یکین گلاب بست شقال همه را بخوشانند و کف بردارند و بقوام خمیره آرند و اگر آب  
 گاوزبان تازه هم نرسد گل گاوزبان را در گلاب تر کرده باشد چید قند سفید بقوام آرند خمیره  
 گاوزبان عنبری برگ گاوزبان گل گاوزبان هر واحد چهار تولد با درنجوب نیم پا و  
 گلاب عرق بید مشک هر یک نیم آتار مشک عنبر اشپ و ورق نقره هر یک سه شقال قند سفید یک آتار  
 بطریق معروف تیار سازند خمیره بنفشه گل بنفشه مصفی یک رطل و سه رطل قند سفید کوفته  
 هر دو را با هم کف مال کنند و در وقت مالیدن قدری گلاب بران پاشند تا نیکو مخلوط شود  
 پس تا شش روز در آفتاب گذارند و هر روز کف مال کرده باشند پس زنگارند شربت  
 تاده و در خمیره صندل براده صندل با شقال در نیم آتار گلاب تر کرده  
 یک شبانه روز گذارند پس از آن بخوشانند و خمیره آن بگیرند و با یک من قند  
 خمیره سازند خمیره خشتا شش کرک رکلان با تخم صندل و نیکوب سازند و با و  
 من آب باران بپزند و بیا لایند و نیم من قند سفید انداخته بقوام آرند و اگر قوام رقیق  
 دارند شربت گفته شود و وای که برای ریم بند کردن گوش بعد از آنکه اخراج  
 باد و یکه کرده باشند سفید است **صفت پوست بیض مرغ خر مهره زرد مساوی گرفته**  
 هر دو را سوخته در گوش دهند و وای که رعا ف بند کند **صفت پوست بلبله زرد**



گل معصفر از نار خام برابر سوده بآب سغو ط کنند و و اشکی برای سرفه موال و مجرب مولف  
 صفت رب السوسن سه گانه بآب الاس کار استنگی مساوی وزن گرفته در کوزه گلی انداخته  
 سرش محکم بسته در تنوری نگا دارند صبح بر آورده سائیده تیار کنند وقت حاجت قدری  
 از آن در برآگ قبول داشته بخورند و یا قوی و اسهال نزلات کنند و سرفه خشک را مفید صفت  
 خشخاش سفید با پوست بست عدد و تخم تخم کثیر اصنع عربی تخم خبازی بسپدانه شیرین  
 از هر یک پنج درم اصل السوسن بست کورم بزرگ قطوناده و درم مجموع را درش رطل آب  
 باران تا دو شبانه روز بخیسانند پس تا نش نرم بپزند تا مهر شود چون آب به نیمه آید صاف کرده  
 لیکن قدر را اضافه ساخته بقوام آرند و واء المسک حلوحار نافع است از برای  
 خفقان و فالج و لقوه و کزاز مقوی قلب است و معده را از رطوبت پاک سازد  
 صفت زرنبا در روغن مروارید ناسفته کتر با بسد از هر یک ده درم ابریشم مقرض  
 نش درم بهمن سرخ بهمن سفید سنبل الطیب سافج قر قفل قاقلا از هر یک پنج درم اشته  
 دار قفل زرنجیل از هر یک چهار درم مشک سه درم عمل لیکن همه ادویه را کوفته بچینه  
 بعسل مصفی بسرشته و ستور تیار سازند شربت نیم مثقال و واء المسک حامض  
 مقوی اعضای ریه و قوی صفت مروارید ناسفته نیم درم گل گاوزبان گل سرخ  
 طباشیر سفید کشنیز خشک مقشر که با شمع بسد محرق از هر یک یک درم مشک دو دانگ  
 نبات سفید آب سیب ترش از هر یک بقدر رضورت صاحب میزان الطبلع گفته که مزاج این  
 و واء مال به برودت در درجه دوم خشک است و ترکیب احراق بسد آنست که آنرا بقدر  
 با قلا ریزه ریزه کرده در کوزه گذاشته کل حکمت نموده یک شب در تنور نهاده  
 بردارند و احراق مر جان و کسر باد غیره هم برینوال است و واء المسک  
 معتدل کافور نیمه انگ عنبر اشب ربع دانه مشک نیم درم ورق نقره زعفران از هر یک یک درم  
 و اریحنی یک مثقال تخم کاهو یک نیم درم بسد ابریشم مقرض از هر یک دو درم مروارید ناسفته  
 گل گاوزبان کیلاک نشاسته تخم خرفه صندل سفید هر یک دو نیم درم آبل زرشک  
 با گلاب شیر گرفته هر یک شش درم اصل برابر اجزاء نبات سفید و و چند عمل به خشک  
 گلاب عرق کاهو زبان هر یک مثقال بطریق معروف تیار سازند و واء الکرم صغیر  
 امراض جگر و سپرز را نافع و کرده و مثانه را قوت دهد و انفسقانی را که بسبب ورم جگر



و سپرز بوفتن و در صفت زعفران سلیقه سنبل الطیب هر یک دو درم مر قلع اذخر  
 قسط دار چینی هر یک یک درم کوفته بیخته یک شبانه روز در شراب انگور می تر کرده روز  
 دیگر بمسل معجون سازند شربت یک مثقال و بیدالو رود براس استسقا بسیار  
 نافع است صفت سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر دار چینی از خراسارون  
 قسط شیرین غافث تخم کثوث فو هک تخم کاسنی تخم کرفس زراوند طویل حب بلسان عود  
 قر قفل هیل آری هر یک یک درم گل سرخ مساوی الوزن ادویه محسل سه وزن ادویه بدستور  
 تیار کنند شربت از یک درم تادو و درم و و اء جهت اسهال و پیش که هیچ دواء نرفست  
 باشد سودمند بد صفت ابلید اجوائن زیره سفید هر یک هشت درم جدا جدا بریان  
 کنند و کوفته بیخته هر روز پنج درم با ماست بخورند و و اء جهت پیش که با خون بود  
 صفت ابلید سیاه زنگی بروغن چرب کرده در ظرف آهنی بریان کنند تا منتفخ شود  
 پس کوفته بیخته با هم چسبند آن را شکری سفید آمیزند و ماشه از آن آب سرد بدینند  
 غذا برنج و ماست سازند و و اء که گرم بپزند صفت برگ نیب با بزرنگ کمیله هر یک دو درم  
 کوفته بیخته بمسل آمیخته بلیسند و و اء برای بواسیر خونی پوست بیضه مرغ سوخته  
 سندروس شیطرج هندی از هر یک پنج ماشه نو سادر پنج سرخ کوفته بیخته  
 مثل فندق حب سازند شربت مطابق سن و مزاج و و اء که تقویت باه کند صفت  
 پارچه بافته را که باریک باشد هفت مرتبه در شیر آبی تر ساخت خشک کنند و هفت مرتبه  
 در شیر محوط کناره دار تر کرده خشک کنند بعد چهار روز در دخت جاسن کاواک کرده  
 پارچه مذکور را در آن دفن کنند پس بر آورده بقدر حاجت پاره کرده در روغن  
 کاو تر نموده حشفه را گذاشته بر قضیب بندند و و اء براس قوت باه که اکثر تجربه  
 رسیده صفت خرم خشک یکصد عدد و شنگرف زعفران جوز بواق قسط  
 تخم کوانچ مصطکی عافرق حاشونیز تال مکھانه بذرا البنج بسباسب مغز پسته مغز بادام هر یک  
 چهارده ماشه شیر گاود و نیم آثار پس در شیر کاو خرم را شب تر نمایند صبح جو شانه  
 خسته خرماد و ر کرده ادویه کوفته بیخته اندرون خرماد بپزند و بالامی آنها رشته خام بپزند  
 باز در رشته دوم خرمادها را مثل بار منسلک ساخته بار را در کیچه که در آن شیر انداخته  
 باشند بپازند و بپوشانند که بخار شیر باها رخسار رسیده باشد پس چون



شیر خشک شود و خربار بر آورده و در روغن زرد چوبل توله بریان کرده و در شهر خالص ده توله  
 اندازند و هر روز یک خربار بخورند و بالایش شیر گاوه بنوشند و وادوسی در یک بینه مرغ سیاه  
 یک عدد در روغن زرد و یک بینه بر آب پیاز سرخ یک بینه بر شهر خالص یک بینه بر آب  
 زرد و یک بینه بر هر چه جز و را آینه تکیه گرم کرده خورده باشند تا چوبل روز و از جاع  
 و ترشی و غیرات پرهیزند و غذا قلیه بخورد و با قلا و وای جهت امساک زعفران  
 یک ماشه مشک خالص یک سرخ جوز بوا ۲ ماشه جاود تری ۲ ماشه عاقر قرقس که یک ماشه  
 تخم دهنوره ۳ ماشه طباشیر سفید ۳ ماشه قرقفل ۲ ماشه افیون مقطر ۱۸ ماشه همه ادویه را  
 کوفه که بخته افیون مقطر داخل کرده و بهما مقدار شکر و بندند و چهار گرم می قبل از سباست  
 بخورند و وای که استخاضه را مفید است صفت تال که مانند خمد مار سوت ساوی الوری  
 گرفته که وقت بخته نبات هموزن آینه تکیه هر سحر چهار ماشه تا شش ماشه بآب برنج بخورند  
 و وای بر اسهال صفت بر دهنوره سیاه برگ بان قرقفل سیاه  
 هر یک دو نیم عدد و با یک ساخته بقدر قرقفل حب بند یک حب صبح و یک شام با یک گرم  
 بندند و وای برای خارش آنگنه یک آنوله سار شش ماشه پاره شده ماشه  
 نیکو تخم کبک ماشه قرقفل سیاه یک ماشه روغن کنجد چهار درام همه ادویه را  
 در ظرف آهن از دسته آهن خوب مخلوط کرده بکار برند و ایضا و یک سال مردار سنگ  
 کبک نیکو تخم روغن تلخ همه را آینه تکیه در آبی که برگ نیب جوشانیده باشد بازده بار  
 ششست بار بخورند و روغن بادام مرغ گرم خشک در دو هم است جهت مسدوع  
 بارد و در گوش نافع صفت مغز بادام تلخ را متشکر کرده بکوبند و اندکی نبات  
 آینه تکیه در طبق مسی کرده بر آتش آنگشت گذارند و اندکی آب یا شیده گرم کرده بدست  
 بنفشاند و طرف راج دارند تا روغن جدا شده طرف پایین جمع شود و همین طریقی  
 استخراج روغن بادام ولیته است و طریق دیگر آنکه مغز بادام متشکر کنند و آبی  
 که در آن سبوس گندم تر کرده باشند بر و باشند و آن را بقوت مت هم بنفشاند و مقدار روغن  
 جمع آید پس بر آتش روغن مذکور را بگذارند تا آبی که در و مخلوط شده بسوزد و  
 روغن حواصل حواصل از پر و امعا پاک کرده یک عدد در روغن کنجد  
 با شش ملائم بجوشانند تا خوب بریان شود و روغن را صاف کرده و در



شیشه نگاها دارند و ادلی آنست که گوشت آنرا قیحه کرده و استخوان را کوفته بنید ازند و اگر خواهند باین  
 طریق تیار کنند که سنبل الطیب بسباسه سورنجان بوزیدان خولجان زررنا و جوزبو از آوند طول  
 پنج فی زیره عمود صلیب و ارچینه از هر یک دو ماشه قسط بخری قرفل از هر یک سه ماشه  
 زعفران نیم ماشه خفاش زنده ده عدد افسر ایمن و جمله الاویه رابع خفاش و خواهل و در یک  
 مسی قلعه و اگر کرده روغن زیتون بران اندازند و گلاب نیم من آب و من بر سرش بریزند و پیش  
 زیر آن کنند و روغن که بالا آید بگیرند و روغن برای سبیل نافع صفت صابون  
 گجراتی که نه بر دامن نمک لاهوری یک دامن پارچه سوخته قدری در روغن سرشت و و پس  
 حل کرده و چشم کشند و روغن بیدارنج کشند بلغم و اعصاب را از رطوبات پاک کند صفت  
 بیدارنج پاک و بریان کرده را در آب بجوشانند و کف بگیرند تا کف گرفته شود و آب زرر و بماند  
 پس کفها را بجوشانند که روغن صاف بر آید و روغن برای سفید و دیگر قروح مفید صفت  
 کیله نیم پاؤ در روغن کنجد نیم آتا بریزند تا کیله سوخته شود و روغن را صاف کرده بکار برند  
 روغن معموله برای اوجاع مفاصل صفت برگ تنباکو صفت توله زنجبیل گل بابونه  
 هر یک یک توله برگ کثیر سفید بست عدد و شب در آب گرم تر دارند صبح روغن کنجد  
 یک پاؤ اضافه کرده تیار کنند و نسخه روغن تنباکو معموله که در معالجات تحریر یافت در آن نسخه  
 و درین نسخه فرق است روغن زرر و برای صندریه و سقظه صفت دیو دار  
 زرر و صوب اصل السوس و دو مطبخ هر یک دو توله در آب شیرین یک عدد و بست توله تر دارند  
 صبح روغن کنج چهل توله اضافه کرده بجوشانند تا روغن بماند پس دم الاغین ۲ ماشه  
 سائیده پاشیده نگاها دارند سنون برای تقویت استخوان صفت مصطک  
 مازو ناین خرد و کلان هیرا کیس پوست پلید کلان بچکری بریان نیله تقویمه بریان پوست  
 موسری خشک کوفته بخته سنون ساخته وقت شب بمالند و سرنگون دارند که آب از دهن  
 بر دوسنون مسکن وجع دندان و مقوی آن صفت مصطک کیس تخم ین پهل  
 زنجبیل بریان سنگر احت بریان سگ بریان سره هر یک یک دامن قلفل کشنیز بریان کشته  
 سفید زیره بریان هر یک دو دامن اگر موته چهار دامن او دیکه کوفته بخته بر دندان مالند  
 و آب غرغره نمایند بالایش پیره پان بخورند ایضا سنون اصل السوس عاقر قرحا  
 هر یک یک جسد و شب کلان رماز و هر یک دو جسد و کوفته بخته سنون سازند



ایضا سنون جهت درد دندان صفت مرچ سیاه بریان یکتوله پیکری بریان یکتوله  
 نیله تھوخته بریان سه ماشه مغز تخم کرنبوه بریان چهار عدد گل متبا کو یک عدد کوفته بیخت  
 سنون سازند سفوف که در امر اشتها حکم آسیر دارد صفت کما رنجکنه کما رمولی  
 کما ربرگ پودینه کما ربرگ کٹانی جمله کما را جدا جدا نمک برآورده در عطر ناسخو اه که برابر  
 مجموع باشد بسایند تا یک پاس پس نگهدارند شربت از نیم ماشه تاد و ماشه و ترکیب برآوردن  
 کما را آنست که ادویه مذکوره را سوخته خاکستر کنند پس در آب مخلوط کرده مثل رینی بچکانند  
 بعد چکیده را جو شاییده آب خشک کنند و نمک که حاصل شود بکار برند ایضا سفوف باضم  
 نوشا در نیم آثار فلفل سیاه یک پاؤ و انه الا یک کلان سه دانه کوفته بیخته در عرق لیمو  
 کاغذ می بزنند بعد خشک شدن عرق نمک سیاه پاؤ و آثار سائیده آینه سفوف سازند  
 سفوف برای جریان منعی گل بول پوست میول صمغ بول پهل بول  
 بزرگ بول همه را خشک کرده کوفته بیخته هموزن قند آمیخته سفوف سازند و بکار برند  
 خوراک شش ماشه سفوف قلعی کشته برای جریان و سوزاک مفید صفت  
 ست گلوست سلاجیت و انه الا کچی خرد پاکه ان بید اصل السوس تال کھانه قلع کشته طباشیر  
 هر یک یک دانه نبات سفید برابر ادویه کوفته بیخته سفوف سازند شربت از ۹ ماشه  
 تا یک توله سفوف که همراه شیر شتر برای استسقا بروز هشتم استعمال کرده میشود صفت  
 عضاره غافث گل سرخ غار یقون تربد سفید هر یک یک ماشه ریوند چینی سنا و سکه  
 هلیا کابلی هر یک دو ماشه کوفته بیخته سفوف سازند جلک یک شربت ست سکنجبین ساد  
 مد بول و افغ تشنگی تپهای حاره را نافع صفت قند سفید یک من و رو یک کنند  
 و یک چهار یک آن سکه صاف بر سر آن ریزند و بپزند و بقوام آورده یکا اوقیه  
 گلاب بران ریخت فرو گیرند شربت انستین برائے مالینولیا  
 مرا قه و ضعف معده بار و وسو، القنیه صفت سنبل الطیب و ورم تربد سفید  
 غار یقون از هر یک چهار ورم انستین رونه و ورم گل سرخ بست ورم  
 باقند بقوام آزند شربت اسطوخودوس اسطوخودوس و ورم بفاغ  
 فستق کاؤزبان بادرنجبویه هر یک نیم درم همراه یک رطل آب بچوشانند تا نصف  
 بشکر طبرزد بقوام آزند شربت تا یک اوقیه شربت حب الاس



حب الالاس بکوبند و بچو شانند تا مهر اشود و بپالایند و هر دو جزو آنرا ده جزو قند سفید اضافه  
 کنند و بقوام آرند و اگر قدری طباشیر سفید سوده اضافه کنند بهتر بود **شربت زوفا**  
 ضیق و سرفه را نافع **صفت** زوفای یا بس از چوب پاک کرده نیم رطل در آب بسیار گرم  
 یک شبانه روز تر دارند و پیزند و صاف کنند و قند یا شکر سفید چهار رطل عسل یک رطل  
 آمیخته بقوام آرند **شربت عناب** برای سرفه و درد سینه و حلق و غلبه خون  
**صفت** عناب ولایتی یک رطل بچو شانند و بادور رطل قند بقوام آرند **شربت**  
 انجبار مقوی قوت ماسکه و حالبس خون **صفت** چوب انجبار مع پوست و بیج آن  
 و واد قیسمکوب کرده یک شبانه روز در آب گرم تر دارند پس جو شانند و صاف کرده یک رطل  
 شکر سفید بقوام آرند **شربت فریادرس** برای سرفه  
 و نزله نافع **صفت** گاؤزبان صندل سفید پرسیاد و شان عود و صلیب هر یک دو توله  
 اصل السوس را از یانه تخم کلمی کل سرخ از هر یک یک توله مویز منقعه بست و بیج عدد  
 غشاش و و توله پوست کونکنا سیج عدد و قند سفید یک آثار بدستور عیار سازند  
**شربت انارین** منع قی و فواق را باز دارد و معده را قوت دهد  
**صفت** انار ترش و شیرین مع هم با هم بکوبند و آب آنرا بگیرند پس در آب مذکور و آثار  
 یک آثار قند سفید و آب نعناع سبز یک اوقیه اضافه کرده بقوام آرند **شربت انار شیرین**  
 جگر و دل را قوت دهد و تشنگی بنشانند **صفت** آب انار شیرین کمزور و بچو شانند  
 تا به نیمه آید پس برای یکسیر آن یکسیر قند اضافه کرده بقوام آرند و اگر شربت انار ترش  
 سازند طریقتش هم برین منط است لیکن قند از آب دو چندان باید **شربت قوت**  
 آب قوت سیاه دور رطل بچو شانند تا بنصف رسد با سه رطل شکر سفید بقوام آرند  
**شربت انگور** بگیرند انگور شیرین در آب شسته شیر آن بگیرند و بچو شانند  
 تا که ثلث بماند برابر شیر خام قند سفید آمیخته کف برداشته بقوام آرند **شربت**  
 انگور ترش بگیرند انگور ترش خام و در آب جوش خفیف واده شب آورش بنم نگا دارند  
 صلیح مالیده آب آن بپشازند و صاف کرده با دو چند یا سه چند قند سفید بقوام آرند  
**شربت گاؤزبان** مقوی دل و رافع خفقان **صفت** آب  
 گاؤزبان تازه بچمن گرفته بایخن قند بچو شانند و کف برداشته بقوام آرند پس بست



مثقال گلاب بران ریزند و فرو گیرند شربت و رو دگر برگ گل سرخ و ونیم رطل گرفته  
 و رو و از ده رطل آب شیرین بجوشانند چون دو رطل آب بسوزد و بیالایند و گل تازه دو رطل  
 دیگر و روی افکنند و بجوشانند که یکینیم رطل آب بسوزد و پس بیالایند و باز گل تازه و دیگر یک ونیم  
 رطل در آن افکنند و بجوشانند که باز یکینیم آب رطل بسوزد و پس بیالایند و باز گل تازه یک رطل  
 آمیزند و بلنج دهند که یک نیم رطل آب بسوزد و باز بیالایند و ونیم رطل گل تازه در آن انداخته  
 مطبوخ نمایند که یکینیم رطل آب بسوزد و و چهار رطل آب بماند پس قند سفید شش رطل انداخته  
 بقوام آرند شربت چار اوقیه باشد در دم آب سرد بر فی و اگر سکنجبین ده درم مزوج کنند  
 و بر قطیع صغیر و بلغم نافع تر آید و خاصه شربت و رو آنست که هر چند بعد از آب سرد و بنوشند  
 خوب عمل میکند تا که در رسیده باشد و اگر خلیج کسی عارضی بود برای آنقدر می مقنونیاش می  
 نیز داخل نمایند و بجهت مبرودین بجای قند غسل کنند و طریق مشومی کردن مقنونی آنست  
 که محمود و انطالی را در بهی یا سیب یا در تخم مرغ انداخته بخمیر گرفته در آتش نهند که خمیر بخت  
 گردد و پس برآورده بکار برند شربت و اینا رحبت شده بکار و سار یقانیاف و وافع یرقان  
 و حصیه و جدرمی و در بول ملین طبع صفت ریوند چینی چهار مثقال تخم کشوث پنج درم  
 گل سرخ پاک کرده پانزده درم تخم کاسنی نیم کوفته بست مثقال پوست بنج کاسنی سه درم  
 ریوند را نیم کوب کرده و در خرطیله بسته همراه دیگر ادویه در آب بنجیابانند و قند سفید و دو رطل  
 آمیزند بقوام آرند و یک مثقال ریوند چینی دیگر بار یک ساخته بران پاشند و حل کرده  
 فرو در آید شربت بزوزی از ده درم تا پانزده درم شربت بزوزی معتدل  
 تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرنده هر یک یک مثقال و ربع آن بنج کاسنی و ونیم مثقال  
 بنج بادیان یک و ربع مثقال قند سفید و از ده مثقال بطریق معروف سازند شربت  
 بزوزی حار پوست بنج کاسنی سنی و درم تخم کاسنی پوست بنج بادیان از هر یک  
 بست درم بادیان تخم کرفس پوست بنج کرفس از هر یک ده درم تخم کشوث پنج درم  
 قند سفید یک من و نیم بطور معروف تیار سازند شربت بزوزی کاسنی کاسنی  
 تخم خرنده تخم خیارین هر یک پنج درم پوست بنج کاسنی دو درم جله را نیم کوب کرده جوش  
 دهند و در چهار مثقال آب تابه آید صاف کنند و با سیم صد مثقال قند سفید بقوام  
 آرند شربت کاسنی است قرصه شانه و سوزاک صفت انیسون تخم کرفس هر یک دو درم پیاوختان



بنفشه گاوزبان هر یک پنج درم خار خشک هفت درم کاکج ده درم تخم خیارشوی درم قند نیم سیر  
 بطریق معروف شربت سازند شربت نیلوفر گل نیلوفر یک اوقیه در آب بجوشانند و قند سفید  
 سه چند اضافه کرده بقوام آرد شربت سنا سهل اخلاط ثلاثه صفت تخم کاسنی نیم کو فست  
 چهار درم گل سرخ گل گاوزبان گل بنفشه گل نیلوفر هر یک پنج درم تخم خیارشوی نیم کو فست  
 شش درم سنا و کی صفی بست درم آلوی بخارا پانزده عدد عتاب سنی دانه سیستان شش دانه  
 تربجین خراسانی مصفی میکنیم رطل بطریق معروف شربت سازند و اگر عوض تربجین قند  
 کند رواست و کسی که مبتلا به نفث الدم باشد آنرا تربجین نهند زیرا که تربجین بالخاصیت در دم  
 ضما و برای ضرب و سقطه از ریاض جناب حکیم محمد و اصل خا انصاحب مرحوم صفت  
 بالون بلدی بچو کر مولی تج خراسانی لوده پطخانی مسادوی الوزن گرفته کوفته بخته او قند سیاه  
 و چند آمیخته در آب بخته ضما و کنند ضما و قرحه آتشک زهره زرد سوخته چهار عدد  
 نیل سوخته بریان بوزن دو زهره کته یا طبریه مردار سنگ یا رچه حیض سوخته هر یک چهار دانه  
 همه را سائیده در روغن زرد که آنرا بست و یک تبه در آب شیرین شسته باشند مخلوط نموده  
 ضما و نمایند طلاء برای قوت باه خراطین خشک بیهودی بسبب سته هر یک یکد ام کیار با  
 یک عدد پوست پنج کنیر سفید پا و آثار شیر ما و کاک و هفت آثار را دویه را جو کوب نموده  
 سرطان را یا رچه خرد کرده در شیر انداخته شیر را خوب جوشانیده جغرات بندند و روغن  
 بر آورده نگا هارند عند الضرورت بکار برند طلاء و دیگر سنگیاء تا ز شوره قلمی چنانک  
 روغن کنجد پا و آثار و ظرف آهنی نهاد و بسوزانند تا روغن کافی شود و سنگیاء را بر آورده  
 در پیاله چینی در شبنم نگا هارند که روغن شود پس بکار برند طلاء و دیگر سنگیاء سفید  
 سنگیاء سیاه سنگیاء سرخ سنگیاء زرد و بیهودی هر یک یک توله خس سه دانه ماقر قرحه ریکی  
 شش باشد را جو کوب کرده روغن کشند عرق یان جهت در دمه و دمه و دمه و دمه  
 و غبیره او جلع که از پا و باشد صفت گل سرخ گاوزبان پودینه  
 برگ تنول از هر یک پا و آثار ناخواه ستر و ار چینی قند نقل خولجان زنجبیل  
 الایچی خس و هر یک نیم پا و و گلاب چهار شیشه بید خشک دو شیشه آب باران دو شیشه  
 شب ادویه را تر کرده صبح هفت مشت آثار عرق بکشد عرق یان  
 دیگر مقوی باه و رنگ رخسار را سدر خ کند صفت یان



یکصد و بیست و درم و اینی قسم اول نئی درم بهمن سفید بیست و درم و آنه امیل جوز بو اتو درمی یک  
 و دوازده و درم آب باران بیست و آنار و ده آثار عرق باشند قرص کلک کنج برای قرص مجاری بوی  
 صفت مغز تخم خیارین تخم کلک کنج مغز بادام شرب السوس نشاسته صمغ عربی و مالاخین کثیر اکندر تخم کزکس هر یک  
 ده و درم ایون یک و درم باب اقراص سازند شربت از یک درم تا یک مثقال قرص غافق برای حمایت مریه و تقویت  
 و در مزاج کبدر اسود و صفت عصاره غافق سی درم گل سرخ شصت و درم طباشیر سفید چهل و درم کوفته بنجته بدستور  
 اقراص سازند شربت و درم قرص طباشیر جهت حمایت عاده و محرقه و تسکین عطش  
 صفت زرشک طباشیر سفید گل سرخ از هر یک یک نیم درم تخم خیار نقشه تخم کاسنی تخم کاهو  
 تخم خرفه صندل سفید از هر یک نصف و درم کافور نصف و آنک جمیع اگر کوفته بنجته بلعاب اسپنول  
 سرشته اقراص سازند قرص طباشیر کافوری تیپ و ق رانافع صفت طباشیر  
 گل سرخ صندل سفید مغز تخم خیارین تخم کاسنی تخم کاهو تخم خرفه از هر یک یک مثقال کافور  
 یک و آنک کوفته بنجته بلعاب اسپنول اقراص سازند فائده پوشیده مانند که قبل از سه هفته استعمال  
 اقراص در حمایت نسازند چنانچه صاحب شفاء الاسقام نوشته و لا تقرب الاقراص فی  
 شئ من الحمیات النفیة حتی یبلغ المرض شریک یوما و بدانند که همه محرقه و غلب خالص و طبقه  
 ازین علم مستثنی باشند و قرص طباشیر و قرص کافوری و امثال آنها در چنین تپه که  
 قلیل المدات زائل میشوند میده پس شرب آنها در ابتدا رغب و غیره مجوز است  
 لیکن اگر اینجا انتظار نفع ماده کنند و بعد استفراغ دهند احوط است چنانچه صاحب ذخیره  
 گوید و حق که در باب حمایت اندر دادن اقراص مسطور شده باعتبار آنست که صور فنییه  
 را اثر نیست بلکه باعتبار اجزای او است که کارش ادراک و تحلیل قویست یا تیرید شدید و استعمال  
 چنین چیزها تا که نفع و رماوه راه نیابد و تنقیه کرده نشود و نفع نمیدهد بلکه ضرر دارد پس سفوف  
 و جز آن هر چه مرکب این اجزا باشد و می نیز منفعه است تا مصلی مدت مذکور فایده  
 کل الجواهر بصیر را تقویت دهد و نیز گرداند صفت سرکه صفهانی هفت و درم باقیشتا  
 پنجد درم اقلیمیا طلا و دوازده و درم مر و اریه ناسفته سه و درم زعفران نیم درم ساج هندی  
 دو و درم کلهای کرده و ششم کشند کل برای حول مبول این دو دمان صفت  
 دغان سندروس با قدری کشک و عنبر اینجته و ششم کشند و طریق گرفتن دغان سندروس  
 آنست که سندروس را ساییده بر خر قهیر انده نموده فیلد ساخته بار و غن گل یا روغن کنجد



در چشم کشند و بالای آن ظرفی نحاسی بدارند تا دو خان جمع آید بکار برند و دو خان کنیز  
ابتدا از نزول نیز معمول این دو دانست محل برای دفع ظلمت بصر و خیالات ابتداء  
نزول الماء معمول مؤلف صفت سرشته درم شسته خرماسوخته یک درم سارونج  
نیم درم نشاسته دو درم صلایه کرده در چشم کشند محل برای دفع گل چشم صفت گل کج  
چهار صد عدد دلی گل چیلچله چهار صد عدد فلفل گرد چهار صد عدد دشب یمانی بریان دو دوام  
پخته خوب باریک کحل نموده در چشم کشند که بپشگری رسوت هر یک دو ماشه افیون یک سرخ  
در ظرف گلی در آب خوب مخلوط نموده در چشم کشند و گرد چشم نیز طلا سازند و چشم را بر نموده  
باشند که آب برود و تلخه عطر صندل گلاب سرکه انگور سی روغن گل آب کشنیز بنتر آب کاهو  
سبز و اگر تیرید زیاده مطلوب بود و قدیمی کافور اضافه کرده بدستور معروف ببل آرند معجون  
برای صرع صفت زنجبیل و فلفل عاقر قرحا و ترکی قسط شونیز هر یک ده درم خبطیان  
زراوند ورق سداب چند بیدستر شیطان خرول عسل بلا و از هر یک بخدرم روغن جوز  
بست درم عسل مصفی دو خند او و به دستور تیار سازند شربت از یک شقال تا دو شقال و طریق  
استخراج عسل بلا و آنست که سر بلا در راقطع نمایند و با دست پناه بسیار گرم بنفشه اند که عسل  
او جدا شود و معجون کلک کلک ج بار و مازریون مدبر غار یقون پوست هلیله زرد از هر یک  
بخدرم عصاره انستین سه درم صیخ سوسن گل سرخ تخم کاسنی منزه تخم خربزه رب السوسن  
از هر یک دو درم ترنجبین فلوکس انجیر شنبه فانیذ سبزی از هر یک پانزده درم ترنجبین و فلوکس  
خیار شنبه را صاف کرده با فانیذ بقوام آورده داروهای دیگر کوفته بجنبه بسبب شربت  
از دو درم تا چهار درم معجون کلک کلک ج حار مازریون مدبر غار یقون پوست  
هلیله زرد و بکینچ از هر یک بخدرم ایر ساسه درم ریوند حبیبی عصاره غافث سنبلیطین  
ایسون از هر یک دو درم کوفته بجنبه عسل معجون سازند شربت از سه درم تا چهار درم  
و طریق مدبر کردن مازریون امثل کون است که در سرکه کشیده بانه روزی تر کنند باز خشک  
نموده بر روغن بادام صرب کرده بکار برند معجون خلاصه شنبه آرد و تخم رادف کنند  
و سیان و سلس البول آرد و دشت و در کرده و او جاع مفصل را نافع و نسی بنفشه آرد و با  
بر انگیزاند و دندان را سخت نماید و رنگ را نیکو گرداند و پیران را موافق صفت زنجبیل  
فلفل و فلفل و اپینی آله منقشر پوست بلیله شیطان بندی زراوند مدبر حرم خضینه الثعلب خنجره



بچکانند بعد از آن صاف کرده با شربت و قرض مناسب بدهند و بدانند که از ابتدا تا انتها مقدار تخم کاشتن  
 همین قدر است لیکن گاهی در بعضی امزجیه کی و زیاده ای نموده می آید چنانچه در اطفال از دو سه دور  
 ابتدا میکنند و دادن چکیده تخم کاسنی تا بست و یک روز لغایت چهل روز برای طیب است  
 ما و غلب الثعلب جهت حیات مرکبه و او را م نافع و طریقتش همانست که در سندها بسنگدشت  
 لیکن احتیاطا دانند که غلب الثعلب سیاه بنود که آن موثرش جنون است ما و شهابه مروق  
 جهت تیسای و موی با شربت غناب و غیره و جهت حیات سوداوی و جرب یا سفوف لا جور و غیره  
 و جهت تقویت سد و تصفیه خون با سنجبین و شربت زوری بدهند و هرگاه تلپین منظور باشد تجزین  
 و شیر خشک و قندوس خیار شنبه با و مزوج کنند ما و ز مایین مروق جهت اطفاء حرارت و تقویت  
 جگر اثر تمام دارد و اگر با تخم بفتارند اسهال صفر کننده پوشیده نمایند که انار شیرین استحیل بصفر نمی شود  
 ما و البطنج الاندکی جهت موی و قی و پهای گرم و حرارت جگر نافع و باید که در ابتدا شروع  
 بمقدار قلیل کنند و هر روز بفرمایند و اگر حاجت اقتضا شربت قرض مناسب با و استعمال کنند و بدانند  
 بعضی گفته اند که استحیل صفر مثل آب کدو می شود ما و الکلوی براس حیات مرکبه و مزین  
 کثیر النفع صفت بکیرند گلو می سبزیند ام تا یکدما هم و آنرا از کار در ریزه ریزه کرده در ظرف  
 گلی انداخته آب خالص بر روی او ریزند و شب زیر آسمان گذارند صبح اندکی افشرد و  
 آب زلال آن گرفته با شربت مناسب بکار برند پوشیده نمایند که مزاج گلو می مرکب القوی است و الله اعلم بالصواب

قطعه تالیف از مؤلف به شرح لفظ بهما که هشت عدد دارد

باخت تمام رسید این کتاب خوش انشا  
 فلاح کار کجا و من خیر اب کجا

چو از عنایت و الطاف خالق اکبر  
 بر اعیان سال دلم قول بے شپا آورو

قطعه تالیف آغاز کتاب از تالیف افکار عمده رؤسای روزگار سللا  
 عقلای و سزایا ندر ویر عطار و تدبیر جناب دیوان امرنا محقق صاحب  
 تخلص باکیر خلیف الصدق دیوان وینا نا محقق صاحب سرگباشی  
 مدار المهاجم و دیوان کل مهاراج رحمت سنگ بهادر سرگباشی والی لاهور



و در کرده به ساز و صفت روغن کنجد و روغن آم سفید یکدم اول سفید را خوب با یک  
 صلایه کرده در روغن انداخته در ظرف آهنی بالای آتش گذازند و آتش را نرم نرم برافروزند  
 و بچوب درخت نیب بجنبانند و قلیکه بقوام آید از روی آتش فرو آورند و بکار برند و علامت  
 قوام آنست که چون یک قطره از روچوب گرفته در آب اندازند بسته گردد و یا قوی بقوی اعضای ریه و یا به و منحل  
 تو حش و طلال و دفع مایه های مزاجی صفت یا قوت ربانی پنج مثقال بسد احرار و اریزنا سفته گندم با هر یک  
 هفت مثقال لاجورد منسول سه و نیم مثقال ورق نقره ورق طلا هر یک دو نیم مثقال صندل سفید گلاب سوده ده مثقال  
 عود غمی نیم مثقال عنبر شمشک هر یک دو نیم مثقال گاوزبان گیلانی مصطکی خرفه نیم مثقال شمشک هر یک هفت مثقال ریوند چینی هفت مثقال  
 تخم بادرنجبو پنجاه طبا شیر نار شمشک قاقله صندل الطیب سافج هر یک سه و نیم مثقال تخم خیار  
 کاهو مغز تخم کدو شیرین هر یک هفت مثقال تخم کاسنی ده مثقال شربت بی یک آنما آب انار نیم آنما  
 عرق بید شمشک گلاب هر یک یک شیشه نبات یک آنما شکر سفید پنج آنما رب سبزه سبزه سبزه سبزه سبزه  
 یا قوی معتدل یا قوت و در مثقال لعل بدشی مروارید ناسفته عنبر شمشک صندل کین مصطکی پوست  
 بیرون پسته دارچینی کشنیز خرفه از هر یک یک توله شمشک شش ماشه تخم خیارین چهار توله ورق طلا  
 ورق نقره بسا سه خرفه هر یک دو توله کافور نیم ماشه گلاب چهار شیشه نبات دو و از ده درم عمل حاله  
 بست و ام به دستور معروف تیار سازند فائده در ترکیب ماء الهند باد غیره که استعمال آنها اکثر حاجت های  
 ماء الهند با تقطیع شده نماید و به تپهای دومی و صفراوی نافع و هرگاه به شربت بز دومی و شربت وینار  
 میهند در نصف قوی گردد و طریقی اخذ ماء الهند ماء برگ کاسنی سبز بگیرند و بجای یک نمایند که اگر در غیا  
 صاف گردد و چرا که شستن آنها را و آب است که کاسنی که بکشت از جوهر لطیف قلیل الحار است و آب شستن  
 زائل میشود پس باید که بعد پاک کردن از جامه و طلا بکوبند و آب آن بقیضا زند و در ظرف مسی قلمی دار  
 انداخته بر آتش خفیف گذارند و کف دارند و چون آب مذکور مانند شیر بریده شود فرو آورند و در کرباس  
 و در تاخته بپالایند و با شرب مناسب بکار برند و هرگاه حرارت قوی بود آب از گاه افشرد و بپالایند انداخته  
 شب گاه گذارند که اگر از غلیظه تیز گردد پس رقیق آنرا صاف کرده بنوشند و از صفت توله شروع کنند و یک طل  
 یک یک توله افزایند و اگر طیب مناسب داند زیاده ازین مقدار بفرزاید بعد یک یک توله بکار برد و اگر طیب  
 که عبارت از چکیده کاسته است در حیات مرکبه که بلغمیت در آن زیاده باشد از آب برگ کاسنی  
 سبز قطع زیاده می بخشد و طریقی آنست که چهار توله تخم کاسنی گرفته بکوبند و با عرقیات مناسب  
 آن یک پاس تر نمایند بعد در صافی آن چهار طرف آن بجا روچوب بسته باشد انداخته هفت مرتبه مثل ریشی



بچکانند بعد از آن صاف کرده با شربت و قرض مناسب بدهند و بداند که از ابتدا تا انتها مقدار تخم کلش  
 همین قدر است لیکن گاهی در بعضی امزجیه و زیاده می آید چنانچه در اطفال از دو سه توره  
 ابتدا میکنند و دادن چکیده تخم کاسنی تا بست و یک روز لغایت پیل روز برای طبیب است  
 ما و عنب الثعلب جهت حیات مرکبه و او را م نافع و طریقتش همانست که در میند با سبزه گشت  
 لیکن احتیاطا دانند که عنب الثعلب سیاه بنود که آن موثر است چون است ما و شامه مرقه مرقه  
 جهت تسهالی و موی با شربت عنباب و غیره و جهت حیات سوداوی و جرب یا سفوف لاجورد و غیره  
 و جهت تقویت سد و تصفیه خون با سبزه و شربت زردی بدهند و هرگاه تلین منظور باشد تخمین  
 و شیر خشک و قندوس خیار شنبه با و مخمروج کنند ما و زردی مرقه جهت اطفاء حرارت و تقویت  
 بکار اثر تمام دارد و اگر با تخم بفتارند اسهال صفرا کند و پوشیده نمایند که انار شیرین مستحیل البغیر می شود  
 ما و البطیخ الهندی جهت می و ق و پهای گرم و حرارت بکند نافع و باید که در ابتدا شروع  
 بقدر اقلیل کنند و هر روز بفرمایند و اگر حاجت اقتضا شربت قرض مناسب با استعمال کنند و بداند که  
 بعضی گفته اند که مستحیل صفرا مثل آب کدو می شود ما و الکلوی براسه حیات مرکبه و مزه  
 کثیر النفع صفت بکیرند گلو می سبزیند ام تا یکدما هم و آنرا از کار در ریزه ریزه کرده و در ظرف  
 گله انداخته آب خالص بر روی او ریزند و شب زیر آسمان گذارند صبح آمدگی افشرد و  
 آب زلال آن گرفته با شربت مناسب بکار برند پوشیده نمایند که مزاج گلو می مرکب القوی است و الله اعلم بالصواب

### قطعه تاج از مؤلف به شرح لفظ بهما که هشت عدد دارد

باخت تمام رسید این کتاب خوش انشا  
 فلاح کار کجا و من خیر اب کجا

چو از عنایت و الطاف خالق اکبر  
 بر اعیال دلم قول بے شکر آورو

قطعه تاج آغاز کتاب از تاج افکار عمده رؤسای روزگار سلالة  
 عقلای و سزایا نداد و میر عطار و تدبیر جناب دیوان امرنا تخته صاحب  
 تخلص باکیر نے خلیف الصدق دیوان وینا تخته صاحب سرگباشی  
 مدار المہام دیوان کل مہاراج رنجیت سنگه بہادر سرگباشی والی لاہور



Handwritten notes in Urdu script, including the word "تجربہ" (Tajribah) and other illegible text.

Handwritten notes in Urdu script, including the word "تجربہ" (Tajribah) and other illegible text.

Spinning Clerk

T. L. or Signature

Accountant

Handwritten notes in Urdu script, including the word "تجربہ" (Tajribah) and other illegible text.